اَلاُصُولُ الاَربَعَة

فى

تردیدِ الوهابیّة

تألیف

اعلیحضرت حکیم الامت خواجه محمد حسن

جان صاحب سرهندی مجددی

۱۳۴۶ هـ - ۱۹۲۸ م

زیر نگرانی

ابو الریاض مولوی حکیم محمد معراج الدین احمد

صاحب مدیر اخبار الفقیه امرتسر

در مطبع

روز بازار الیکٹرک پریس امرتسر باهتمام شیخ

غلام یسین پرنٹر مطبوع گردید

IŞIK KİTABEVİ
Dârüşşefeka Cad. No. 72
P. K. 35. Fâtih - İstanbul
1976

اَلاُصُولُ الاَربَعَة

فی

تَردِیدِ الوَهَّابِیَّة

تألیف

اعلیحضرت حکیم الامت خواجه محمد حسن

جان صاحب سرهندی مجددی

١٣٤٦ هـ - ١٩٢٨ م

زیر نگرانی

ابو الریاض مولوی حکیم محمد معراج الدین احمد

صاحب مدیر اخبار الفقیه امرتسر

در مطبع

روز بازار الیکٹرک پریس امرتسر باهتمام شیخ

غلام یٰسین پرنٹر مطبوع گردید

قد اعتنی بطبعه طبعة جدیدة بالأوفست

حسین حلمی بن سعید استانبولی

یطلب من المكتبة اشیق بشارع دار الشفقة بفاتح ٧٢

استانبول - ترکیه



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی. اما بعد این چند فقره ایست که از نسمات قدس و رشحات انس بخاطر فاتر این قلیل البضاعة ریخته اند خواستم که از جهة یادگار بقید تحریر آیند تا برادران ملت و مذهب ازان منتفع شوند. مخفی مباد که درین زمان فرقهٔ از اهل هوا در اسلام پیدا شده است که خود را اهل حدیث می نامند و در مقابلهٔ اهل السنة والجماعة خصوص مقلدین مذهب حنفیه کار روائیهای مخالفانه به پیمانهٔ اعلی بعمل می آرند و در پی اطفاء نور ملت و مذهب بجان کوشان اند و بسا عوام را در دام فریب خود آورده هم مشرب خود نموده اند و استاد اول این طائفه در هندوستان مولوی اسمٰعیل دهلوی است که تقریباً در سنه

دوازده صد و پنجاه هجری در هند ظهور کرده بود و کتاب التوحید محمد بن عبد الوهاب ۱۲۵۰

نجدی را بزبان فارسی ترجمه کرده بنام تقویة الایمان در هند شائع نمود و بعد ازان صراط مستقیم وغیره رسائل را برائے فریفتن مسلمانان و راهزنی اسلام تالیف نمود شاگردان او چون عبد الله غزنوی و نذیر حسین دهلوی و صدیق حسن خان بهوپالی و رشید احمد گنگوهی و بعض افراد مدرسهٔ دیوبندیه و تلامیذ اینها بر آن افزودند و کتب و رسائل و دفاتر کثیره تالیف نمودند و بسیارے از خلق الله را در دام تزویر خود آوردند متاخرین این فرقه دو نوع روش اختیار کردند یک فرقه ظاهر ظهور خود را اهلحدیث گفته از تقلید شخصی انکار کردند و اکابر امت مرحومه را از طبقه علماء و صلحا و اولیاء مشرکین و مبتدعین گفتند. فرقهٔ دیگر



بطریق نفاق خود را در پردهٔ حنفیت مستور داشته عملاً حنفی میباشند اما اعتقاداً
با فرقهٔ اولی همنفس وهم قفس اند وسبب اخفاء این فرقه ارادهٔ اضلال عوام
مسلمانان احناف است که درصورت اظهار وهابیت نفرت خلق را مد نظر
داشته این حیلهٔ اظهار حنفیت را سبب حصول مقصود خود دانسته اند والحق باین
حیله ومکر بمقصود خود رسیده اند پس ضرر این طائفه در اغواء خلق الله وبرہم
زنی عقاید اسلامیه زیاده از ضرر فرقهٔ اولی است بنابران اکثر مخاطبه در این
رساله باهمین فرقه است اگر نظر بظاهرش کنی گوئی که پخته مسلمان است
واگر از خباثت باطنش خبردار شوی گوئی که بدتر از شیطان است ظاهرش
بصلاح آراسته با جامهٔ پاک سفید باریش دراز مشروع با اظهار تقوائے
باگفتار نرم وشیرین باتحمل اذی از عوام الناس وباطنش پُر از خباثت طعن و
لعن بر کافهٔ امت مرحومه وانکار از طرق مشائخ سلاسل اربعه وانکار از تقلید
مذاهب اربعه وانکار از کرامت اولیاء الله وشرک دانستن استمداد از ارواح
طیبه وانکار از ایصال ثواب بارواح اموات بتعیین دهم وچهلم وسالیانه
وانکار شفاعت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم الّا ان یاذن الله له وحرام
دانستن سفر بزیارت او صلی الله علیه وسلم وحرام دانستن نداء غائب
بلفظ یا رسول الله ونحو ذلک وحرام دانستن توسل بارواح انبیاء وصلحاء
الی غیر ذلک من سوء عقائدهم چونکه ذکر عقائد وهابیه درمیان آمد باید که چندے
از عقائد اینها منسوب بکتب مصنفهٔ آنها برائے اعلام خلق الله ذکر شود اگرچه
نقل کفر کفر نباشد اما دل وقلم از ذکر آن میلرزد که ذکرش از سوء ادب
خالی نیست ولو حکایةً مگر ضرورت اعلام مقتضی آنست که ذکر آن کرده شود
بدآن که مایهٔ ناز این طائفه مسئلهٔ توحید است وتوحید را مخصوص بجماعهٔ خود میدانند

ودیگران



و دیگران را مشرک فی التوحید می پندارند اما احوال توحید آنها این است:
(مسئله امکان کذب باریتعالیٰ) یعنی ممکن است که حق تعالیٰ دروغ گوید عیاذاً
باللہ۔ وحق تعالیٰ را از جهة و مکان منزه دانستن بدعت و گمراهی است
ملخصاً ایضاح الحق اسمٰعیل ص۲۴ و صیانة الایمان ص۵ مؤلفه شهو الحق شاگرد
نذیر حسین و براهین قاطعه مصدقه رشید احمد گنگوهی ص۲ حق تعالیٰ بر عرش نشسته
است بر کرسی هر دو پائے خود داشته است و کرسی ازان چرچر میکند وحید الزمان
در ترجمه قرآن در حاشیه آیة الکرسی صفات او تعالیٰ حادث اند و علم تفصیلی او
تعالیٰ هم حادث است۔ اقامة البرهان عبدالاحد غازیپوری و ازاحة العیب ص۷
او تعالیٰ پیش از خلق آسمان و زمین در هوا می ماند۔ فتاوی محمدیه ص۲ سطر ۲۳۔
اینست عقاید آنها در باب توحید۔ الآن درباره رسالت باید شنود آنحضرت
خاتم النبیین نیست که الف لام برائے عهد خارجی است جامع الشواهد بحواله
نصر المومنین ص۱۲و۲ مؤلفه صدیق حسن خان تمام انبیاء در تبلیغ احکام معصوم
نیستند جامع الشواهد بحواله کتاب رد تقلید ص۱۲ مطبوعه صدیقی بار اول مؤلفه
صدیق حسن خان تعظیم آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم بمقدار تعظیم برادر کلان
کردن باید تقویة الایمان بلفظه ص۶۰ سطر ۲ و ۳ مؤلفه مولوی اسمٰعیل دهلوی
هر مخلوق خورد باشد یا کلان در پیش شان او تعالیٰ از چمار[1] هم ذلیل است
تقویة الایمان ص۱۴ سطر ۱۔ آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم در قبر حیات ندارد بلکه
مرد و خاک شد۔ تقویة الایمان سفر بقبر محمد و مشاهد او و مساجد او و سفر بقبر نبی
یا ولی و دیگر بتان وغیره شرک اکبر ست تقویة الایمان ص۶۴ و کتاب التوحید
محمد بن عبدالوهاب ص۱۳۳ علم غیب آنحضرت را آنچه او را خدا یتعالیٰ عطا کرده است

[1] چمار در اصطلاح هند طائفه ارذال است که کار ریختن پوستهائے جانوران کنند۔

اعتقاد کردن بد است۔ تقویۃ الایمان صـ۲۶ خیال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در نماز
بدتر از خیال گاؤ خر است۔ صراط مستقیم صـ۹۳ مؤلفہ مولوی اسمٰعیل عصائے
من از محمد بہتر است در قتل مار وغیرہ۔ اوضح البراہین صـ۱۰ بحوالہ سید احمد حلادن
اولیا و انبیا بیکار اند۔ تقویۃ الایمان صـ۲۹۔ انبیاء و اولیاء ہیچ قدرت ندارند و
نہ می شنوند۔ صـ۲۳ و ۲۹ نظیر او علیہ السلام دیگر نبی ہم پیدا شدن ممکن است
تقویۃ الایمان صـ۳۰۔ آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم در علم غیب چہ خصوصیت است
اینچنین علم زید و عمرو و بکر بلکہ ہر کودک و دیوانہ بلکہ جمیع بہائم و حیوانات را ہم
حاصل است و بنص ثابت نیست۔ حفظ الایمان مؤلفہ اشرف علی تھانوی
صـ۸۔ آنحضرت را علم از ملک الموت و شیطان کم است و ہر کہ عقیدہٴ آن کند کہ علم او
علیہ السلام از ملک الموت و شیطان زیادہ است و بنص ثابت است این شرک است
براہین قاطعہ صـ۵۱ اجماع امت کہ سند آن بما معلوم نباشد حجت شرعی نیست
معیار الحق صـ۱۲۱۔ از خواندن کتب متداولہ فقہ آدمی کافر می شود۔ باید کہ آن کتب
سوختانیدہ شوند بوئے غسلین از مولوی عبد الجلیل سامرودی۔ در وقت ضرورت
پیغمبران و شہیدان و فرشتگان را ندا کردن شرک است۔ تقویۃ الایمان صـ۸ انبیاء
و اولیاء را شفیع خود دانستن شرک است۔ تقویۃ الایمان صـ۶۔ این زمانہ را تمام
مردم کافر اند۔ تقویۃ الایمان بلفظہ صـ۴۵۔ رامچندر کشن جی لچھمن این جملہ انبیا برحق
بودند بر آنہا ایمان آوردن واجب است۔ ہدیۃ المہدی صـ۸۵ از وحید الزمان
نبی و ولی را مزارات مثل بت است از ان مدد خواستن شرک است۔ ہدایۃ السائل
از صدیق حسن خان صـ۲۰۱ تقلید شخصی و میلاد مبارک و قیام و وظیفہ یا رسول اللہ
و علم عبد القادر جیلانی شیئاً للہ و سوم و چہلم و یازدہم پیر پیران و اسقاط میت اینجملہ
کفر و شرک و بدعت است۔ لوامع الانوار صـ۸ مؤلفہ غلام حسن ساہو والہ۔ و براہین

قاطعہ



قاطعه ص۴۲ و ستة ضروریه مع فتوی عبد الجبار امرتسری. آنحضرت علیه السلام در نزد او تعالی از ذره ناچیز هم کمتر است. تقویة الایمان ص۵۵. در پیش روضه آنحضرت بطریق تعظیم استادن شرک است تقویة الایمان ص۲۳. هرکه از مزار ولی الله امداد خواهد او کافر و بے ایمان و شیطان است. تذکیر الاخوان و ص۱۵۴ ص۱۲۱ مع تقویة الایمان. خاندان قادری نقشبندی چشتی وغیره گمراه اند تعویذ و رشته و مراقبات کردن شرک است (تذکیر الاخوان ص) اینست اعتقاد وهابیه در باب رسالت مختصراً. قدرے از عملیات آنها نیز بشنو

هرکه جماع کرد و انزال نشد نماز او بغیر غسل جائز است، هدایة القلوب ص۲۷ و بلاغ المبین. نکاح خاله غیر حقیقی که پدر یک باشد و ما دران جدا باشند بر خواهر زاده درست است. جامع الشواهد بحواله فتاوی عبد القادر غیر مقلد شاگرد نذیر حسین. نکاح جدّه با پسر زاده جائز است که حرمت او منصوص نیست. پرچه اهلحدیث نمبر ۴۵ و ۴۶ ثناء الله امرتسری ۲۴ رمضان ۱۳۲۸ھ. اگر از ظرفے سگ آب بخورد پس خوردهٔ او پاک است. طریقه احمدیه نصر الباری پاره اول ص۳ بر حاشیه نوشته که پس خوردهٔ سگ و خنزیر هر دو پاک است منی مرد و زن هر طرح پاک است عرف الجادی ص۱۰ و کنز الحقائق وحید الزمان ص۱۶ و روضه ندیه ص۱۱ و ۱۲ بحواله کلمة الفصیح. گوشت مردار و گه و بول غیر آدمی جمله پاک است. روضه ندیه ص۹ تا ۱۰ قرآن مجید را در قاذورات یعنی پلیدی انداختن و وقت ضرورت او را زیر مقعد داشتن یا او را زیر پا داشتن که بمکان بلند طعام وغیره را دست برسد درست است. کتاب تحریق اوراق ص۴ و ۵ تصنیف غلام علی کلمة الفصیح ص۳۲ از هر ظرفے که خنزیر آب خورد یکبار شستن او کافی است. طریقه احمدیه کلان ص۳۴. پوست خنزیر و پے آن به دباغت پاک میشود کنز الحقائق ص۱۳. ده عورت را در نکاح یکجا آوردن درست است

عرف الجادی صـ ۱۱۵ - اصحاب از صریح حدیث انکار میکردند و بر فتوے خود عمل
میکردند - فتاوی عبد الجبار غزنوی صـ ۱۸ - آب پاک است او را ہیچ چیز نجس
نمیکند تا کہ اوصاف ثلثہ او مبدل نشود - لعاب سگ و خنزیر و پس خوردہ آنہا
پاک است نزل الابرار من فقہ النبی المختار مصنفہ وحید الزمان صـ ۲۹۱ - رطوبت
فرج و شراب و پیشاب حیوان حرام باشد یا حلال پاک است صـ ۴۹ جلد اول
و صـ ۳ جلد سوم از نزل الابرار - این جملہ عقائد و حوالہ ہا کہ ذکر شدند منقول از
کتاب اباطیل وہابیہ تصنیف مولوی احمد علی مؤی و کتاب سیف الابرار از
نظام الدین ملتانی است اما اینجا مختصر نوشتہ شد در اصل تفصیل نوشتہ اند
کہ عقائد باطلہ آنہا را نمبر از ۲۵۰ ہم زیادہ است - اگر کسے را تحقیق این کردنی باشد
اصل را مطالعہ نماید پس اے برادران اسلام خدارا انصاف از دست ندہید
و بفرمائید کہ آیا این عقاید و عمل اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم را بودہ آیا
این عقائد و عمل اتباع اصحاب را بودہ یا تبع اتباع را بودہ آیا این عقائد و عمل
سلف صالح امت را بودہ آیا درین عقائد توحید آنہا جسم و مکان و عجز او تعالیٰ
را ثابت نمیشود - آیا درین عقائد اوشان در باب رسالت توہین و تحقیر و تذلیل
رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم تصریحاً و تلویحاً ثابت نیست - آیا درین عقائد
توہین و تحقیر شریعت محمدی علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام ثابت نیست بلیٰ
واللہ کہ از روئے انصاف جملہ ثابت است پس با وجود چنین خباثت
باطنی آیا دعوی اہلحدیث بودن ایشان را می سزد آیا دعویٰ مسلمانی ایشان را
میرسد آیا با چنین عقاید و عمل پاکیزگی لباس ظاہر و درازی لحیہ و نرمی گفتار و
طلاقت لسان کہ برائے فریفتن خلق اللہ بعمل مے آرند ایشان را روز قیامت
از روئے شرع شریف نجات خواہد داد؟ ہرگز نہ بلکہ علامات منافقین

زمانہ

زمانہ نبوت علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام موبمو در این قوم موجود اند اگر پرسی کہ آن
کدام علامات است گویم بشنو حق تعالیٰ در قرآن مجید در سورۂ بقرہ رکوع دوم
احوال منافقین چنین میفرماید۔ اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم ومن الناس من
یقول اٰمنا باللہ وبالیوم الآخر وما ہم بمؤمنین اینہا ہم میگویند ایمان آوردیم
بخدا وبروزِ جزا اما حق تعالیٰ تکذیب این دعویٰ میکند و میفرماید وَمَاھُمْ بِمُؤْمِنِیْنَ
یعنی نیستند مومنان یخادعون اللہ والذین اٰمنوا یعنے فریب میدہند خدای
را بزعم خود بدعویٰ ایمان وہمچنین فریب دہند مسلمانان را تردید این خداع حق
تعالیٰ میفرماید وما یخدعون الا انفسہم وما یشعرون یعنی فریب نمیدہند
درحقیقت مگر نفسہائے خود را ونمیدانند قباحت فعل خود را این طائفہ نیز
برائے فریب خلق اللہ اظہار تقویٰ کردن وبرسر زبان آیات واحادیث را
داشتن تا مردم را بمکر در دام خود آرند عادت دارند فی قلوبہم مرض فزادہم
اللہ مرضا یعنے در دلہائے ایشان بیماریٔ نفاق است پس زیادہ کرد آنہا
را حق تعالیٰ آن بیماری ولہم عذاب الیم بما کانوا یکذبون واذا قیل لہم
لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون یعنی ہرگاہ گفتہ شود منافقین را
فساد مکنید در ملک گویند بدرستیکہ ما مصلحانیم وہمین است عادت وہابیہ کہ
خود را حامیان دین و شریعت میدانند حق تعالیٰ در تردید آنہا می فرماید الا
انہم ہم المفسدون ولٰکن لا یشعرون یعنی بدرستیکہ ایشان مفسدانند
مگر نمیدانند فساد عقائد خود را واذا قیل لہم اٰمنوا کما اٰمن الناس قالوا
انؤمن کما اٰمن السفہاء یعنی ہرگاہ گفتہ شود آنہا را کہ ایمان آرید بصدق
چنانچہ دیگر مردم ایمان بصدق آوردہ اند در جواب میگویند آیا ما ایمان آریم چنانچہ
ایمان آوردہ است نادانان و بعقلان وہمین احوال است وہابیان زمان را اگر

کسے آنہا را گوید عقائد باطلهٔ خود را بگذارید چون عموم امت مرحومه عقائد و عملہائے
خود را صحیح و ثابت نمائید میگویند که شمایان نادان و بعقل هستید قول الله و
قول الرسول را گذاشته بقول زید و عمرو عمل میکنید ما هرگز بمثل ایمان شما ایمان
نمی آریم حق تعالیٰ در تردید این قول شان میفرماید الا انهم هم السفهاء ولکن
لا یعلمون یعنی خبردار شوید اینہا خود نادانند مگر نمی دانند نادانی خود را که قول
مجتهد مذہب مو بمو موافق قول الله و قول الرسول است مگر وہابیان نمیدانند
مأخذ قیاس مجتهد را و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم
قالوا انا معکم انما نحن مستهزءون یعنی ہرگاه ملاقی میشوند منافقان با مومنان
خاص میگویند ایمان آوردیم باخلاص و ہرگاه خلاصه میشوند به رفیقان و سرگروہان
خود میگویند ما با شما هستیم در عقائد با مومنان در اظہار ایمان مسخره کنان هستیم
و همین است احوال وہابیان حنفی نما که جماعت احناف را گویند ما حنفی هستیم
و ہرگاه با رؤسائے وہابیه جمع میشوند میگویند ما با شمائیم ما فقط برائے فریفتن
آنہا اظہار حنفیت میکنیم **فائده** حق تعالیٰ رؤسائے منافقین را شیاطین
فرموده آنہا در ظاہر بنی آدم بودند برائے اینکه بدانی که اعتبار عمل و عقائد را
هست نه جسد و صورت را گو صورتش انسان باشد اما چونکه کار شیاطین میکند او
شیطان است چنانچه در سوره والناس میفرماید یوسوس فی صدور الناس
من الجنة والناس حق تعالیٰ در تردید این قول آنہا میفرماید الله یستهزئ بهم
و یمدهم فی طغیانهم یعمهون یعنی حق تعالیٰ جزائے تمسخر آنہا میدهد و
مہلت میدهد در سرکشی آنہا در حالتیکه سرگردانند در حیرت و نابینایانند از چشم
بصیرت اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی یعنی اینانند که خریدند گمراہی را
بہدایت و همین است احوال غیر مقلدان مذہب که گمراہی پسند کردند از راه راست امته

مرحومه



مرحومہ حق تعالیٰ نتیجہ این خریداری آنہا چنان میفرماید فما ربحت تجارتھم وما کانوا مھتدین ؂ یعنی فائدہ نکرد تجارت منافقان و نہ یافتند راہ راست راہمچنین است حال وہابیان کہ دریں عقائد فاسدۂ خود راہِ راست نیافتند وگمراہ گشتند دراینجا اگر کسے گوید کہ ہمیں آیات متلوہ را اگر غیر مقلدین از طرف خود بر شما حجت آرند میتوانند کہ مقلدین مذاہب را تشبیہ بمنافقان دادہ علامات نفاق را در شمایان ثابت نمایند۔ در جواب گوئیم نمیتوانند بدو وجہ وجہ اول آنکہ حق تعالیٰ در اول آیات لفظ ومن النّاس فرمودہ است ولفظ من تبعیضی است یعنی بعض النّاس کہ جماعۂ منافقان مدینۂ طیبہ بودند وآنہا بہ نسبت دیگر افراد اصحاب اقل قلیل بودند ہمچنین غیر مقلدین بہ نسبت مقلدانِ مذاہب اربعہ اقل قلیل اند پس این تشبیہ با منافقان بر غیر مقلدین صادق می آید نہ بر مقلدین۔ دیگر آنکہ درین آیات منافقان را حق تعالیٰ میفرماید واذا لقوا الذین اٰمنوا قالوا اٰمنا واذا خلوا الیٰ شیاطینھم قالوا انا معکم الآیۃ این علامت در مقلدین گاہی پیدا نمی شود کہ نزد وہابیان بگویند کہ ما بمذہب شمائیم وہرگاہ بہ رؤسائے مقلدین برسند گویند کہ ما بطریق تمسخر خود را وہابی نمودیم تا دیگر وہابیان را بفریب مقلد نمائیم وہمین علامت بعینہ در غیر مقلدین حنفی نما موجود است من اولہ الیٰ آخرہ ببین در تمام مقلدین کسے ہست کہ خود را بنفاق وہابی ظاہر سازد وہزارہا وہابیان ہستند کہ خود را بنفاق حنفی میگویند فانصف وتنبہ۔ الحاصل اصول ما بہ النزاع درمیان مقلدین و غیر مقلدین چہار چیز است التعظیم لغیر اللہ۔ التوسل بارواح الصلحاء والاستمداد منہا۔ النداء للغائب وسماع الموتے

الاتباع والتقلید لارباب المذاهب الاربعہ۔ این ہر چہار چیز را وہابیہ شرک وکفر وبدعت میدانند چنانچہ در عقائد آنہا بحوالہ کتب آنہا ذکر یافت واہل السنۃ والجماعۃ مقلدین مذاہب اربعہ این ہر چہار چیز را مباح ومسنون وواجب میدانند الحال بر ما مقلدان لازم است کہ دلائل اباحت وتسنن ووجوب امور معلومہ از روئے کتاب اللہ وحدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واقوال وافعال سلف صالح وجمہور علما رامت مرحومہ ثابت کنیم اما قبل از شروع در مقصود جماعۃ غیر مقلدین را عموماً وجماعۃ وہابیہ حنفی نما را خصوصاً بکمال ادب معروض کہ برائے خدا پردۂ تعصب وآتش قہر وغیظ بے محل کہ با مقلدان مذاہب دارند یکسو انداختہ بطریق انصاف کہ احسن الاوصاف است بکمال فراخدلی فکر غائر منصفانہ بر مضامین رسالہ بعمل آوردہ نتیجہ کہ مقتضائی انصاف باشد بر آرند کہ حق طلبی این است وخواہ مخواہ مجرد سماع دلیل مخالف طبع بردّ وقدح آن نکوشند کہ این طریقہ نفس پروری است واللہ یهدی من یشاء الی صراط مستقیم۔

اصل اول التعظیم لغیر اللہ ثابت است بکتاب اللہ واحادیث صحیحہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واقوال وافعال سلف صالح وجمہور علما رامت اما کتاب اللہ تعالیٰ فقد قال اللہ تعالیٰ فی کتابہ العزیز ومن یعظم شعائر اللہ فانها من تقوی القلوب یعنی ہر کہ تعظیم کند نشانہائے حق تعالیٰ را پس این تعظیم از تقویٰ وپرہیزگاری است اول معنائی شعائر باید فہمید محقق دہلوی شیخ عبد الحق رحمہ ربہ میفرماید شعائر جمع شعیرہ است وشعیرہ علامت را گویند پس ہر چیز کہ از دیدن آن خدا



یاد آید آن از شعائر اللہ است۔ انتہیٰ پس شعائر اللہ مخصوص بصفا و مروہ
نیست بلکہ آنہا بعضی از شعائر اللہ ہستند قال اللہ تعالیٰ ان الصفا والمروۃ
من شعائر اللہ و نہ مخصوص بہ عرفات و مزدلفہ و منیٰ است حضرت شاہ
ولی اللہ رحمۃ اللہ علیہ در حجۃ اللہ البالغہ صفحہ ۶۹ میفرماید و معظم شعائر اللہ
اربعۃ القرآن والکعبۃ والنبی والصلوٰۃ و ہمین بزرگ در الطاف القدس
صفحہ ۳۰ میفرماید و محبت شعائر اللہ عبارت از محبت قرآن و پیغامبر و کعبہ است
بلکہ محبت ہر چہ منتسب باشد بخدا حتی اولیاء اللہ نیز۔ انتہیٰ پس ازین
عبارت مفہوم شد کہ اولیاء اللہ نیز داخل شعائر اللہ اند خود سرگروہ وہابیان
مولوی اسمٰعیل در کتاب خود صراط مستقیم در باب اوّل میگوید و از فروع
حب منعم است تعظیم شعائر او یعنی اموریکہ با آن مناسبت خاصہ میدارد
بحیثیتے کہ ذہن کسے کہ واقف بآن مناسبت باشد از ان امور بآن منعم
انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او حتی کہ مرکب
او و مسکن او الخ انتہیٰ ازین عبارت معلوم شد کہ تعظیم شعائر رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم عین محبت منعم حقیقی است پس تعظیم نام آن سرور
علیہ الصلوٰۃ والسلام و کلام او و لباس او و سلاح او و مرکب او و مسکن و مولد
و مرقد او و مشاہد او و مساجد او عین تعظیم آن سرور است علیہ الصلوٰۃ والسلام
کہ در حقیقت تعظیم رب العزت است و در پس آن تعظیم اہلبیت او و تعظیم اصحاب
او و چیزہائیکہ بآن بزرگواران منسوب اند تعظیم آن سرور است صلی اللہ
علیہ وسلم کہ در حقیقت تعظیم رب العزت است زیرا کہ سبب تعظیم آنست کہ او فرستادہ
و محبوب رب العزت است و محبوب محبوب لامحالہ محبوب می باشد
مولوی اسمٰعیل پس از عبارت فوق این رباعی[1] در صراط مستقیم خود می نویسد

[1] مولف گوید نسبت این رباعی مولوی اسمٰعیل غیر آنست بیان نماید خلاف مشرب و مذہب او ست ۱۲

نازم بچشم خود که جمال تو دیده است ٭ افتم بپای خود که بکویت رسیده است
هر دم هزار بوسه زنم دست خویش را ٭ کو دامنت گرفته بسویم کشیده است

این همه تعظیم لغیر الله است یا چیز دیگر چونکه سرگروه و مقتدای قوم چنین میگوید و در باب منتسبات حضور اکرم اینقدر تاکید میکند معلوم نیست که این بدبختان به پیروی کدام شخص در عوض تعظیم تحقیر و توهین و هدم و محو آثار آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکنند که خود سرگروه اینها این آثار متبرکه را از جمله شعائر الله مینویسد و حق تعالی امر به تعظیم آنها میکند این است اتباع این قوم مر کلام الله را و مرشد و مقتدای خود را اگر این دو آیه را بطریق قیاس منطقی هم جمع کنی ان الصفا والمروة من شعائر الله ومن یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب بعد سقوط حد اوسط نتیجه چنین می برآید و من یعظم الصفا والمروة فانهما من تقوی القلوب تعظیم صفا و مروه که دو کوهک خورد متصل حرم مکی اند بسبب رفت و آمد سیدتنا هاجره والده حضرت اسمعیل نبی الله علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام از شعائر الله بنص قرآن ثابت شد که یادگار آن معصومه محترمه است امکنهٔ مقدسه که یادگار فخر الاولین والآخرین سید الانبیاء والمرسلین محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هستند چون مولد او و مسکن او و معبد او و مهجر او و مسجد او و مرقد او و آثار و مرقد آل و اصحاب او صلی الله علیه وسلم تعظیم بجائے خود در مذهب وهابیه قابل البقا بجای خود هم نماندند بلکه واجب التخریب گشتند۔ انا لله و انا الیه راجعون۔ اگر بنظر انصاف ورق گردانی قرآن مجید کنی تمام قرآن پر از تعظیم و توقیر او علیه الصلوٰة والسلام یابی سورهٔ حجرات بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا

لا تقدموا بین یدی الله ورسوله واتقوا الله ان الله سمیع علیم



یا ایها الذین

یا ایہا الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجہروا لہ
بالقول کجہر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون. ان الذین
یغضون اصواتہم عند رسول اللہ اولئک الذین امتحن اللہ قلوبہم
للتقوی لہم مغفرۃ واجر عظیم۔ ان الذین ینادونک من وراء الحجرات
اکثرہم لا یعقلون ۔ ولو انہم صبروا حتی تخرج الیہم لکان خیرا لہم
واللہ غفور رحیم ؕ دراین پنج آیت اگر کسی بغور وانصاف فکر کند
معلوم می تواند کرد کہ حق تعالیٰ چہ مقدار ساحت عزت وتعظیم وتوقیر
رسول مقبول خود را صلی اللہ علیہ وسلم بلند ساختہ وبکدام مرتبہ امر ارشاد
مراعات آداب او علیہ الصلوٰۃ والسلام بر امت او فرض نمودہ تا کدام
حد تہدید وتقریع بے ادبان بیان فرمودہ کہ فقط بلندی آواز را بر آواز
او علیہ الصلوٰۃ والسلام سبب تحبط اعمال فرمودہ واعمال را بصیغہ جمع
فرمود برائے اشعار بآنکہ جمیع اعمال صالحہ کہ در اسلام کردہ اند بلکہ خود اسلام
ہم علی است از عمل ہائے نیک بسبب سوء ادب رفع صوت محبوط ونابود
میگردند ودر شان نزول ان الذین ینادونک من وراء الحجرات مفسرین
مے نویسند کہ عیینہ بن حصن فزاری واقرع بن حابس با ہفتاد نفر از
قوم خود بنی تمیم وقت نیمروز در مدینہ منورہ رسیدند وحضور اقدس رسول
مقبول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در استراحت قیلولہ بودند پس این قوم
بیرون حجرہ ہائے ازواج طاہرات بطریق بے ادبانہ نعرہ ہا برپا کردند و
گفتند یا محمد اخرج الینا پس حق تعالیٰ زجر وتوبیخ کرد این روش بے ادبانہ
آن قوم را وامر بتعظیم وتوقیر وثبات وصبر فرمود۔ عجب اینکہ این قوم
بنی تمیم کہ نجدیان این زمان ہم خود را منسوب بہ بنی تمیم میکنند از اول زمان

ہمچنین بے ادب و با روش جاہلانہ بودند ازان وجہ در حدیث وارد است
الغلاظ والجفاء فی المشرق وخاص درحق نجد فرمود منہ یطلع قرن الشیطان
صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واللہ قد خرج منہ قرن
الشیطان ومنہ وقعت الفتن والزلازل فی المسلمین وای الفتن
والزلازل نُھبت الاموال وقُتِلت الرجال وسبیت الحریم والاطفال
واستمر الوبال علی اہل الحرمین الی ہذا الحال فنسأل اللہ الکریم المتعال
ان یمن بفضلہ ویکشف السوء والنکال ویحسن الحال والمآل اگر نزول
قرآن بہ انتقال حضور اقدس او صلی اللہ علیہ وسلم منقطع نمی گشت درحق
این بے ادبان نجدیان چہ آیات وعید شدید نازل میگشتند اما افسوس
کہ آن سلسلہ مقطوع گشت الحال نجدیان در تخریب آثار وہندیان در
تحسین آن تخریب خشنود اند **فائدہ** در اول آیات سورہ حجرات شروع ارشاد
آداب بلفظ یا ایہا الذین آمنوا لاتقدموا الآیۃ فرمود ودر شروع آیت ثانیہ
باز لفظ یا ایہا الذین آمنوا را مکرر فرمود اگرچہ ایجاز وجزالت قرآن کریم
مقتضی واو عاطفہ است یعنی اگر ولا ترفعوا اصواتکم الی آخر الآیۃ می فرمود
کافی بود اشعار باینکہ ارشاد عدم رفع صوت بحضور او علیہ الصلوٰۃ
والسلام وارشاد عدم مخاطبۂ او علیہ الصلوٰۃ والسلام بمثل مخاطبۂ آنہا
بایکدیگر ودر صورت عدم امتثال وعید تحبط اعمال مخصوص باہل زمان
آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم نیست بلکہ ہر کسی کہ متصف بایمان باشد
الی یوم القیامہ این حکم تحفظ آداب آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام دامنگیر
اوست اگر مخصوص باہلِ زمان بودی یا اصحاب النبی ونحوہ میفرمود و
آن احکامیکہ مخصوص باہلِ زمان است چون یا نساء النبی او یا اہل یثرب



او یا ایھا الذین ھادوا بالفاظ مخصوصہ ذکر فرمودہ است بلکہ چون نماز و روزہ
و حج و زکوٰۃ و باقی اصول اسلام را بلفظ یا ایھا الذین اٰمنوا ذکر کردہ است
کہ تا روز قیامت جملہ مومنان بر آن عمل نمایند این ارشاد آداب را ہم بہمان
طرح بلفظ مکرر یا ایھا الذین اٰمنوا ارشاد فرمود تپس مدفوع گشت بذکر این
فائدہ آنچہ وہابیان میگویند کہ تعظیم آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام محدود
بایام حیات او بود واجساد و ارواح انبیاء و صلحا بعد از مردن قابل تعظیم و استمداد
نیستند زیرا کہ مراعات آداب حضور انور تا روز قیامت بر جمیع مومنان بحکم
ہمین آیات فرض گشت فتدبر وانصف۔ این ہمہ تاکیدات مراعات آداب از
تعظیم لغیر اللہ است یا چیزے دیگر بلکہ تعظیم غیر اللہ است للہ آیہ کریمہ
یا ایھا الذین اٰمنوا لا تقولوا راعنا وقولوا انظرنا واسمعوا وللکفرین عذاب
الیم چونکہ کفار و منافقان لفظ راعنا را در مخاطبات حضور انور راعینا
میگفتند و اصحاب کرام راعنا حسب اصطلاح لغت عرب میگفتند و ہر دو
لفظ بصورت مشابہت باہم داشت حق تعالیٰ مومنان را از استعمال
لفظی کہ مشابہ لفظ کفار بود منع فرمود و در پس آن فرمود وللکفرین عذاب
الیم یعنی اگر کسے مراعات ادب نکند و اصرار بر آن کند او کافر است و
کافران را عذاب دردناک است این امر از جانب الٰہی مر مومنان
را برائے تعظیم حضور انور است یا چیزے دیگر و در صدر آیۃ یا ایھا الذین اٰمنوا
فرمود اشعار باینکہ ہر کہ مومن باشد الی یوم القیامۃ بر او مراعات آداب
حضور انور فرض است۔ کریمہ ولو انھم اذ ظلموا انفسھم جاؤک
فاستغفروا اللہ واستغفر لھم الرسول لوجدوا اللہ توابا رحیما۔ یعنی
اگر اینہا ہر گاہ کہ ظلم کنند بر خود بکفر یا بفسق بیایند نزد تو پس طلب

مغفرت کنند از او تعالیٰ وطلب مغفرت کند برائے آنہا رسول ہر آئنہ خواہند
یافت او تعالیٰ را توبہ قبول کنندہ وبسیار مہربان این آیۃ شریفہ بکمال
ایضاح تردید مذہب غیر مقلدین میکند زیرا کہ لفظ جاؤک عام است از
دور بیایند یا از نزدیک پس آنچہ این محرومان میگویند کہ سفر روضئہ
مبارکہ حضرت خیر البریہ حرام و شرک است صریح مخالف و مصادم قول
او تعالیٰ است زیرا کہ مجیئت از دور بغیر سفر ممکن نیست فاستغفروا اللہ
ندا میکند کہ دعائے مغفرت وقضائے حاجات در اماکن متبرکہ مقدسہ
مقبول است ورنہ استغفار الٰہی در ہر مکان ممکن بود فا تعقیبی زیادہ تر
توضیح آن میکند یعنی استغفاری کہ پس از مجیئت واقع شود آن مقبول
است تردید است قول محرومان را کہ او تعالیٰ ہر جا دانا و بینا است اماکن مقدسہ را
تاثیری ودخلی در آن نیست۔ واستغفر لہم الرسول باب شفاعت کشاد
گویا کہ استغفار رسول شرط مغفرت است کہ استغفار الٰہی آن وقت مفید
می افتد کہ مقرون شود باستغفار رسول وآنچہ این محرومان انکار شفاعت
میکنند ومیگویند کہ شفاعت بغیر اذن کسی نمیتواند استدلالاً بقولہ تعالیٰ
من ذا الذی یشفع عندہ الا باذنہ گوئیم بالکل صحیح بغیر اذن کسی نمیتواند
شفاعت کرد اما رسول مقبول را اذن شدہ است کہ مقام محمود موعود ہمین
مقام شفاعت کبریٰ است بدلیل حدیث صحیح اعطیت الشفاعۃ
بصیغہ ماضی۔ واگر محرومان اعتراض آرند وگویند کہ این آیۃ مخصوص بحالت
حیوٰۃ او بود علیہ الصلوٰۃ والسلام گوئیم لفظ اذ تردید میکند اعتراض شما را کہ
اذ مخصوص بزمان دون زمان نیست پس ازین کریمہ سہ امر ثابت شد
سفر روضئہ مطہرہ او علیہ الصلوٰۃ والسلام واجابت دعا در اماکن مقدسہ

وشفاعت



وشفاعت آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم مرعاصیان را فتنبۃ کریمہ ان الذین یبایعونک انما یبایعون اللہ ید اللہ فوق ایدیھم یعنی آن کسانیکہ بیعت میکنند باتو بدرستیکہ بیعت باخدا می کنند سبحان اللہ چہ مقدار مرتبۂ قرب است آری خلیفۂ مطلق ہم رسول برحق است۔ ید اللہ فوق ایدیھم اسرارے دارد کہ بیرون از حیطۂ تحریر است قلم اینجا رسید و سر بشکست۔ کریمہ وما کان اللہ لیعذبھم وانت فیھم یعنی حق تعالیٰ عذاب نمی فرستد بر کفار وحالٰ آنکہ وجود مسعود تو درمیان آنہا است اے عزیز قوم ہر نبی بعد از طغیان مورد نزول عذاب می گشت وامۃ آنحضرت از نزول عذاب الٰہی در دار دنیا مامون اند بسبب بودن وجود مبارک او علیہ الصلوٰۃ والسلام درمیان امت خود الیٰ یوم القیمہ اگر وجود مسعود او علیہ الصلوٰۃ و السلام درمیان ما نبودی ہر آیینہ بسبب انواع طغیان مستحق انواع عذاب می گشتیم تردید است مر قول محرومان راکہ او از میان مارفت وخاک شد خاک باشد در دہان آن قوم کریمہ یا ایھا النبی انا ارسلنٰک شاھدا ومبشرا ونذیرا وداعیا الی اللہ باذنہ وسراجا منیرا یعنی اے نبی مکرم ما فرستادیم ترا درحالیکہ شاہد ہستی بر احوال امۃ وبشارت دہندہ ہستی مر مومنان را بہ دخول جنت وترسانندہ ہستی مر کفار را بہ دخول دوزخ وخوانندہ ہستی مردم را بسوی بندگیٔ او تعالیٰ باذن او وچراغ روشن ہستی ایں جملہ تشریفات وتعظیمات کہ از جانب او تعالیٰ مر حبیب او را صلی اللہ علیہ وسلم عطا شدہ است قابل غور ہستند در آخر آیۃ فرمود وچراغ روشن ہستی واین چراغ از نور ذات الٰہی روشن شدہ است وہا بیان در پے اطفاء این چراغ ہستند یریدون ان یطفؤا نور اللہ بافواھھم واللہ

لہ یعنی آنکہ وجود مسعود تو درمیان آنہا است برا شان عذاب نخواہد کرد ۱۲

متم نورہ ولوکرہ الکافرون وحال آنکہ ؎ چراغی را کہ ایزد برفروزد٭ اگر کس تُف زند ریشش بسوزد۔ ریش سوختن آسان است اما ایمان سوختن امرِ مشکل مؤلف رسالۂ عفی عنہ رموز این کریمہ و دیگر متعلق این باب در رسالۂ تہلیلیہ خود بتفصیل و اشباع نوشتہ است من شاء فلیرجع الیہ کریمہ وعلمک مالم تکن تعلم وکان فضل اللہ علیک عظیما یعنی آموخت ترا آنچہ نمید انستی آنرا و فضل خدا بر تو اے نبی مکرم عظیم است لفظ ما تقاضای عموم میکند کہ علوم اوّلین و آخرین داخل این عموم میتواند شد و درین باب احادیث صحیحہ نیز بمرتبۂ تواتر رسیدہ اند و چہ عجب کسیکہ فضل خدا بر او بنص قرآن عظیم باشد باید کہ چنین باشد تردید است مر قول محرومان را کہ میگویند از علم او علیہ الصلوٰۃ والسلام علم ملک الموت و علم شیطان زیادہ است کہ بنص ثابت است اوّل سوال این است کہ آن کدام نص است کہ دال بر عموم علم ملک الموت و شیطان است چرا آن نص را ظاہر نمیکنند وازین نص مذکور چرا چشم بصیرت اینہا کور است سعدی خوش گفت ؎ چشم بد اندیش کہ برکندہ باد٭ عیب نماید ہنرش در نظر٭ مؤلف ازین بحر بے پایان چہ مقدار نوشتہ میتواند کسیکہ بمتابعت او مرتبۂ محبوبیت در درگاہ الٰہی حاصل می شود خودش بکدام مرتبہ محبوب و مقرب خواہد بود قل انکنتم تحبون اللہ فاتبعونی یحببکم اللہ کسیکہ اطاعت او عین اطاعت خدا باشد وصف قرب او بکدام زبان بیان میتواند کرد من یطع الرسول فقد اطاع اللہ کسیکہ امتثال امر و نہی او را حق تعالیٰ سفارش میکند عظمت قدر او را ہم او میداند۔ ما اٰتٰکم الرسول فخذوہ ومانہٰکم عنہ فانتہوا این بحث را باین بیت ختم کنم ؎



لا یمکن

لا یمکن الثناء کما کان حقہ ٭ بعد از خدا بزرگ توئی قصہ مختصر۔ صلی اللہ علی سیدنا محمد والہ واصحابہ وبارک وسلم اللّٰھم ارزقنا شفاعتہ واحشرنا علی سنتہ۔ رجوع باصل مطلب کنیم کہ تعظیم لغیر اللہ چہ حکم دارد حق تعالیٰ میفرماید واذ قلنا للملٰئکۃ اسجدوا لاٰدم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر وکان من الکٰفرین این امر ملئکہ کرام را بسجود آدم علیہ السلام بجہت تعظیم آدمؑ بود یا بجہت تحقیر او اگر تحقیر بود شیطان چرا مبادرت نکرد کہ او اول آنان است کہ از تعظیم غیر اللہ انکار کردہ اند واو اول آنان ست کہ تحقیر انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام مد نظر میدارند واگر بجہت تعظیم آدمؑ بود پس تعظیم غیر اللہ مامور بہ گشت یا نہ کریمہ وخروا لہ سجدا این سجدہ اخوان وابوین یوسف علیہ السلام برائے او بجہت تعظیم او بود یا چیز دیگر اگر تعظیم غیر اللہ کفر وشرک بودی حق تعالیٰ در محل توصیف ذکر آن نمی فرمود اگرچہ نزد ما جماعہ مقلدین سجدہ بعینہ لغیر اللہ حرام است کہ سجدۂ تعظیم مشابہ بسجدہ تعبد است وآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از سجدہ لغیر اللہ منع فرمودہ است بحدیث ابی ھریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لو کنت اٰمرا احدا ان یسجد لاحد لامرت المرأۃ ان تسجد لزوجھا ترمذی۔ اما از حرمت سجدہ حرمت بلکہ کفر وشرک تعظیم لغیر اللہ از کجا فہمند

فائدہ اول آنانکہ انکار کرد از تعظیم لغیر اللہ ابلیس بود پس استاد اول نجدیان ونجدی پرستان ابلیس است از ان وجہ ابلیس را با نجدیان تعلق دررشتہ داری محکم است چہ ہرگاہ کہ در حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم درصورت بنی آدم ظاہر شدہ است بحلیہ نجدیان ظاہر شدہ است قصہ دار الندوہ کہ کفار قریش در قتل حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم مشورت میکردند وشیطان بصورت شیخ نجدی بر آنہا ظاہر گشت وطریق قتل آنہا را نشان داد وجملہ کفار گفتند

القول ما قال الشیخ النجدی اما حق تعالی حبیب خود را از شر آنہا نجات داد مشہور و معروف است ازان روز نام شیطان شیخ نجدی مقرر گشت ببین کتب لغت غیاث وغیرہ۔ شیخ ابن عربی رحمۃ اللہ علیہ در کتاب مسامرات خود آوردہ است کہ سالیکہ قریش بنای کعبہ معظمہ میکردند و در وضع حجر اسود اختلاف افتاد ہر رئیس قوم می گفت کہ من مستحق این خدمتم آخر بصلاح یکی از آنہا قرار بر آن گرفت کہ ہر کہ فردا اول از دروازہ فلان بحرم در آید اورا سپرد این کار شود اتفاقاً حضور انور صلے اللہ علیہ وسلم کہ در عمر ۲۵ سالگی بود اول ازان دروازہ در آمد جملہ باتفاق گفتند ہذا الامین رضینا بہ آنحضرت بجہۃ مراعات خاطر ہمہ رئیسان امر فرمود کہ حجر مبارک را بر گلیمی داشتند و ہر رئیس را امر فرمود کہ یک گوشہ گلیم را گرفتہ حجر شریف را بالا کنند چون چنان کردند خود بدست مبارک برداشتہ بر محل مقرر او ثبت نمود دران حالت شیطان بصورت شیخ نجدی ظاہر گشت و اشارہ کرد رسول مقبول را علیہ الصلوۃ والسلام کہ سنگے یعنی این سنگ را در پس حجر استوار بکن مقصودش آن بود کہ ہرگاہ سنگ دیگر دران طاق داشتہ شود ہر آئینہ حجر اسود پس خواہد غلطید و مردم فعل اورا علیہ الصلوۃ والسلام مشئوم خواہند دانست اما حضور انور علیہ الصلوۃ والسلام بنور نبوت مقصد اورا دریافتہ فرمود اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم پس خائب و خاسر ناپیدا گشت۔ مسامرات باب بناء الکعبہ۔ ازان وجہ حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم نجدیان را قرن الشیطان فرمود کما فی البخاری ہناک الزلازل والفتن وبہا یطلع قرن الشیطان وعن ابن عمر انہ سمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم وہو مستقبل المشرق یقول الا ان الفتنۃ ہہنا من حیث یطلع قرن الشیطان۔ بخاری ہرگاہ کہ نجدیان را با

شیطان



شیطان علاقۂ قدیمی و رشتہ داریٔ استادی و شاگردی است و تا الیوم
آن رشتہ داری را نجدیان و نجدی پرستان بکمال ادب مرعی میدارند و از
ہدم و تخریب و تحقیر مقامات مقدسہ و آثار معظّمہ را کہ یادگار حضور انور صلی اللہ
علیہ وسلم و اصحاب و اولاد او بودند بہ تہمت اینکہ مردم در ان شرک میکنند
دیگر کدام باعث بود عیاذاً باللہ من الشرک نفل خواندن و دعا کردن و حاجات
خود را از خدا تعالیٰ در اماکن مقدسہ خواستن کدام شرک است اگر مقامات
مقدسہ قابل نفل خواندن و دعا خواستن نباشند پس امر و اذن فی الناس
بالحج برائے کدام مطلب است و امر واتخذوا من مقام ابراھیم مصلّٰی برای
چہ و بوسیدن حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم حجر اسود را در طواف
چہ شود و استادن خلق بر عرفات و رجوع بمزدلفہ و منی و رمی جمرات و سعی
بین الصفا والمروہ و دعا خواستن در ہر مقام برائے کدام مقصد مقرر شدہ است
آیا یادگار حضرت خلیل علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام است یا چیز دیگر ربنا
لا تزغ قلوبنا بعد اذ ھدیتنا وھب لنا من لدنک رحمۃ قدرے از
احادیث رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم نیز در باب تعظیم لغیر اللہ بشنو
وقت قدوم حضرت سعد بن معاذ رض برائے تحکیم بنی قریظہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم جماعۂ انصار را فرمود قوموا الی سیدکم او خیرکم (بخاری) این امر
بقیام برائے پایان کردن سعد بود از دابہ او کہ او بیمار بود - مردود است
بلفظ حدیث و فحوائے کلام خیر الانام کہ قوموا بلفظ جمع فرمود برائے امداد
نزول یک شخص نہایت دو شخص حسب عرف کافی اند تمامی جماعت را
برخواستن چہ ضرور اگر تعظیم او مقصود حضرت نبودی قوموا لسعد کافی بود
و چونکہ قوموا الی سیدکم او خیرکم فرمود صریح است در تعظیم - ازینجا فائدہ دیگر

ہم مستفاد می شود کہ لفظ سید مر رئیس قوم را گفتن در محل تعظیم جائز است۔
وقت قدوم زید بن حارثہ رضی اللہ عنہ حضور انور خود بغیر آنکہ جامہ را بر خود راست
کند برخاستہ وبا او معانقہ کردہ و بوسہ دادہ است لفظ حدیث این است
عن عائشۃ رضی قالت قدم زید بن حارثۃ المدینۃ ورسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم فی بیتی فاتاہ فقرع الباب فقام الیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم عریانا یجر ثوبہ فاعتنقہ وقبلہ ترمذی۔ اگر گویند کہ این قیام و
معانقہ و بوسہ برائے محبت بود نہ برائے تعظیم گوئیم بوسۂ رسول مقبول علیہ
الصلوٰۃ والسلام حجر اسود را برائے محبت بود یا برائے تعظیم محبت انسان با
سنگ معنے ندارد واگر بر این ہم اکتفا نکنند گوئیم تقبیل یہودیان دست و پائے
حضرت باعزت را علیہ الصلوٰۃ والسلام تصریح است بہ تعظیم کہ عرفاً بوسہ
محبت بر روئے می شود و بوسہ تعظیم بر دست و پائے اگر تقبیل دست و پائی
کسے بجہتہ تعظیم جائز نبودی حضرت آنہا را اجازت آن ندادی لفظ حدیث
این است عن صفوان بن عسال قال قال یہودی لصاحبہ اذہب بنا
الی ہذا النبی فقال صاحبہ لا تقل نبی انہ لو سمعک لکان لہ اربعۃ اعین
فاتیا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فسالاہ عن تسع ایات بینات
فقال لہم لا تشرکوا باللہ شیئاً ولا تسرقوا ولا تزنوا ولا تقتلوا النفس
التی حرمہا اللہ الا بالحق ولا تمشوا ببریئی الی ذی سلطان لیقتلہ ولا
تسحروا ولا تاکلوا الربا ولا تقذفوا محصنۃ ولا تولوا الفرار یوم الزحف وعلیکم
خاصۃ الیہود ان لا تعتدوا فی السبت قال فقبلوا یدیہ ورجلیہ وقالوا
نشہد انک نبی الی اخر الحدیث ترمذی۔ بابے در تعظیم المؤمن گذاشتہ
از ابن عمر روایت میکند میگوید و نظر ابن عمر یوما الی البیت او الی الکعبۃ فقال

ما اعظمک

ما اعظمکِ وما اعظم حرمتکِ والمؤمن اعظم حرمۃ عند اللہ منک الی آخر الحدیث قدری رجوع بحال نجوم سماء الاسلام اصحاب خیر الانام صلے اللہ علیہ وسلم ورضی عنہم نیز باید کرد درکتب احادیث وسیر ثابت است کہ صحابہ کرام درحضور انور او صلے اللہ علیہ وسلم چنان باادب وفروتنی وخشوع می نشستند کانما علی رؤسہم الطیر یعنی از کثرت تعظیم او صلی اللہ علیہ وسلم وتوقیر مجلس او سرہائے خود ہا را فرو انداختہ می نشستند کہ گویا بر سر آنہا مرغ وحشی نشستہ است کہ بادنیٰ تحرک پریدہ می رود واز کمال تعظیم بطرف او علیہ الصلوۃ والسلام دیدہ نمی توانستند لفظ ترمذی این است فلا یرفع الیہ احد منہم بصرہ فی حدیث طویل الحال بعض اقوال واعمال علما وائمہ را نیز بنظر انصاف ملاحظہ فرمایند مولٰنا مخدوم محمد ہاشم سندھی در حیوۃ القلوب فی زیارۃ المحبوب درباب چہاردہم فصل سوم از مولٰنا رحمۃ اللہ صاحب مناسک وشیخ علی قاری خلاصہ عبارات آنہا چنین مے نویسد مستحب است زیارت مساجد وآبار وآثار کہ منسوب اند بسوئے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برابر است کہ دانستہ شود عین آنہا یا جہتہ آنہا وتصریح کردہ اند باین استحباب علی الاطلاق جماعتی از حنفیہ وطائفہ از شافعیہ ومالکیہ وحنابلہ الی قولہ تعظیم ہر چیزے کہ مساس کردہ باشد بدست او یا پہلوے او یا قدم او یا عضوے از اعضائے او برابر ست کہ صحیح گشتہ باشد نقل در ثبوت او یا اینکہ معروف باشد در مردم بروجہ اشتہار بغیر ثبوت آن در اخبار وآثار۔ انتہیٰ مختصراً حالا انصاف باید کہ درباب آثار متبرکہ شہرت کافی است یا حد ثنا وعن عن را ضرورت است درباب مولد النبی دار ارقم بن ارقم مکان خدیجۃ الکبریٰ رضہ مولدہ فاطمہ رضہ ومساجد وآثار کسی نگفتہ است کہ این جعلی اند بلکہ جملہ از صحت

آں اتفاق دارند وزیارت آن آثار را مستحب میگویند ہمین ایضاح المناسک امام نووی ومناسک ملا علی قاری وتاریخ قطبی تا این حد کہ پیشوائے نجدیت ابن تیمیہ وغیرہ نیز آنرا جلی نگفتہ اند آری موجب مذہب خود زیارت آنرا حرام می گویند چنانچہ صدیق حسن خان در کتاب رحلۃ الصدیق از ابن تیمیہ ہمیں مضمون نقل میکند حضرت عبد اللہ ابن عمر ہر گاہ کہ بحج می رفت پس در مساجد ومقامات کہ بین الحرمین بر آثار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درست شدہ بودند می ماند ودران نماز ادا میکرد بجہۃ حصول برکت وزیر ہر درختی کہ حضور انور صلے اللہ علیہ وسلم استراحت فرمودہ بود آن درخت را آب می دہانید این روایات در صحاح وسنن ومسانید ومعاجم بکثرت موجود است در طبقات ابن سعد می نویسد رأی ابن عمر واضعًا یدہ علی المنبر یعنی منبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم وضعہا علی وجہہ ازین وجوہات از حضرت امام احمد بن حنبل رض بوسہ منبر وبوسہ قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم بجہۃ حصول برکت مروی است شیخ سمہودی در وفاء الوفا جلد ۲ صـ ۴۴۳ میفرماید قال العز فی کتاب العلل والسوالات لعبد اللہ بن احمد از والد خود قال عبد اللہ سألت ابی عن الرجل یمس منبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ویتبرک بمسہ ویقبلہ ویفعل بالقبر مثل ذلک رجاء ثواب اللہ تعالیٰ قال لا باس بہ انتہی مؤلف میگوید عفی عنہ کہ جملہ اصحاب مذاہب اربعہ بر ہمیں استحباب اند اما تخصیص روایت از امام احمد بن حنبل رحمۃ اللہ علیہ شائد بجہۃ تبکیت وہابیہ نجدیہ آوردہ است کہ آنہا بظاہر دعوی تقلید ہمیں امام جلیل میکنند وتبرک باآثار جلیلہ شرک وکفر میدانند۔ از اینجا معلوم

ولنعم ما قال العارف الشیرازی فی بستانہ ؎

اگر بوسہ بر خاک مردان زنے ۔ بمردی کہ پیش آیدت روشنے

کسانیکہ پوشیدہ چشم دل اند ۔ ہمانا کزین توتیا غافل اند

معصوم عفی عنہ



معلوم شد کہ دعوی حنبلیت آنہا محض کذب و افترا است۔ علامہ عینی حنفی در عمدۃ القاری جلد ۴ ص۶۰۷ میفرماید کہ استادم حافظ زین العابدین عراقی میفرمود اخبرنی الحافظ ابو سعید بن العلائی قال رأیت فی کلام احمد بن حنبل فی جزء قدیم علیہ خط ابن ناصر وغیرہ من الحافظ ان الامام احمد سئل عن تقبیل قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم وتقبیل منبرہ فقال لاباس بذلک فاریناہ للشیخ ابن تیمیہ فصار یتعجب من ذلک ویقول عجبت احمد عندی جلیل ھذا کلامہ او معنی کلامہ قال وای عجب فی ذلک وقد روینا عن الامام انہ غسل قمیصا للشافعی وشرب الماء الذی غسلہ بہ واذا کان ھذا تعظیمہ لاھل العلم فکیف بمقادیر الصحابۃ وکیف بآثار الانبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام ۔ وہمیں قول را بسبب شہرت امام مقری مالکی در کتاب خود فتح المتعال بصفۃ النعال بجنسہ نقل کردہ است ص۸ نسخہ قلمی علامہ مقری پس ازین نقل مے نویسد کہ ہمین قول امام احمد رضا ماخوذ است از روایتے کہ او در مسند خود نقل میکند کہ حضرت ابو ایوب انصاری رضی اللہ عنہ بر قبر حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم روئے خود نہاد پس مروان گردن او را گرفت او فرمود بگذار نزد سنگی نیامدہ ام بحضور اقدس او صلی اللہ علیہ وسلم آمدہ ام این روایت در مسند امام احمد جلد ۵ ص۴۲۲ موجود است شیخ سمہودی و علامہ ابن حجر مکی و امام سبکی نیز طرق و این حدیث بیان کردہ اند در منظم و وفاء الوفاء و شفاء السقام را مطالعہ فرمایند۔ انتہی مختصرا۔ ایضا در کتاب باطل شکن می فرماید صحابہ کرام رضی اللہ عنہم از جملہ آثار او صلی اللہ علیہ وسلم تبرک می جستند از آب دہن مبارک او از آب پس خوردہ او از آب وضوئی او از عرق مبارک او صاحب صحیح البخاری در جامع خود بابے قائم کردہ است جلد اول ص۴۳۸ باب ماذکر من درع

النبی صلی اللہ علیہ وسلم وعصاہ وسیفہ وقدحہ وخاتمہ وما استعمل
الخلفاء بعدہ من ذلک مما لم تذکر قسمتہ ومن شعرہ ونعلہ وآنیتہ مما
یتبرک فیہ اصحابہ وغیرہم بعد وفاتہ صلی اللہ علیہ وسلم نزد حضرت عائشہ
لبادۂ آنحضرت بود کہ زیارت میکنانید مردم را ومیفرمودند کہ حضرت او شان
درہمین لبادہ رحلت فرمودہ است لفظ بخاری این است اخرج لنا عائشہ رض
کساءً املبدا صفحہ ۴۳۸ نزد حضرت انس رض نعلین مبارک بودند کہ زیارت میکنانید
مردم را لفظ بخاری اخرج لنا انس نعلین جرداوین صفحہ ۴۳۸ نزد حضرت
عبد اللہ بن سلام پیالۂ حضور اقدس بود کہ دران آب انداختہ مردم را مینوشانید
لفظ بخاری قال ابو بردہ قال لی عبد اللہ بن سلام الا اسقیک فی قدح
شرب النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیہ جلد ۳ صفحہ ۸۴۲ پس ہمین پیالہ را عمر
بن عبد العزیز برائے تبرک نگاہ داشت۔ نزد حضرت ام سلمہ ام المومنین
موہہائے مبارک بودند ہرکہ بیمار مے شد آنرا شستہ آبش بہ نیت شفا
می خورانید بخاری جلد ۲ صفحہ ۸۷۵ ہرگاہ جملہ آثار او صلی اللہ علیہ وسلم متبرک و
واجب التعظیم شدند قبر مبارک او چرا متبرک نباشد ازان سبب ابو ایوب رض
بران رو نہاد کہ گویا روئی بر قدم او صلی اللہ علیہ وسلم نہادہ است قصۂ
قبر امام بخاری رح در کتب شراح بخاری موجود است کہ از قبر او بوئ مشک پیدا
می شد و مردم خاک آنرا بہ تبرک می بردند رحلت امام موصوف در سنہ ۲۵۶
در سلطنت عباسیہ درعین مملکت ترقی شریعت ومحکمہ ہائے قضا واحتساب
واقع شدہ است مگر کسی برین فعل احتساب نکرد وہمین بود عادت سلف
صالحین۔ وائے برحال پیشوایانِ نجدیت کہ نزد آنہا فقط بر قبر دست داشتن
شرک وکفر وبدعت است آن بود زمانہ محدثین ربانی واین است زمانہ

محدثین



محدثین زبانی ببیں تفاوتِ راہ از کجا است تا بکجا این بحث را اینجا ختم میکنیم ودریں کفایت است مراہل انصاف را۔

اصل ثانی

مابہ النزاع التوسل بارواح الصلحاء والاستمداد منہا چونکہ تحقیق این مسئلہ موقوف برحیوۃ ارواح است بعد مفارقۃ الابدان باید کہ اول حل این مسئلہ نمودہ بعد ازاں توسل واستمداد را بران متفرع نمائیم قال اللہ تعالیٰ ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا۔ مسئلہ روح حسب منطوق قرآنمجید نہایت پیچیدہ است اما ما بقدر علم قلیل خود آنچہ تکلم میکنیم در حیوۃ و ممات او میکنیم نہ در کیفیت و ماہیت او کہ روح بموجب منطوق قرآن شریف از عالم امر است و عالم خلق از عالم امر القدر بیان مے تواند کہ شارع علیہ الصلوۃ والسلام از کیفیت و ماہیت او ساکت است اما حیات او در اصول اسلام و قواعد شرع شریف باتفاق ثابت است بلکہ شعور و ادراک او بعد از آزادی قفس جسم زیادہ از حالت گرفتاری او در عناصر اربعہ جسم است ارواح سعداء در نشاۃ اخری ترقی کامل می کنند و نفوس قدسیہ چنانچہ در دین عالم مصادر فیوض و برکات بودند ہمچنان دران عالم بقوت تامہ زیادہ از حال حیوۃ این عالم مصادر فیوض و برکات می باشند براین مسئلہ حکماء اسلام و محققین متکلمین و محدثین واکابر دین اتفاق دارند امام غزالی امام رازی علامہ تفتازانی علامہ سید شریف قاضی بیضاوی شاہ ولی اللہ ہندی وقاضی ثناء اللہ در کتب و رسائل خودہا این مسئلہ را بہ براہین و دلائل عقلیہ و نقلیہ ثابت کردہ اند حتی کہ رؤسائے غیر مقلدین چون ابن قیم وغیرہم

نیز اعتراف حیوۃ وشعور وادراک تام روح کردہ اند در تفسیر بیضاوی جلد اول مطبوع ہند صفحہ ۸۵ می نویسد در تحت آیہ حیوۃ شہدا وفیہا دلالۃ علی ان الارواح جواہر قائمۃ بانفسہا مغائرۃ لما یحس من البدن تبقی بعد الموت دراکۃ وعلیہ جمہور الصحابۃ والتابعین وبہ نطقت الآیات والسنن۔ اگر غیر مقلدین کہ از مضامین کتب درسیہ ہم بیخبر اند گویند در کدام آیات وسنن ادراک وشعور آن ثابت شدہ است۔ گوئیم عذاب قبر کہ متفق علیہ طوائف اسلام است وسوال وجواب نکیر ومنکر وتنعیم وتعذیب اہل قبور چنانچہ در احادیث صحاح قریب بمرتبہ تواتر رسیدہ است آن جملہ موقوف بر حیوۃ وادراک وشعور روح است اگر روح را شعور نبودی سوال وجواب ملکین با کیست واگر گویند کہ دران لحظہ سوال ادرا شعور است بعد ازان نیست گوئیم کہ تنعیم وتعذیب کہ الی یوم القیمۃ در احادیث صحاح آمدہ است دلیل صریح است بر ادراک وشعور او تا روز رستخیز علاوہ بر آن بقول صادق مصدوق علیہ الصلوٰۃ والسلام ما ان ماموریم بہ تکلم کردن با اموات آنجا کہ ارشاد میفرمایند کہ ہر کہ بمقبرہ مسلمانان برسد گوید السلام علیکم یا اہل القبور السلام علیکم دار قوم مؤمنین وانا انشاء اللہ بکم للاحقون انتم لنا فرط ونحن لکم تبع اسئل اللہ لنا ولکم العافیۃ۔ مسلم وترمذی وابن ماجہ وابو داؤد بالفاظ متقاربہ حصن صفحہ ۱۵۴ اگر آنہا را شعور نمی بود رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم مایان را بخطاب جمادات مامور نمی فرمود حاشا وکلا بلکہ خود حضور انور علیہ السلام باین الفاظ زیارت اہل قبور می فرمودند۔ رئیس غیر مقلدین ابن قیم در کتاب روح صفحہ ۵ می نویسد از آثار متواترہ ثابت شدہ است وسلف را اجماع است بر اینکہ مردگان زائرین را می شناسند واز آمدن آنہا خوش می شوند۔ امام سیوطی



در شرح صدور صـ۱۵ـ می نویسد الاحادیث والاثار تدل علیٰ ان الزائر متی جاء علم به المزور و سمع کلامه وانس به ورد سلامه علیه. از حضرت عائشه صدیقه وابوہریرۃ وابن عباس رضی اللہ عنہم متعدد روایات ابن ابی الدنیا در کتاب القبور وامام بیہقی در کتاب شعب الایمان روایت کرده است که ہرگاه کسے نزد قبر مردهٔ خود میرود آن مرده اورا می شناسد واز آواز او خوش می شود و جواب سلام او میدہد. عن عائشة رضی اللہ تعالیٰ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه ویجلس عنده الا استأنس به ورد علیه حتی یقوم. کتاب روح صـ۵ـ وشرح الصدور صـ۱۳۶ـ از این جہۃ حضرت عمرو بن العاص وقت مرگ وصیت کرد که بعد از دفن من ساعتے جملہ شمایان بر قبر من توقف کنید تا که من استیناس با شما کنم باین الفاظ در صحیح مسلم آمده ثم اقیموا حول قبری مقدار ما تنحر جزور ویقسم لحمها حتی استأنس بکم. ابن قیم ازین عبارت اخذ کرده در کتاب روح صـ۱۳ـ می نویسد که میت از حاضران انس وانبساط حاصل میکند. وآنچه گفته بودیم از قول علما که درک روح بعد از موت زیاده می شود بایں توجه که در حالت حیوۃ اگر کسی اورا در مکانے محبوس می کرد که ہیچ منفذ نمی داشت آواز ہیچکس نمیتوانست شنید اما در قبر بموجب روایات ماقبل می شنود تا که در صحیح مسلم آمده ان المیت یسمع خفق نعالہم. واگر کسی در تہ خانه باشد بر فتن کسی بر بالائی خانه اورا ایذاء نمیرسد ومیت را از پائے مالی قبرش ایذاء میرسد که حضور انور صلی اللہ علیه وسلم کسے را که تکیه بر قبر کرده بود فرمود لا تؤذ صاحب ھذا القبر. رواہ الامام احمد فی مسنده تا که با پائے پوش در قبرستان رفتن منع فرموده است ابوداؤد جلد دوم فی باب المشی بین القبور فی النعل صـ۱۰۲ـ طبع ہند.

شراح احادیث می نویسند کہ مفہوم احادیث این است کہ با قبور اہانت واستخفاف نکردن باید زیراکہ مردگان را ازان ایذا می رسد بلکہ قبور را بلحاظ مراتب اہل قبور ادب واحترام لازم است در مسند امام احمد جلد ۶ صہ ۲۰۲ طبع مصر نوشتہ است کہ از حضرت عایشہ صدیقہ رض روایت نوشتہ است کہ من در حجرۂ خود بعد از دفن حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم وحضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ بے تکلفانہ می رفتم ومی گفتم کہ حضور انور وپدر است بعد از دفن حضرت عمر رضی اللہ عنہ بغیر نقاب داخل نمی توانم شد حیاءً امن عمر۔ حاکم در مستدرک تصحیح این حدیث کردہ است ودر مشکوٰۃ نیز این حدیث نقل شدہ است در لمعات می نویسد کہ درین حدیث دلیل واضح است برا اینکہ ز ا احترام وادب قبر آن قدر بہ کند کہ در حال حیوٰۃ او میکرد بالخصوص قبور صالحین را مشکوٰۃ طبع نظامی صہ ۱۴۲ ازاینجا باید فہمید کہ مسلک حضرت ام المومنین عائشہ صدیقہ درباب شعور اموات چیست وانکار او از سماع بکدام معنی بود اگر او شان قطعاً انکار شعور اموات را مسلک میداشتند با برادر مردۂ خود حضرۃ عبدالرحمن بن ابی بکر الصدیق رض خطاب وگفتگو نمی فرمودند۔ مروی است کہ حضرت عبدالرحمن بقرب مکہ معظمہ رحلت فرمود ونعش او در مکہ معظمہ آوردہ مدفون کردند چونکہ حضرت صدیقہ برائے زیارت برادر خود تشریف آورد فرمود اے برادر اگر من وقتِ وفاتِ تو حاضرمے بودم ترا در ہمان جا دفن میکردم واگر آنجا حاضر می بودیم حاجت آمدن نزد شما بار دیگر نبود۔ ترمذی کتاب الجنائز جلد اول صہ ۱۳۱ الحاصل کہ معاملہ روح عجب حیرت افزا معاملہ است وطاقت وقوت او عجب طاقت وقوت است خصوص ارواح مقدسہ کہ بالملاء اعلیٰ شامل شدہ بصفات آنہا متصف می شوند علم ودرک وشعور وسیر وتصرف

آنہا



آنہارا در عالم ہیچ چیز حاجب و حاجز نمی تواند شد قاضی بیضاوی تحت قولہ تعالیٰ فالمدبرات امرا می نویسد کالملائکۃ وارواح الصلحاء اگرچہ مسکن آنہا اعلیٰ علیین باشد با قبر خود نیز تعلق کامل میدارند شب معراج حضور انور صلے اللہ علیہ وسلم حضرت موسیٰ علیہ السلام را در قبر مشغول نماز دید و در مسجد اقصےٰ با ارواح دیگر انبیاء ملاقات فرمود و در آسمان ششم با حضور انور صلے اللہ علیہ وسلم مکالمہ و مخاطبہ نمود و حال آنکہ تمامی قصۂ معراج در مقدار زمان چشم زدن بود۔ حافظ ابن حجر در فتاویٰ خود می فرماید ارواح المومنین فی علیین وارواح الکفار فی سجین ولکل روح بجسدھا اتصال معنوی الیٰ قولہ ومع ذلک فھی ماذون لھا فی التصرف شرح صدور ص۱۶۴ از ان جہۃ سرور عالم صلے اللہ علیہ وسلم ارشاد فرمودہ است کہ اگر در صحرائے شمایان را مشکلے پیش آید و یار و مددگار نظر نیاید سہ مرتبہ بگوئید یا عباد اللہ اعینونی و درین ارشاد لفظ عباد اللہ عام است کہ شامل است رجال الغیب وملئکہ وارواح طیبہ صلحاء را اصحاب شاہدہ و علماء ثقات این قصہ را بارہا تجربہ کردہ اند وصحیح یافتہ اند حصن ص۱۰۲ شاہ ولی اللہ دہلوی رحمہ اللہ تعالیٰ می نویسد ہرگاہ روح از علائق جسمانیت آزاد می شود رجوع بمزاج اصلی خود کردہ بالملئکہ ملحق شدہ شریک کارہائے آنہا می گردد و اکثر کار شان اعلاء کلمۃ اللہ و نصر حزب اللہ می باشد حجۃ اللہ البالغہ ص۳۴ چونکہ مسئلہ حیوۃ و ادراک و شعور و علم و سیر و تصرف ارواح مقدسہ ثابت شد حالا مسئلہ توسل و استمداد باید فہمید۔ انبیاء و اولیاء چنانچہ در زندگی واسطہ و وسیلہ بین الخالق والمخلوق اند و مظہر عون الٰہی اند کہ بتوسل و تشفع آنہا مخلوق در مقاصد دینی و دنیوی خود کامیاب می شوند ہمچنان در عالم

ف مراد عسقلانی است ۱۲

برزخ مظاہر عون الٰہی اند کہ فیوض و برکات روحانی آنہا وقت توسّل و تشفع باعث حل مشکلات و قضائی حاجات خلق می شوند حلّال المشکلات و قاضی الحاجات در ہر حال صرف ذات پاک واحد لاشریک است مگر ارواح مقدسہ وسیلہ محض و واسطہ صرف می باشند چنانچہ در حال حیوٰۃ بودند در حال ممات نیز ہمان اند امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ فرمودہ از ہر کہ در حیوٰۃ استمداد میتوان کرد بعد از وفات نیز از او استمداد میتوان کرد۔ طالبان حق و سالکان طریقت از پیران و مقتدایان خود در زندگی و از ارواح شان بعد از وفات ہمین استمداد تقرب الی اللہ میجویند و تقرب الی اللہ در زندگی ہم بزرگان بمدد روح میفرمایند نہ بقوت دست و پا و بعد مردن ہم ہمان روح برقرار بلکہ اقوی ازان است کہ در حال حیوت بود۔ باقی ماندہ طرز استغاثہ و استمداد عوام الناس آن ضرور قابل اصلاح است کہ در استمداد بحد افراط می رسند و از بعضے کلمات و حرکات ملحدانہ و مشرکانہ سرزد می شوند بر علماء اصلاح و ہدایت آنہا لازم است نہ اینکہ مطلقاً زیارت قبور صلحاء را شرک دانند و مردم را ازان قطعاً منع نمایند مثلاً کسے نابینا در مسجدے در آمد و روبغیر جہۃ قبلہ کردہ نماز شروع کرد بر بینایان لازم آنکہ او را ہدایت کنند کہ رو بقبلہ شود نہ آنکہ مسجد را منہدم نمایند یا از نماز او را منع کنند عقیدۂ صحیحہ مسلمانان اہل سنت والجماعت این است کہ ایشان نہ زندہ را بالاستقلال حاجت روائے دانند نہ مُردہ را اگر کسے کدام دوا را نافع و ضار حقیقی داند یا کدام حکیم را شافی اصلی داند یا بادشاہ و آقائے خود را رزّاق مستقل داند یا کدام بزرگ را قاضی الحاجات بالذات داند این شخص چنان ملحد و مشرک است امر و احد لاشریک داند مگر دوا را سبب نفع و ضرر داند و حکیمان را ذرایع صحت داند و امراء و سلاطین را ذرائع حصول رزق داند و انبیاءؑ و اولیاء را در زندگی

وبعد وفات محض وسیلہ وواسطۂ حل مشکلات وقضائے حاجات دانستن این
شخص مسلمان صادق الاعتقاد است کہ او بر کریمۂ وابتغوا الیہ الوسیلۃ
عمل کردہ است چنانچہ علامۂ جزری در حصن خود زیر آداب الدعا می نویسد
وان یتوسل الی اللہ تعالیٰ بانبیاءہ (خ ، س) والصالحین من عبادہ
(خ) وعمدہ ترین دلائل در باب توسل واستمداد حدیث اعمیٰ است کہ دران
توسل واستغاثہ وتشفع واستمداد جملہ علیٰ رغم انوف الوہابیہ موجود است وآن حدیث
اینست کہ یک نابینائے بحضور انور صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شد وعرض کرد کہ برائے روشنی
چشمش دعا بخواہد حضور صلی اللہ علیہ وسلم ویرا بخواندن این دعا ارشاد ۱۲
فرمود اللّٰہم انی اسئلک واتوجہ الیک بنبیک محمد نبی الرحمۃ یا
محمد انی اتوجہ بک الی ربی فی حاجتی ہذہ لتقضی لی اللّٰہم فشفعہ
فی ۔ رواہ الترمذی وصححہ والنسائی وابن ماجہ والحاکم فی المستدرک وصححہ علی شرط
الشیخین ورواہ البیہقی فی الدلائل وفی کتاب الدعوات باسناد صحیح وزاد فقام وقد ابصر
از جوہر منظم ابن حجر وحصن الحصین صـ ۱۲۵ وشفاء السقام للسبکی صـ ۱۲۳ وآن شخص
حسب ارشاد نبوی دعا خواند وچشمش بحکم او تعالیٰ روشن شد اصحاب کرام برائے
حاجتمندان ہمین دعا را معمول می داشتند اگر تاثیر این دعا مخصوص بزمانہ آن
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم می بود چنانچہ بعض محرومین باین عذر می سرایند
اصحاب کرام بران عمل نمی فرمودند بشنو قصۂ حضرت عثمان بن حنیف رض را وآن
این است کہ در زمانہ خلافت حضرت عثمان ذی النورین رضی اللہ عنہ کسے را
حاجتے بود بخلیفہ وقت کہ خلیفہ متوجہ حال او نمی شد شکایت خود نزد عثمان بن
حنیف رض نمود او ہمین دعائے اعمیٰ با ونشان داد بمجرد خواندن او خلیفہ متوجہ
حال او شد ودر کار خود کامیاب شد این واقعہ را طبرانی بسند معتبر بچند طریقہ
ثابت کردہ است در معجم کبیر خود زیر ترجمۂ عثمان بن حنیف در جزء پنجاہم وامام

بیہقی نیز ثابت کردہ است۔ شفاء السقام للسبکی مطبوعہ حیدرآباد صـ۱۲۵ و
درمعجم صغیر نیز در صـ۱۰۳ مطبوعہ مصر این روایت موجود است محدثین برائی روایت
ایں حدیث باب چنان قائم میکنند باب من کان لہ حاجۃ الی اللہ تعالے
او الی احد من خلقہ صاحب حصن الحصین چنیں میفرماید و من کان لہ ضرورۃ
فلیتوضاء فیحسن وضوءہ ثم یصلی رکعتین ثم یدعو اللّٰھم انی اسئلک الخ
ملاعلی قاری در شرح این می نویسد قولہ ضرورۃ ای حاجۃ ملجئۃ الی اللہ
او الی احد من خلقہ ۔ در حصن الحصین صـ۲۴ می نویسد قلت وان لم
یجب الدعاء عند قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم ففی ای موضع یستجاب
و در عدہ حصن الحصین طبع مصر صـ۵ در زیر این نوشتہ است وعند قبور
الانبیاء علیہم السلام وجربت استجابۃ الدعاء عند قبور الصالحین
بشروط معروفۃ علامہ ابن عبدالبر در استیعاب جلد ۲ صـ۴۳۵ می نویسد کہ در
خلافت فاروقی سالے قحط در مدینہ منورہ افتاد شخصے نزد قبر مطہر او علیہ الصلوٰۃ
والسلام آمدہ استغاثہ کرد کہ اے رسول خدا احوال امت را ببین پس ہمان
شخص را در خواب حضور پُرنور بشارت بارش داد حافظ ابن حجر عسقلانی در
اصابہ جلد ۶ صـ۱۲۴ طبع مصر تخریج ہمیں قصہ را از ابن ابی خیثمہ حوالہ دادہ است
شیخ نبہانی رحمہ در دعوۃ الحق طبع مصر صـ۷ میفرمائد رواہ البیہقی و ابن ابی شیبہ
باسناد صحیح الحاصل کہ در قرون ثلاثہ المشہود لہا بالخیر توسل و استمداد را
بکثرت ثبوت موجود است و توسل شان مخصوص بہ حضور انور صلی اللہ علیہ وسلم
نبود بلکہ از قبور صحابہ رضہ و اہل بیت رضہ و صالحان امت نیز توسل و استفاضہ
و استغاثہ معمول قرون سابقہ بود علامہ ابن عبدالبر کہ امام المحدثین صدی
چہارم بود در ذکر حضرت ابوایوب انصاری رضی اللہ عنہ می نویسد و قبر ابی ایوب

قربہ سورہا معلوم الی الیوم معظم یستسقون بہ فیسقون۔ استیعاب جلد اول صفحہ ۱۵۶ وعلامہ ابن الاثیر در اسد الغابہ می نویسد وقبرہ بہا یستسقون بہ جلد ۲ صفحہ ۹۰ طبع مصر۔ کاتب الحروف مؤلف رسالہ میگوید معلوم است کہ قسطنطنیہ در سنہ چہار صد در قبضہ نصاریٰ بود وآنہا باوجود کفر وعداوت اسلام قبر حضرت ابوایوب را معظم داشتہ استسقا بآن میکردند وحق تعالیٰ بفضل خود حاجت روائی آنہا میکرد چنانچہ در استیعاب می نویسد۔ وائے برحال مدعیین اسلام طائفہ نجدیہ کہ قبور اکابر صحابہ واہل بیت النبوۃ واُمہات المومنین رضوان اللہ علیہم اجمعین وصلحاء امت را جملہ ویران وپامال کردند وہیچ ملاحظہ اصول اسلام نکردند۔ از امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ مروی است کہ می فرمود ند قبر موسی الکاظم تریاق مجرب لاجابۃ الدعاء اشعۃ اللمعات وغیرہ این روایت امام شافعیؒ بر طبع غیر مقلدان بسیار گران می افتد کہ اوشان با جلالۃ قدر چہ طور چنیں میفرماید مگر آنہا معلوم ندارند کہ امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ ہمیشہ توسل وتشفع بقبور صلحا بالخصوص قبر حضرت امام ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ میکرد، چنانچہ علامہ عزالدین بن جماعہ محدث در کتاب خود انس المحاضرہ وہمچنین امام موفق بن احمد مکی در مناقب امام ابوحنیفہ صفحہ ۱۹۹ ذکر کردہ است۔ ذکر السفیری شارح بعض مجالس من احادیث البخاری ونقل عزالدین بن جماعۃ فی کتابہ انس المحاضرۃ عن علی بن میمون قال سمعت الشافعی یقول انی اتبرك بابی حنیفۃ واجیئ الی قبرہ یعنی زائراً فاذا عرضت لی حاجۃ صلیت رکعتین وجئت الی قبرہ وسألت اللہ تعالی الحاجۃ عندہ فما تبعد عنی حتی تقضی۔ صلح الاخوان للسید داؤد الخالدی طبع بمبئی صفحہ ۳ علامہ ابن حجر مکی رحمۃ اللہ علیہ در خیرات الحسان طبع مصر صفحہ ۶۹

میفرماید۔ اعلموا انہ لم یزل العلماء وذوو الحاجات یزورون قبرہ (ای قبر ابی حنیفۃ) ویتوسلون بہ فی قضاء حوائجہم ویرون نجح ذلک۔ منہم الامام الشافعی رح لما کان ببغداد فانہ جاء عنہ انہ قال انی لاتبرک بابی حنیفۃ رح واجیئی الی قبرہ الخ علامہ ابن الجوزی در کتاب صفوۃ الصفوۃ از امام ابراہیم حربی کہ از ارشد تلامذہ امام احمد بن حنبل است روایت میکند کہ می فرمودند قبر معروف الکرخی التریاق المجرب وسیلہ جلیلہ ص ۱۳۹ ونزد تمام اکابر بغداد این خبر معروف ومشہور است حضرت امام ابو القاسم قشیری کہ از اکابر محدثین وصوفیہ سہ صدی وچہار صدی بود در رسالہ قشیریہ طبع مصر ص ۱۱ در تذکرہ حضرت معروف کرخی رضی اللہ عنہ می فرماید کان من المشائخ الکبار مجاب الدعوات یستشفی بقبرہ یقول البغدادیون قبر معروف تریاق مجرب علامہ ابن خلکان نیز چنین مینویسد در وفیات الاعیان جلد ۲ ص ۱۳۶۔ امام ابوبکر بن خزیمہ کہ در تعریف او امام سبکی می نویسد امام الائمۃ المجتہد المطلق البحر العجاج در طبقات کبری جلد ۲ صفحہ ۱۳۰ وامام ذہبی کہ ملقب بشیخ الاسلام است در تذکرۃ الحفاظ جلد ۲ ص ۸۶ مینویسد کہ این اکابر ہر گاہ بزیارت قبر حضرت امام خراسان سیدنا امام علی بن موسی الرضا رضی اللہ عنہ می رسیدند چہ مقدار خضوع وتواضع وتضرع بجامی آوردند حافظ ابن حجر عسقلانی در تہذیب التہذیب جلد ۷ ص ۳۸۸ می نویسد قال (ای الحاکم) وسمعت ابابکر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عیسی یقول خرجنا مع امام اہل الحدیث ابی بکر بن خزیمۃ وعدیلہ ابی علی الثقفی مع جماعۃ من مشائخنا وہم اذ ذاک متوافرون الی زیارۃ قبر علی بن موسی الرضا رح بطوس قال فرأیت من تعظیمہ یعنی ابن خزیمۃ لتلک البقعۃ

وتواضعہ

وتواضعه لها وتضرعه عندها ما تحيرنا۔ محدث مشہور ابوحاتم ابن حبان صاحب الصحیح درکتاب الثقات لابن حبان در ترجمہ امام علی رضا بن موسی رحمۃ اللہ علیہ چنیں می نویسد ماحلت بی شدة فی وقت مقامی بطوس وزرت قبر علی بن موسیٰ الرضا صلوات اللہ علیٰ جدہ وعلیہ ودعوت اللہ تعالیٰ ازالتہا عنی الا استجیب لی وزالت عنی تلک الشدة وهذا شیٔ جربتہ مرارا منقول از نسخہ قدیمہ قلمیہ ازین قبیل روایات معتبرہ درکتب اسلامیہ از زمانہ خیر القرون الیٰ زماننا ہذا بطریق تواتر منقول است کہ ہمیشہ علما وصلحا واکابر دین از قبور اولیا وصلحا واہل بیت النبوة استمداد میکردند وتعظیم آنہا بجا می آوردند اگر جملہ روایات نقل گردد کتابے علیحدہ باید نوشت صاحب انصاف را ہمین قدر زیادہ از کفایت است وبے انصاف را دفاتر کثیرہ درایت وروایت زیادہ باعث ضلالت است واین وقت باید کہ رجوع باصل مقصد کنیم وگوئیم کہ استدلال منکرین سماع موتی آیہ انک لا تسمع الموتیٰ وکریمہ وما انت بمسمع من فی القبور است وقول حضرت عائشہ صدیقہ رض درباب انکار سماع اموات قلیب بدر وآنکہ فقہاء حنفیہ درباب حلف می نویسند کہ اگر کسی دیگرے را گفت کہ من با تو سخن نکنم اگر بعد از مرگ او سخن گوید حانث نمی شود زیراکہ میت نمی شنود ہمین سہ وجوہ را استدلال می کنند مؤلف رسالہ میگوید کہ این جملہ صحیح است نہ آیات قرآنی غلط نہ استدلال حضرت صدیقہ رض غلط نہ قول فقہاء کرام غلط اما خدارا قدری دلائل مثبتین راہم بغور تأمل بفرمایند آنہا میگویند کہ از آیات شریفہ نفی سماع موتی ہرگز مستنبط نمی شود زیراکہ ان الاموات لا یسمعون وارد نشدہ است کہ بطور استدلال پیش شود وازین اموات کہ در آیات مذکور اند

مردگان مراد نیند بلکہ بطریق استعارہ کفار مراد اند کہ کفار را تشبیہ باموات
دادہ است و وجہ شبہ عدم اجابت است نہ کہ عدم سمع و این ظاہر است
کہ کفار کران نبودند قوت سامعہ کفار زائل نشدہ بود لا واللہ می شنیدند
اما اجابت نمی کردند ببین در کریمہ صم بکم عمی کسی از اہل علم میگوید کہ کفا حقیقتاً
گنگان و کران و کوران بودند مؤلف رسالہ میگوید عفی عنہ کہ در اصطلاح
لغۃ عرب لفظ سمع بمعنائے اجابت بسیار واقع می شود ببین لفظ سمع اللہ
لمن حمدہ معنایش مطلق سمع نیست زیرا کہ او تعالیٰ از ہر کس میشنود حمد گوید
یا نگوید بلکہ معنایش اجابت است یعنی قبول میکند او تعالیٰ حمد حامد را و ہمچنین
در ہر زبان شنیدن بمعنائی قبول کردن اصطلاح شائع و ذائع است چنانچہ
کسی را کہ نصیحت قبول نمی کند گفتہ می شود کہ بسیار ترا گفتم اما نشنیدی شاعر
میگوید ؎ دوش آن نامہربان احوال ما پرسید و رفت ٭ صد سخن گفتیم و از ما یک
سخن نشنید و رفت معنایش این نیست کہ معشوق کر است انتہی دیگر وجہ
آنکہ لفظ لا تسمع یا لفظ ما انت بمسمع ہر دو از باب افعال است یعنی
تو نمے توانی شنوانید این از اینجا معلوم شد کہ اموات فی نفسہ نمی شنوند و او تعالیٰ
ہم آنہا را نمی تواند شنوانید ببین کریمہ انک لا تھدی من احببت و لکن اللہ
یھدی من یشاء ہم ازین قبیل است، باقی ماند استدلال حضرت صدیقہ رضی اللہ عنہا
جواب آن باین وجہ میگویند کہ قول یک صحابی در مقابلہ نص قرآن و در مقابلہ
اقوال دیگر اصحاب کرام دلیل و حجت نمی تواند شد حضرت عمر رض و دیگر اکابر
صحابہ کہ بر موقع بدر حاضر بودند و خطاب سماع موتی ہم با آنہا صادر شدہ بود
و اینہا تسلیم سماع بفرمودہ رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم کردہ بودند چہ طور
با استدلال حضرت صدیقہ رض قول و عمل آن اکابر لغو قرار دادہ شود و



از روایت خطاب حضرت صدیقہ رضہ باز برادند وپس از گزش چنانچہ گذشت صریح است بر رجوع حضرت صدیقہ رضہ از قول خود۔ علاوہ بران در احادیث صحاح سماع موتے ثابت است چنانچہ در قصہ بدر حضرت عمر رضہ را فرمود کہ شما یان از مردگان زیادہ نمی شنوید۔ ودر صحیح مُسلم وارد است کہ مردہ آواز نعل زائران می شنود ودر روایت دیگر کہ مُردہ سلام زائر می شنود و جواب آن میدہد۔ وہ پیشوایان وہابیہ چون ابن تیمیہ وابن قیم وابن عبدالہادی وقاضی شوکانی وغیرہم جملہ تصحیح این احادیث کردہ اند وسماع موتے را قائل گشتہ اند ببین صارم منکے را وکتاب الروح ابن قیم را صـ ۱۷ عجیب حالت است غیر مقلدین را آنجا پیشوایان خود را شیخ الاسلام وغیرہ القاب می دہند واقوال آنہارا چون نص قطعی می دانند ودر بعض عقائد حقہ آنہا کہ خلاف مشرب ایشان میباشند اقوال آنہارا بجوی نمی شمرند وبعض روایات ضعیفہ کتب حنفیہ را باستدلال پیش میکنند در چنین ہواضع اترکوا قولی بخبر الرسول را چرا وقعت نمی دہند واحادیث صحاح را تاویل لایعنی دور از انصاف میکنند کہ این از خصائص بود وغیرہ خصوصیت آن وقت معقول بود کہ اگر امت را امر بخطاب اموات نمی فرمود چونکہ السلام علیکم اہل الدیار برائے تمامی امت امر است پس خصوصیت بکدام معنا است درین موقع مولانا شاہ محمد سلیمان صاحب پھلواروی رحمت اللہ علیہ تقریری فرمودہ کہ ذکر آن خالی از لطف نیست خلاصہ تقریر شان اینکہ از تموج ہوائی آوازے کہ از راہ ثقبہ مجوفہ گوش بہ دماغ می رسد ودر قوت سامعہ حسی ازان پیدا می شود آنرا سماع گفتہ می شود این سماع حقیقۃ از مردگان منفی است کہ بسبب موت چونکہ حیات فانی می شود قوتہائے سمع وبصر ولمس وشم وذوق ہم معطل می شوند بیشک مردگان سمیع

معمول حیات نمی شنوند پس انک لا تسمع الموتی برجائے خود بغیر تاویل صحیح
است وہمچنیں انکار حضرت عائشہ صدیقہ رض از سمع بجائے خود صحیح است
وقس علیہ احکام الفقہ اما ادراک وشعور چیز دیگر است کہ خاصہ روح است چونکہ
روح فانی نیست ادراک وشعور او ہم فانی نمی شوند بلکہ زیادہ از حال حیوۃ تیز
می شوند ومردگان را شعور وادراک ہست اما سمع معمول حیات نیست وہر جا
کہ در احادیث شریفہ لفظ سمع برائے مردگان وارد شدہ است مراد ازاں
ادراک وشعور است۔ انتہی وانکار فقہا از سماع موتی بنا بر عرف عام است
ودر ایمان عرف را اعتبار است پس از نفی سماع نفی شعور وادراک لازم
نمی آید فافہم وانصف۔ **تتمہ** مسئلہ استمداد شیخ الاسلام علامہ حموی حنفی
در نفحات القرب می نویسد مَنْ نسب الی الامام ابی حنیفۃ رح القول بانقطاع
الکرامات واھم وعن طریق اہل الہدی ضال اذ لم یثبت فی شیٔ
من کتب مذہب ابی حنیفۃ رح اصولا وفروعا القول بانقطاع الکرامات
بالموت بل لم یثبت فی شیٔ من کتب المذاہب الثلاثۃ الخ ص ۲۱۶ شفاء
السقام طبع مصر ودریں کتاب صفحہ ۱۸ می نویسد ثم ان تصرف الاولیاء
فی حیاتہم ومماتہم انما ہو باذن اللہ تعالیٰ وارادتہ لا شریک لہ
فی ذلک خلقا ولا ایجادا ولا یقصد الناس بسؤالہم قبل الموت وبعدہ
نسبتہم الی الخلق والایجاد والاستقلال بالافعال فان ہذا لا یقصدہ
مسلم ولا یخطر ببال احد من العوام فضلا عن غیرہم فصرف الکلام
الیہ ومنعہ من باب التلبیس فی الدین الخ نجدیان وہابیان وحامیان
آنہا معنای مجازی واستعارہ ہرگز قبول نمیکنند اگر کسے نسبت فعلی بحسی
بکند اگرچہ بطریق مجاز باشد یکدم بر آنہا حکم شرک وکفر جاری میکنند وآیات قرآن

کریم

نفحات القرب والاتصال باثبات التصرف لاولیاء اللہ تعالی للسید احمد بن محمد حموی المکی المتوفی سنۃ ۱۰۹۸ھ

کریم کہ درشان کفار و آلہہ باطلۂ آنہا وارد شدہ اند بر مسلمانان چسپان کردہ حکم شرک میکنند حال آنکہ کفار آلہہ خود را متصرفین بالاستقلال می دانستند و عبادت آنہا میکردند و باین عبادت تقرب الی اللہ می جستند و ہیچ مسلمانی اگرچہ عامی باشد ہیچ بزرگ را الٰہ نمیداند و نہ او را متصرف بالاستقلال میداند بلکہ فقط ارواح بزرگان را حیاً و میتاً وسیلہ درگاہ او تعالیٰ میکنند حالا مسئلہ مجاز و حقیقت را توضیح از آیات قرآن بشنو کہ یک فعل را حقیقۃ منسوب با و تعالیٰ میکند باز ہمان فعل را مجازاً منسوب بہ عباد میکند ہر کس میداند کہ حاکم او تعالیٰ است کریمہ ان الحکم الا للہ اثبات بعد نفی تخصیص حکم با و تعالیٰ میکند باز میفرماید فلا وربك لا یومنون حتی یحکموك فیما شجر بینھم و ہر کس میداند کہ زندگی و مردن بحکم او تعالیٰ است حقیقۃ کریمہ ھو یحیی و یمیت واللہ یتوفی الانفس حین موتھا۔ باز مجازاً ہمین فعل منسوب بملک الموت میکند کریمہ قل یتوفاکم ملك الموت الذی وکل بکم۔ شفائے بیمار بحکم او تعالیٰ است حقیقۃ کریمہ واذا مرضت فھو یشفین مگر مجازاً منسوب بحضرت مسیح فرمودہ وابرئ الاکمہ والابرص واحیی الموتی باذن اللہ اولاد دہندہ او تعالیٰ است حقیقۃ و مجازاً حضرت جبریل میگوید لاھب لك غلاماً زکیا۔ مولائی حقیقی بحکم اللہ ولی الذین اٰمنوا او تعالیٰ است مگر مجازاً ہمین حکم منسوب بعبادہ فرمودہ است انما ولیکم اللہ ورسولہ (و) النبی اولی بالمؤمنین من انفسھم ہمچنان معین حقیقی او تعالیٰ است و مجازی بندگان را امر فرمودہ است وتعاونوا علی البر والتقوی واستعانت از عمل نیک نیز در قرآن منصوص است کریمہ واستعینوا بالصبر والصلوٰۃ رہزنان دین اگر لفظ عبد منسوب بغیر می شنوند بے محابا او را مشرک

میگویند و از نام عبد النبی و عبد الرسول چہ مقدار بیزار ہستند و حق تعالیٰ در قرآن میفرماید و انکحوا الایامیٰ والصّالحین من عبادکم و امائکم ازین کریمہ بتصریح جواز نسبت عبدیت بغیر ثابت می شود ہمچنان رب حقیقی پروردگار عالم است واذکرنی عند ربک۔ اوتلد الامۃ ربتہا دیگرے را مجازاً گفتہ می شود مستغاث حقیقی او تعالیٰ است اما مجازاً فاستغاثہ الذی من شیعتہ علی الذی من عدوہ وارد شدہ است و در حدیث شفاعت آمدہ است فاستغاثوا بآدم و در حصن الحصین حدیث حسن مذکور است و آن اینکہ وان اراد عونا فلیقل یاعباد اللہ اعینونی یاعباد اللہ اعینونی بتصریح نداء غائب بلفظ یا و استمداد است و نیز امام بخاری رح در ادب المفرد حدیثے نقل میکند حدثنا ابونعیم قال حدثنا سفیان عن ابی اسحٰق عن عبد الرحمٰن بن سعد قال خدرت رجل بن عمر فقال لہ رجل اذکر احب الناس الیک فقال یا محمد و در روایت دیگر و صاح یا محمد اھ ص۱۴۲ اگر نداء غائب جائز نبودی صحابی جلیل القدر چون عبد اللہ بن عمر چنین ندا نکردی علاوہ برین تمامی مسلمانان در نماز پنجگانہ از زمان مبارکہ الی یومنا ہذا السلام علیک ایہا النبی میگویند این تخاطب بکسی کہ غائب است از نظر معمول تمام اہل اسلام است و خود غیر مقلدین نیز اکثر التحیات را بہ ہمین الفاظ مے خوانند باوجود آن اگر کسی لفظ یا رسول اللہ گفت او را مشرک و کافر می گویند کبرت کلمۃ تخرج من افواھھم ان یقولون الا کذبا نجدیان اہل حرمین را خصوصاً و تمامی امۃ مرحومہ را عموماً مشرک میدانند ازان وجہ قتل النفس و نہب اموال مسلمانان را جائز میدانند و مسلمانان حرمین را عبدۃ الشیاطین می نامند و حدیث صحیح



سرور عالم را صلے اللہ علیہ وسلم کہ در شان اہل حرمین فرمودہ است ان الشیطان قد یئس ان یعبد فی جزیرۃ العرب و در حدیث دیگر اہل حجاز را بشارت ایمان دادہ است و سنگدلی و جفا را در اہل مشرق کہ نجد در شرق حجاز است فرمودہ لفظ حدیث این است غلظ القلوب والجفاء فی المشرق والایمان فی اہل الحجاز صحیح مسلم۔ و نیز آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدرگاہ الہٰی عرض کردہ است اللّٰھم لا تجعل قبری وثنا یعبد بعدی و یقین کہ ہمین دعائے او بدرگاہ او تعالیٰ مستجاب است پس ہمین مزار مقدس را نجدیان صنم اکبر نام کردہ اند و در انہدام آن میکوشند این چہ مقدار بے ادبی و گستاخی و توہین آنحضرت است صلے اللہ علیہ وسلم۔ فائدہ نجدی پرستان را عادت است کہ ہرگاہ آیات قرآنی و احادیث نبوی در تردید آنہا پیش می شوند و از جوابش عاجز می شوند می گویند کہ دلیلے از قول امام خود ابو حنیفہ رہ پیش کن در باب سماع موتی و استمداد و عرس و مولود شریف و بوسہ قبر وغیرہا قول امام خود پیش کن و این نہایت قول بے بنیاد عامیانہ است زیرا کہ مقلدین مذاہب اربعہ خوب میدانند کہ در ہر جزئیہ قول امام را جستن خلاف اصول مذہب است مسائل فقہیہ بسبب امتداد زمانہ روز بروز نو پیدا می شوند پس حکم آنہا از اصول قواعد مذہب علماء وقت پیدا کردن می توانند مذہب حنفی فقط نام قول حضرت امام اعظم و ابو یوسف و محمد و زفر رحمۃ اللہ علیہم نیست کہ در جزئیات مسائل تنقیدات علماء متاخرین ہم مذہب حنفی است مولانا مولوی عبد الحی در صفحہ ۱۶۶ کتاب سعی مشکور میفرماید لا یلزم تصریح کل من الفروع والجزئیات عن الائمۃ فالعلوم تتزائد یوماً فیوماً

بحسب اختلاف حوادث الامۃ فمالہ یظہر تصریحہم علی خلافہ علیکم بالسواد
مؤلف میگوید عفا اللہ عنہ سلسلہ اجمال وتفصیل در ادلہ قطعیہ موجود است
ببین اجمال قرآن مجید را احادیث حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم
تفصیل نمود مثلاً حکم قرآن است اقیموا الصلوٰۃ بالاجمال واحادیث
تفصیل آن کرد کہ فرض صبح دو رکعت وفرض ظہر چہار رکعت علی ہذا
القیاس وبحکم ما آتاکم الرسول فخذوہ وما نہاکم عنہ فانتہوا قول
وفعل حضور اقدس ہم نص قطعی گشت باز در بعض احادیث اجمال بود
تفصیل آن اجمال اقوال وافعال اصحاب کرام وتابعین اصحاب کردند
وبحکم علیکم بسنتی وسنۃ الخلفاء الراشدین من بعدی واصحابی
کالنجوم بایہم اقتدیتم اہتدیتم وخیر القرون قرنی ثم الذین
یلونہم ثم الذین یلونہم قول وفعل اصحاب واتباع نیز چون نص
قطعی گشت باز بسبب اختلاف حوادث زمانہ اجمال قول اصحاب وتباع
را تفصیل اصحاب مذاہب اربعہ در کتب مذاہب خود اصولاً وفروعاً
ثبت کردند وبحکم لعلمہ الذین یستنبطونہ باجماع امت این استنباط وقیاس
از ادلہ قطعیہ گردید باز اجمال یا عدم ذکر بعض جزئیات مسائل از اصحاب
مذاہب علماء امت ہر مذہب موافق اصول صاحب مذہب خود تفصیل
آن اجمال یا ذکر آنچہ باقی ماندہ بود در کتب معتبرہ خود نوشتہ وبر آن فتوی
کردند بحکم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل چنانچہ انبیاء بنی اسرائیل
علی نبینا وعلیہم الصلوٰۃ والتسلیمات اصحاب شرائع بودند علماء امت
مرحومہ اصحاب استنباط وفتوی اند اما مراد از علماء امت آنانند کہ
ورثۃ الانبیاء واصحاب نفوس زکیہ باشند نہ دین فروشان کہ رہزنان

دین



دین اند و این نیز حجت قطعی است کہ فروع ہمان اصول مقررہ اصحاب مذاہب است پس در ہر جزئیہ حادثہ قول امام را طلبیدن عوام را در مغالطہ انداختن است لاحول ولا قوۃ الا باللہ ہدانا اللہ وایاہم سواء الصراط۔

اصل ثالث

اصل ثالث مابہ النزاع نداء غائب وسماع موتی است بدانکہ نجدیان وہم مشرب ایشان نداء غائب بلفظ یا فلان یا تخاطب یا غائبان شرک اکبر می نامند اگر بہ نیت حاضر بودن منادی باشد اگرچہ روح مبارک حضرت رسول مقبول صلے اللہ علیہ وسلم باشد امام غیر مقلدین شوکانی در کتاب خود دُر النضید می آرد تعظیم القبور وخطاب الموتی بالحوائج کفر باز در تطہیر الاعتقاد صلا طبع فاروقی دہلی می نویسد ومن فعل ذلک بمخلوق من حی او میت سواء کان ملکا او نبیا او ولیا صار مشرکا وان اخیر باللہ وعبد نقل از سیف الابرار وبعض وہابیہ فرق می کنند میگویند کہ اگر نداء یا رسول اللہ عاشقانہ باشد یعنی بغیر ملاحظہ سماع منادی جائز است واگر باین نیت باشد کہ منادی یعنی رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم می شنود پس کفر است مؤلف گوید عفا اللہ عنہ ازین طائفہ کہ فعل سلف صالح را شرک و فاعل را مشرک می نویسند سوال است کہ مراد شما یان از غائب کدام است آیا مراد غائب عن النظر است کہ در دیدن شما نیاید یا غائب عن الوجود یعنی معدوم کہ در حقیقت وجود نداشتہ باشد اگر مراد ازان شق اول است پس نداء شمایان بہ ذات پاک باریتعالیٰ وتقدس اسمہ نیز داخل می شود کہ منادی از نظر شما غائب است وبحکم کریمہ لا تدرکہ الابصار ابصار مخلوق طاقت دید احضر

تعالیٰ وتقدس در این جهان ندارند بلکه نزد وهابیه از دیدار الٰهی در بهشت نیز
انکار است ببین عقیده ۳۰ ثنائی در کتاب سیف الابرار ۔ واگر مراد شق ثانی
است یعنی مراد از غائب معدوم است پس ارواح انبیاء علیهم الصلوٰة
والسلام وارواح اولیاء کرام رضوان الله علیهم کجا معدوم اند که وجود وتصرف
وشعور وادراک آنها در اصل گذشته از اقوال علماء فریقین ثابت شده
است ببین تفصیل آن اقوال در اصل سابق ۔ واگر گویند که قبول داریم
که ارواح زنده اند وادراک وشعور هم دارند اما طاقت تصرف ندارند پس گوییم
که تردید این قول او تعالیٰ می فرماید ودر کریمه فالمدبرات امرا مفسرین بالخصوص
قاضی بیضاوی در تحت آن می نویسد کالملائکة وارواح الصلحاء پس حق که
تدبیر امور مر ارواح را در قرآن مجید ثابت شد وتدبیر عین تصرف است ثانیاً
چونکه ارواح از قبیل مجردات است تصرف آنها در عالم بامر واذن او تعالیٰ چون
تصرف ملٰئکه علیهم السلام بامر الله تعالیٰ در قرآن مجید از قبیل افناء وایجاد واحیاء و
اماتت جابجا مذکور ومسطور است از ان فروتر آمده تصرفات اجنه وشیاطین نیز
در عالم بنظر انصاف ببین که تا کدام حد قوی وپر اثر است قصه حضرت سلیمان
علیه السلام بابت خدمات شاقه اجنه معلوم است کریمه یعملون له ما یشاء من
محاریب وتماثیل وجفان کالجواب وقدور راسیات را بنظر انصاف
تأمل کن از ان هم فروتر آمده ببین که درین عالم بسیار اشیا است که وجودش از نظر
غائب است وقوت تصرف آن زیاده از محسوسات است مثلاً وجود هوا از
نظر غائب است واز تموج آن قلل جبال راسیات وعوالی عمارات
راسخات بر زمین می غلطند ودرختان عظیمه سرنگون می افتند واجساد کبیره
ذی قوت بنی آدم چون عادیان بقوهٔ سخت تموج هوا که آنرا صرصر گویند از هم

[illegible]



پاشیده

پاشیدہ می شوند واثر عین وسحر وجفر وغیرہا چہ عجائب تصرفات دارند اگرچہ
موجد اثر آنہا قدرت قادر حکیم است اما بظاہر افعال منسوب باسباب است
پس ازینجملہ تصرفات مذکورہ اگر قبول کنند تصرف ارواح صلحا چرا مردود میکنند
اگر آن باذن الٰہی است این ہم باذن الٰہی است اگر آن ہمہ را قبول نکنند
مصادمہ ومقابلہ قرآن عظیم است واگر گویند اثرات آنہا بقرآن ثابت
است واثرات وتصرفات ارواح بقرآن ثابت نیست گوئیم کہ آیہ شریفہ
متلوہ فوق اعنی فالمدبرات امرا را چرا فراموش کردی۔ درین محل ذکر
مناظرہ عالم غیر مقلد با عامی مقلد خالی از لطف نیست وآن اینکہ شخصی مُلا
ابراہیم نام مقلد قوم بلوچ بہ مؤلف این اوراق نقل کرد کہ عالمے از پنجاب
بگوشہ بلوچستان رسیدہ بود ودر مسجدے بناء وعظ نہادہ بود انبوہ مردم برا
سماع وعظ دیدم من ہم شامل شدم مولوی صاحب در وعظ سخن باین حد
رسانید کہ ہر کہ مرد نبی باشد یا ولی پس از مردن نفع وضررش بہ ہیچ کس نمیرسد
زیرا کہ خاک شد واز خاک نفع وضرر غیر متصور۔ ناقل گوید عرض کردم اے
مولوی صاحب انبیاء علیہم السلام را درحالت حیٰوۃ معجزات بودند یا نہ گفت
آری بودند گفتم اولیاء اللہ را درحالت حیٰوۃ کرامات بودند یا نہ گفت آری بودند
گفتم آن معجزات وآن کرامات آنہا کجا رفتند گفت بمرگ مسلوب شدند
گفتم مولوی صاحب مردم بر سہ طبقہ اند انبیاء واولیاء وعوام مومنین چونکہ
موت سالب است معجزات انبیاء را علیہم السلام وسالب است کرامات
اولیاء اللہ را رحمۃ اللہ علیہم ونزد عوام مومنین بغیر ایمان دیگر چیز نیست
برقاعدہ شما باید کہ موت سالب ایمان عوام مومنین شود ہرگاہ از انبیاء واولیاء
سالب نعمت است از عوام چرا سالب نعمت نشود پس مولوی صاحب از جواب

فرو ماندہ جماعہ خود را باخراج من از مجلس امر فرمود کہ این شخص طبع مرا خراب
کرد انتہی واین قصہ را فقیر در رسالہ تہلیلیہ خود واضح تر ازین بیان کردہ بحیل
کہ در بعض الفاظ تغائر باشد اما مضمون یک است۔ چونکہ دلائل این باب
نداء غائب وروایات سلف صالح این اصل اکثر ہمان دلائل وروایات
اند کہ در اصل دوم یعنی اصل استمداد گذشتند ازان وجہ اطناب تحریر بذکر
مکرر آن نشد۔ حدیث اعمی وحدیث یا عباد اللہ اعینونی وحدیث زیارۃ
القبور بلفظ السلام علیکم واثر حضرت عثمان بن حنیف کہ اصل این باب اند
جملہ در باب ماقبل ازین بالاستیفا ذکر شدہ اند۔ درین اصل بابی از احادیث
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درباب زیارت القبور بالخصوص قبر مطہر مکرم فخر
عالم صلے اللہ علیہ وسلم وعلم موتی بزائران خود ودر تسلیم زائران منقول
از کتاب جوہر منظم فی زیارت قبر النبی المکرم تصنیف خاتمۃ المحققین احمد بن
حجر الہیتمی المکی وکتاب شرح الصدور فی احوال الموتی والقبور للشیخ الاجل و
الامام الاکمل الشیخ جلال الدین السیوطی المتفق علی جلالتہ وورعہ وغزارۃ
علمہ بدان وفقک اللہ تعالی کہ آنچہ دراین باب ذکر احادیث واقوال
سلف صالح می شود برائے زیادت یقین برادران اسلام مقلدین
مذاہب است اما غیر مقلدین پیروان نجدیہ احادیث این باب را ضعیف
یا موضوع خواہند گفت واقوال مشائخ وعلماء امتہ خود بر آنہا حجت نمیتواند
شد زیرا کہ آنہا در کتب خود حکم شرک وکفر بر مقلدین مذاہب جاری میکنند
ببین کتاب تحقیق الکلام تصنیف غلام علی قصوری وظفر المبین واعتصام السنۃ
ص۳۲ ترجمہ عبارت ہندی او این است چہار مذہب وخاندان قادریہ
ونقشبندیہ وچشتیہ وسہروردیہ کافر ومشرک وبدعتی ہستند در اخبار الحدیث



ولوامع الانوار ومعیار التقلید بدیع الزمان می نویسد تقلید شخصی شرک
و بدعت وبدتراز سرگین است نقل ازکتاب سیف الابرار واباطیل وہابیہ
فائدہ مہمہ احادیث حضرت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم حصر در صحاح
ستہ ومسند امام احمد وموطا امام مالک رحمہم اللہ تعالے نیستند بلکہ مصنفین
کتب احادیث شکر اللہ تعالی سعیہم اجمعین آن حدیثے را درکتب خود
می نویسند کہ بشروط مقررہ اہل حدیث کہ در سند ورواۃ حدیث مقرر کردہ اند
موافق باشد واگر بآن شروط موافق نباید آنرا ذکر نمیکنند چنانچہ صاحب کتاب
صحیح بخاری کہ اصح الکتب است بعد کتاب اللہ خود می نویسد کہ من ازچندین
لکھا احادیث ہمین احادیث مذکورہ کتاب را منتخب کردم وہمچنین احوال
دیگر مصنفان پس ازین مستفاد میشود کہ احادیث ہمیں کتب مشہورہ متداولہ
صحیح اند ودران ضعیف وموضوع نیست الا نادراً اما این مستفاد نمی شود
کہ ماسوائے آن در تمام عالم حدیث صحیح نیست زیراکہ حضرت رسول اکرم
صلے اللہ علیہ وسلم درمقام تبلیغ بودند روزانہ ہزارہا حدیث بیان میفرمودند
پس ہرکرا ہر حدیث بسند صحیح رسید انرا درکتاب خود ذکر نمود وزمانہ اصحاب
مذاہب اربعہ قبل اززمانہ مصنفین کتب حدیث بود پس حدیثی کہ صاحب
بخاری رامثلاً بسند صحیح نرسید ودرکتاب خود ذکر نکرد یا نقیض آن در
کتاب خود نوشت ازین لازم نمی آید کہ ہمیں حدیث بحضرت امام ابوحنیفہ وغیرہ
رضوان اللہ علیہم اجمعین نیز بسند ضعیف رسیدہ باشد زیراکہ آنہا رحمہم اللہ
تعالی درزمان خیر القرون بودند ووسایط کمتر بودند واہل تقوی وصلاح
بودند وکذب وافترا دران زمان نبود الا نادراً پس اصحاب مذاہب وضع
مذاہب خود را بآن احادیث صحیحہ کردند واصحاب کتب صحاح ستہ را اگر آن

حدیث بسند ضعیف رسید وذکر آن در کتب خود نہ کردند اصحاب مذاہب را ازان
جہ قدح چنانچہ ہمیں مضمون را حضرت شیخ عبدالحق دہلوی رحمۃ اللہ علیہ در کتاب
خود فتح المنان فی اثبات مذہب النعمان بہ بسط کافی وتحقیق وافی ذکر کردہ
است من شاء فلیرجع الیہ انصاف اینست کہ اصحاب صحاح جامعین
اقسام احادیث اند رحمۃ اللہ علیہم واصحاب مذاہب ناقدین اقسام احادیث
اند رحمۃ اللہ علیہم پس اصحاب صحاح بمنزلہ عطارین اند کہ اقسام ادویہ مفردا
راجمع میفرمایند واصحاب مذاہب بمنزلہ حکیمان اند کہ خواص آن ادویہ
مفردہ شناختہ موافق مزاج ہر مریض آن مفردات را باہم جمع نمودہ معجون
تیار میکنند کہ باعث شفائے آن مریض می شود رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین۔
رجوع باصل مطلب شیخ ابن حجر مکی در کتاب جوہر منظم مذکور در فصل سادس
صـ۵۲ طبع مصری نویسد العاشرة ینبغی لہ ایضا ان یستحضر ما قدمناہ فی الفصل
الثانی من حیوتہ المکرمة فی قبرہ المکرم وانہ یعلم بزائریہ علی اختلاف
درجاتھم واحوالھم وقلوبھم واعمالھم وانہ صلی اللہ علیہ
وسلم یمد کلا منھم بما یناسب ماھو علیہ وانہ خلیفة اللہ الذی
یشاء وانہ لایمکن احدا ان یصل الی الحضرة العلیة من غیر طریقہ وان
من سولت لہ نفسہ اللعینة شیئا من ذلک کان سببا لحرمانہ وقبیح
قطیعتہ وخسرانہ ومن ثم راہ صلی اللہ علیہ وسلم بعض الصالحین فی
النوم فقال لہ یارسول اللہ ماتقول فی ابن سینا قال صلی اللہ علیہ وسلم
ذلک رجل اراد ان یصل الی اللہ من غیر طریقی فقطعتہ ولیشھد
لذلک ان المحققین علی کفرہ ودوام شقاوتہ انتھی۔ وقال رحمہ اللہ
تعالیٰ فی الفصل الثانی من کتابہ المذکور صـ۲۲ اعلم انہ مرت احادیث

کثیرة

جعل خزائن کرمہ وموائد نعمہ طوع یدیہ وتحت ارادتہ یعطی منھما من یشاء ویمنع من یشاء

کثیرة صحیحة وغیرها متضمنة لفضائل عظیمة تحصل للزائر فلا باس بسردها ههنا لتستحضر فوائدها وترجی عوائدها وهی قوله صلی الله علیه وسلم من زار قبری وجبت له شفاعتی ومعنی وجبت له شفاعتی انها ثابتة له بالوعد الصادق لابد منها وافاد قوله صلی الله علیه وسلم مع عموم شفاعته له ولغیره انه یخص بشفاعته تناسب عظیم عمله اما بزیادة النعیم واما بتخفیف الاهوال عنه فی ذلک الیوم واما بکونه من الذین یحشرون بلا حساب واما برفع درجات فی الجنة و اما بزیادة شهود الحق والنظر الیه واما بغیر ذلک مما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر هذا کله ان ارید ان یخص بشفاعة لا تحصل لغیره ویحتمل ان یراد انه یفرد بشفاعته مما یحصل لغیره و الافراد للتشریف والتقویة بسبب الزیادة وان یراد انه ببرکتها یجب دخوله فیمن تناله الشفاعة فهو بشری بموته مسلما فیجری علی عمومه ولا یضر فیه شرط الوفاة علی الاسلام والا لم یکن لذکر الزیارة معنی لان الاسلام وحده کاف فی نیل هذه الشفاعة بخلافه علی الاولین وافادة اضافة الشفاعة له صلی الله علیه وسلم انها شفاعة عظیمة جلیلة اذهی تعظم لعظم الشافع ولا اعظم منه صلی الله علیه وسلم فلا اعظم من شفاعته وقوله صلی الله علیه وسلم من زارنی بعد موتی فکانما زارنی فی حیاتی وقوله صلی الله علیه وسلم من جاءنی زائرًا لا تعمله حاجة الا زیارتی کان حقا علی ان اکون له شفیعًا یوم القیمة وقوله صلی الله علیه وسلم من جاءنی زائرا کان له حقا علی الله عز وجل ان اکون له شفیعا یوم القیمة ومر معناه فی الفصل

الاول وسیأتی فی تاسعة الفوائد فی خاتمة السادسة عشر من الفصل
السادس ماله تعلق بذلك فراجعه فانه مهم والحاصل ان هذا الثواب
العظیم وهو الفوز بتلك الشفاعة العظیمة منه صلی الله علیه وسلم
لا یحصل الا لمن اخلص وجهه فیها بان لا یقصد بها او معها امرا
آخر ثنیا فیها وقوله صلی الله علیه وسلم من حج فزار قبری بعد وفاتی
کان کمن زارنی فی حیاتی وقوله صلی الله علیه وسلم من حج فزار
قبری بعد موتی کان کمن زارنی فی حیاتی وصحبتی وقوله صلی الله علیه
وسلم من حج فزارنی فی مسجدی بعد وفاتی کان کمن زارنی فی حیاتی
وقوله صلی الله علیه وسلم من زارنی الی المدینة کنت له شفیعا
او شهیدا وقوله صلی الله علیه وآله وسلم من زار قبری او قال
من زارنی کنت له شفیعا او شهیدا ومن مات فی احدی الحرمین
بعثه الله عز وجل فی الآمنین یوم القیمة وقوله صلی الله علیه وسلم من
زارنی متعمدا ای بان لم یقصد غیر زیارتی کما مر فی معنی خبر من
جاءنی زائرا لا تعمله حاجة الا زیارتی الحدیث کان فی جواری یوم
القیمة وقوله صلی الله علیه وسلم من سکن المدینة وصبر علی
بلائها کنت له شهیدا او شفیعا یوم القیمة وقوله صلی الله علیه وسلم
من زارنی بعد موتی فکانما زارنی فی حیاتی ومن مات باحدی
الحرمین بعث من الآمنین یوم القیمة وقوله صلی الله علیه وسلم
من حج حجة الاسلام فزار قبری وغزا غزوة وصلی فی بیت المقدس
لم یسأله الله تعالی فیما افترض علیه وقوله صلی الله علیه وسلم من
زارنی بعد موتی فکانما زارنی وانا حیّ ومن زارنی کنت له شهیدا



وشفیعا

وشفیعا یوم القیمۃ وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من مات فی احدی الحرمین بعث من الآمنین یوم القیمۃ ومن زارنی محتسبا الی المدینۃ کان فی جواری یوم القیمۃ وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من زارنی میتا فکانما زارنی حیا ومن زار قبری وجبت لہ شفاعتی یوم القیمۃ وما من احد من امتی لہ سعۃ ثم لم یزرنی فلیس لہ عذر وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من زارنی فی مماتی کان کمن زارنی فی حیاتی و من زارنی حتی ینتھی الی قبری کنت لہ یوم القیمۃ شھیدا او قال شفیعا وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من حج الی مکۃ ثم قصدنی فی مسجدی کتبت لہ حجتان مبرورتان وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من زار قبری بعد موتی فکانما زارنی فی حیاتی ومن لم یزر قبری فقد جفانی وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم من اتی المدینۃ زائرا الیّ وجبت لہ شفاعتی یوم القیمۃ ومن مات فی احدی الحرمین بعث امنا انتھی۔ مؤلف گوید عفا اللہ عنہ تعدد روایات زیارت مع تقارب اللفظ والمعنی از حضرت شیخ ابن حجر شاید برائے تعضید و تائید و تاکید زیارت مکرم است صلی اللہ علیہ وسلم لان الاحادیث یعضد بعضھا بعضا الحال قدری از احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم واقوال سلف صالح از قول شیخ امام سیوطی نیز بشنو حضرت شیخ در کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی والقبور می نولیسد باب زیارۃ القبور وعلم الموتی بزوارھم ورویتھم لھم۔ اخرج ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور عن عائشۃ رض قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من رجل یزور قبر أخیہ ویجلس علیہ الا استأنس ورد حتی یقوم

واخرج ايضا البيهقى فى الشعب عن ابىهريرة رض قال اذا مر الرجل بقبر
يعرفه فسلم عليه رد عليه السلام وعرفه واذا مر بقبر لا يعرفه فسلم عليه
رد عليه السلام - واخرج ابن عبد البر فى الاستذكار والتمهيد عن
ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من احد
يمر بقبر اخيه المؤمن كان يعرفه فى الدنيا فيسلم عليه الا عرفه ورد عليه
السلام صححه عبد الحق - واخرج ابن ابى الدنيا فى القبور والصابونى فى
المأتين عن ابى هريرة رض عن النبى صلى الله عليه وسلم قال ما من عبد
يمر على قبر رجل يعرفه فى الدنيا فيسلم عليه الا عرفه ورد عليه السلام و
اخرج العقيلى عن ابى هريرة رض قال قال ابو رزين يا رسول الله ان طريقى
على الموتى فهل من كلام اتكلم به اذا مررت عليهم قال قل السلام عليكم
يا اهل القبور من المسلمين والمومنين انتم لنا سلف ونحن لكم تبع وانا
ان شاء الله بكم لاحقون فقال ابو رزين يا رسول الله يسمعون قال
يسمعون ولا يستطيعون ان يجيبوا قال يا ابا رزين الا ترضى ان يرد
عليك بعددهم من الملئكة ومعنى لا يستطيعون ان يجيبوا اى
جوابا يسمعه الجن والانس والا فهم يردون حيث لا يسمع واخرج احمد
والحاكم عن عائشة قالت كنت ادخل البيت فاضع ثوبى واقول انما
هو ابى وزوجى فلما دفن عمر معهم ما دخلته الا وانا مشددة على ثيابى
حياء من عمر و اخرج الطبرانى فى الاوسط عن ابن عمر قال وقف رسول
الله صلى الله عليه وسلم على مصعب بن عمير حين رجع من احد
فوقف عليه مع اصحابه فقال اشهد انكم احياء عند الله فزوروهم و
سلموا عليهم فوالذى نفسى بيده لا يسلم عليهم احد الا ردوا عليه

الى

الی یوم القیمة وفی الاربعین الطائیة روی عن النبی صلے الله علیه وسلم
انه قال آنس مایکون المیّت فی قبره اذا زاره من کان یحبه فی دار الدنیا
واخرج ابن ابی الدنیا والبیهقی فی الشعب عن محمد بن واسع قال
بلغنی ان الموتی یعلمون بزوارهم یوم الجمعة ویوما قبله ویوما بعده
واخرجا ایضا عن الضحاک قال من زار قبرا یوم السبت قبل طلوع
الشمس علم المیت بزیارته قیل له وکیف ذلک قال لمکان یوم الجمعة
فصل قال السبکی عود الروح الی الجسد فی القبر ثابت فی الصحیح لسائر
الموتی فضلا عن الشهداء وانما النظر فی استمرارها فی البدن وفی ان البدن
یصیر حیا بها کالحیوة فی الدنیا او حیا بدونها وهو حیث شاء الله تعالی
فان ملازمة الحیوة للروح امر عادی لا عقلی فهذا ای ان البدن یصیر بها
حیا کالحیوة فی الدنیا مما یجوزه العقل وقد ذکره جماعة من العلماء ویشهد له
صلوٰة موسی علیه السلام فی قبره فان الصلوٰة تستدعی جسدا حیا
وکذلک الصفات المذکورة فی الانبیاء لیلة الاسری کلها صفات الاجسام
ولا یلزم من کونها حیوة حقیقیة ان تکون الابدان معها کما کانت فی
الدنیا من الاحتیاج الی الطعام والشراب وغیر ذلک من صفات الاجسام
التی نشاهدها بل یکون لها حکم آخر واما الادراکات کالعلم والسماع
فلا شک ان ذلک ثابت لهم ولسائر الموتی وقال غیره اختلف فی حیاة
الشهداء هل هی للروح فقط او للجسد معها بمعنی عدم البلاء علی قولین
وقال البیهقی فی کتاب الاعتقاد الانبیاء بعد ما قبضوا ردت الیهم
ارواحهم فهم احیاء عند ربهم کالشهداء وقال ابن القیم فی
مسئلة تزاور الارواح وتلاقیها الارواح قسمان منعمة ومعذبة فاما

المعذبة فهي في شغل عن التزاور والتلاقي واما المنعمة المرسلة غير المحبوسة فتتلاقى وتتزاور وتتذاكر ما كان منها في الدنيا وما يكون من اهل الدنيا فتكون كل روح مع رفيقها الذي هو على مثل عملها وروح نبيّنا محمّد صلى الله عليه وسلم في الرّفيق الاعلى قال الله تعالى ومن يطع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النّبيّين والصّديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا وهذه المعية ثابتة في الدنيا في دار البرزخ وفي دار الجزاء والمرء مع من احب في هذه الدور الثلاث انتهى۔ فان قيل قوله تعالى ولا تحسبنّ الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون كيف يكونون امواتا واحياء قلنا يجوز ان يرزقهم الله في قبورهم وارواحهم في جزء من ابدانهم يحس جميع بدنه بالنعيم واللذة لاجل ذلك الجزء كما يحس جميع بدن الحي في الدنيا ببرودة او حرارة تكون في جزء من اجزاء بدنه وقيل المراد ان اجسادهم لا تبلى في قبورهم ولا تنقطع اوصالهم فهم كالاحياء في قبورهم وقال ابو حيان في تفسيره عند هذه الآية اختلف النّاس في هذه الحيوة فقال قوم معناه ابقاء ارواحهم دون اجسامهم لانا نشاهد فسادها وفناءها وذهب آخرون الى ان الشهيد حي الجسد والروح ولا يقدح في ذلك عدم شعورنا به فنحن نراهم على صفة الاموات وهم احياء كما قال الله تعالى وترى الجبال تحسبها جامدة وهي تمر مر السحاب وكما نرى النائم على هيئة وهو يرى في منامه ما يتنعم به او يتالم قلت ولذلك قال الله تعالى بل احياء ولكن لا تشعرون فتنبه بقوله ذلك خطابا للمؤمنين على انهم



لا يدرى كون هذه الحيوة بالمشاهدة والحس وبهذا يتميز الشهيد
عن غيره ولو كان المراد حيوة الروح فقط لايحصل له تميز عن غيره لمشاركة
سائر الاموات له فى ذلك لعلم المؤمنين باسرهم حيوة كل الارواح فما
بقى لقوله ولكن لا تشعرون معنى وقد يكشف الله لبعض اوليائه فيشاهد
ذلك نقل السهيلى فى دلائل النبوة عن بعض الصحابة انه حفر فى مكان
فانفتحت طاقة فاذا شخص على سرير وبين يديه مصحف يقرأ فيه و
امامه روضة خضراء وذلك كان باحد وعلم انه من الشهداء لانه
رأى فى صفحة وجهه جرحا واورد ذلك ايضا ابو حيان ويشبه هذا
ماحكاه اليافعى فى روضة الرياحين عن بعض الصالحين قال حفرت
قبر الرجل من العباد فبينما انا سوى اللحد اذ سقطت بسنة من لحد قبر
يليه فنظرت فاذا انا بشيخ جالس فى القبر عليه ثياب بيض تقعقع و
فى حجره مصحف من ذهب مكتوب بالذهب وهو يقرأ فيه فرفع
راسه الى وقال لى اقامت القيمة رحمك الله قلت لا فقال رد اللبنة
الى موضعها عافاك الله فرددتها وقال اليافعى ايضا روينا عن حفر
القبور من الثقات انه حفر قبرا فاشرف فيه على انسان جالس على
سرير وبيده مصحف يقرأ فيه وتحته نهر يجرى فغشى عليه واخرج من
القبر ولم يدر ما اصابه فلم يفق الا فى اليوم الثالث وحكى ايضا عن الشيخ
نجم الدين الاصبهانى انه حضر رجلا يدفن فقعد الملقن يلقنه فسمع
الميت وهو يقول الا تعجبون من ميت يلقن حيا وقال ابن رجب روينا
من طريق مراد بن جميل قال ابو المغيرة ما رايت مثل المعافى بن عمران
وذكر من فضله قال حدثنى بعض اخوانى ان غانما جاء معافى بن عمران

بعد ما دفن فسمعته وهو يلقن فی قبره وهو يقول لا اله الا الله ويقول المعافى لا اله الا الله وحكى اليافعى ايضا عن المحب الطبری احد ائمة الشافعية وهو شارح التنبيه انه كان مع الشيخ الاسماعيل الحضرمی مقبرة زبيدية قال المحب فقال لی يا محب الدين اتؤمن بكلام الموتى قلت نعم قال ان صاحب هذا القبر يقول لی انا من حشو الجنة وحكى ايضا عن الشيخ اسمعيل المذكور انه مر على بعض مقابر اليمن فبكى بكاء شديدا او اعلاه حزن ثم ضحك ضحكا شديدا او اعلاه سرور فسئل عن ذلك فقال كشف لی عن هذه المقبرة فرايتهم يعذبون فبكيت ثم تضرعت الله تعالى فيهم فقيل لی قد شفعناك فيهم فقالت صاحبة هذا القبر وانا معهم يا فقيه اسمعيل انا فلانة المغنية فقلت وانت فيهم فلذلك ضحكت - وحكى عبد الغفار فی الوحيد اخبرنا القاضی علاء الدين الصاحب شرف الدين الغائری ان الشيخ معين الدين جبرئيل مات معهو فی الطريق قبل دخول القاهرة قال فاذا وصلنا الى عند الباب وهم يمنعون الميت ان يدخل المدينة رفع الشيخ يده واصبعه فادخلنا وحكى ايضا قال حكى لی زين الدين البوشی عن الفقيه عبد الرحمن النويری انه لما كان فی المنصورة واسر والمسلمين وكان عبد الرحمن النويری يقرء القران فتلا قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا فی سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فلما قتل الفقيه عبد الرحمن حضر احد الفرنج وفی يده حربة فنكزه بها وقال قسيس المسلمين انت تقول قال ربكم انكم احياء ترزقون اين هو فرفع الفقيه راسه وقال حی ورب الكعبة مرتين فنزل الفرنجی عن فرسه وجعل يقبل وجهه

وامر

وامر غلامہ بحملہ معہ الی بلدۃ دفی الرسالۃ للقشیری بسندہ عن
الشیخ ابن سعید الخراز قال کنت بمکۃ فرأیت بباب بنی شیبۃ شابا
میتا فلما نظرت الیہ تبسم فی وجھی وقال لی یا ابا سعید اما علمت ان
الاحیاء احیاء وان ماتوا وانما ینقلون من دار الی دار انتھی۔ واین باب را
امام سیوطی بہ بسط تمام نوشتہ ان شئت فارجع الیہ الحال قدری از
احوال موت وسختی آن وسوال ملکین در قبر وغیرہ نیز بشنو شیخ سیوطی
ہم در این کتاب شرح الصدور احادیث بسیار نقل کردہ است چندے
از ان برائے آگاہی برادران اسلام واستعداد موت و مابعدہ در تحریر
می آیند قال السیوطی رحمہ اللہ اخرج احمد وابوداؤد فی سننہ والحاکم
فی مستدرکہ وابن ابی شیبۃ فی المصنف والبیھقی فی کتاب عذاب
القبر والطیالسی والعبد فی مسندیھما وھناد بن سری فی الزھد
وابن جریر وابن حاتم وغیرھم من طرق صحیحۃ عن البراء بن عازب
قال خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی جنازۃ رجل من الانصار
فانتھینا الی القبر ولما یلحد فجلس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و
جلسنا حولہ وکان علی رؤسنا الطیر وفی یدہ عود ینکت بہ فی الارض
فرفع راسہ فقال استعیذوا باللہ من عذاب القبر مرتین او ثلاثا ثم
قال ان العبد المؤمن اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرۃ
نزل الیہ ملئکۃ من السماء بیض الوجوہ کان وجوھھم الشمس معھم
اکفان من کفن الجنۃ وحنوط من حنوط الجنۃ حتی یجلس منہ مد البصر ثم
یجئ ملک الموت حتی یجلس عند رأسہ فیقول ایتھا النفس الطیبۃ
اخرجی الی مغفرۃ من اللہ ورضوان قال فتخرج تسیل کما تسیل القطرۃ

من فی السماء وان کنتم ترون غیر ذلک فیاخذها فاذا اخذها لم یدعوها
فی یده طرفة عین حتی یاخذوها فیجعلوها فی ذلک الکفن وفی ذلک
الحنوط ویخرج منها کاطیب نفحة مسک وجدت علی وجه الارض قال
فیصعدون بها فلا یمرون علی ملاء من الملئکة الا قالوا ما هذا الریح
الطیب فیقولون فلان بن فلان باحسن اسمائه التی کانوا یسمونه بها فی
الدنیا حتی ینتهوا بها الی سماء الدنیا فیستفتحون له فیفتح لهم فیشیعوا
من کل سماء مقربوها الی السماء التی تلیها حتی ینتهی بها الی السماء
السابعة فیقول الله اکتبوا کتاب عبدی فی علیین واعیدوه الی الارض
فانی منها خلقتهم وفیها اعیدهم ومنها اخرجهم تارة اخری فتعاد روحه
فی جسده فیاتیه ملکان فیجلسانه فیقولان له من ربک فیقول ربی
الله فیقولان له ما دینک فیقول دینی الاسلام فیقولان له ما هذا الرجل
الذی بعث فیکم فیقول هو رسول الله فیقولان له وما علمک به فیقول
قرأت کتاب الله فامنت به وصدقت فینادی مناد من السماء ان
تدصدق عبدی فافرشوه من الجنة والبسوه من الجنة وافتحوا له بابا
الی الجنة فیاتیه من روحها وطیبها ویفسح له فی قبره مد بصره ویاتیه
رجل حسن الوجه حسن الثیاب طیب الریح فیقول ابشر بالذی
یسرک هذا یومک الذی کنت توعد فیقول له من انت فوجهک الوجه
الذی یجئ بالخیر فیقول انا عملک الصالح فیقول رب اقم الساعة رب
اقم الساعة حتی ارجع الی اهلی ومالی قال وان العبد الکافر اذا کان
فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرة نزل الیه من السماء ملئکة
سود الوجوه معهم المسوح فیجلسون منه مد البصر ثم یجئ ملک الموت



حتی

حتی یجلس عند رأسه فیقول ایتها النفس الخبیثة اخرجی الی سخط من
الله وغضب فتفرق فی جسده فینتزعها کما ینتزع السفود من الصوف
المبلول فیأخذها فاذا اخذها لم یدعوها فی یده طرفة عین حتی
یجعلوها فی تلک المسوح ویخرج منها کانتن ریح جیفة وجدت علی وجه
الارض فیصعدون بها فلا یمرون بها علی ملاء من الملئکة الا قالوا
ماهذا الروح الخبیث فیقولون فلان بن فلان باقبح اسمائه التی کان
یسمی بها فی الدنیا حتی ینتهوا بها الی السماء الدنیا فیستفتح فلا یفتح له
ثم قرء رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تفتح لهم ابواب السماء و
لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط فیقول الله تعالی اکتبوا الکتاب
فی سجین فی الارض السفلی فتطرح روحه طرحا ثم قرء رسول الله صلی
الله علیه وسلم ومن یشرک بالله فکانما خر من السماء فتخطفه الطیر
وتهوی به الریح فی مکان سحیق فتعاد روحه فی جسده ویأتیه الملکان
فیجلسانه فیقولان له من ربک فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له
مادینک فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ماهذا الرجل الذی
بعث فیکم فیقول هاه هاه لا ادری فینادی مناد من السماء ان کذب
عبدی فافرشوه من النار والبسوه من النار وافتحوا له بابا الی النار فیأتیه
من حرها وسمومها ویضیق علیه قبره حتی تختلف فیه اضلاعه ویأتیه
رجل قبیح الوجه قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی یسوءک
هذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجهک وجه الذی
یجئ بالشر فیقول انا عملک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعة - واخرج
ابو یعلی فی مسنده وابن ابی الدنیا من طریق یزید الرقاشی عن انس



عن

عن تميم الداري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يقول الله لملك الموت
انطلق الى وليي فأتني به فاني جربته بالسراء والضراء فوجدته حيث احب
فأتني به لاريحه من هموم الدنيا وغمومها فينطلق اليه ملك الموت و
معه خمس مائة من الملئكة معهم اكفان وحنوط من حنوط الجنة ومعهم
ضبائر[1] الريحان اصل الريحانة واحد في رأسها عشرون لونا لكل لون
منها ريح سوى ريح صاحبه ومعهم الحرير الابيض فيه المسك الاذفر
فيجلس ملك الموت عند راسه وتحتوشه الملئكة ويضع كل منهم يده
على عضو من اعضائه ويبسط ذلك الحرير الابيض والمسك الاذفر تحت
ذقنه ويفتح له باب الى الجنة قال فان نفسه تعلل عند ذلك بطرف[2]
الجنة مرة بازواجها ومرة بكسوتها ومرة بثمارها كما يعلل الصبي
أهله اذا بكى وان ازواجه ليبتهشن[3] عند ذلك ابتهاشا قال وتنزو[4]
الروح نزوا ويقول ملك الموت اخرجي ايتها الروح الطيبة الى سدر
مخضود وطلح منضود وظل ممدود وماء مسكوب قال ولملك الموت
اشد ~~[illegible]~~ به من الوالدة بولدها يعرف ان ذلك الروح حبيب الى　　تلطفاً ١٢
ربه كريم على الله فهو يلتمس بلطفه تلك الروح رضي الله عنه فتسل
روحه كما تسل الشعرة من العجين قال وان روحه لتخرج والملئكة
حوله يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون وذلك قوله
الذين تتوفاهم الملئكة طيبين يقولون سلام عليكم قال فاما ان
كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم قال روح من جهد الموت
وريحان يتلقى به عند خروج نفسه وجنة نعيم امامه او قال مقابله

[1] اي الجماعات [2] اي المستعدت من المال [3] اي الفرح [4] اي يسرع ١٢

بابه



فاذا قبض ملک الموت روحه يقول الروح للجسد جزاك الله عنى خيرًا لقد كنت بى سريعا الى طاعة الله تعالى بطيئًا عن معصيته فهنيئًا لك اليوم فقد نجوت وانجيت ويقول الجسد للروح مثل ذلك قال وتبكى عليه بقاع الارض التى كان يطيع الله عليها وكل باب من السماء كان يصعد منه عمله وينزل منه رزقه اربعين ليلة فاذا قبضت الملئكة روحه اقامت الخمس مائة ملك عند جسده لا ينقلبه بنوا دم لشق الا قلبته الملئكة قبله وعلته باكفان قبل اكفانهم وحنوط قبل حنوطهم ويقوم من باب بيته الى باب قبره صفان من الملئكة يستقبلونه بالاستغفار ويصيح ابليس عند ذلك صيحة يتصدع منها بعض عظام جسده ويقول لجنوده الويل لكم كيف خلص هذا العبد منكم فيقولون ان هذا كان معصومًا فاذا صعد ملك الموت بروحه الى السماء يستقبله جبرئيل عليه السلام فى سبعين ألف من الملئكة كلهم يأتيه ببشارة من ربه فاذا انتهى ملك الموت الى العرش خرت الروح ساجدة الى ربها فيقول الله لملك الموت انطلق بروح عبدى ضعه فى سدر مخضود وطلح منضود وظل ممدود وماء مسكوب فاذا وضع فى قبره جاءت الصلوة فكانت عن يمينه وجاء القيام فكانت على يساره وجاء القرآن والذكر فكانا عند رأسه وجاء مشيه الى الصلوة فكان عند رجليه وجاء الصبر فكان ناحية القبر ويبعث الله له عنقًا من العذاب فيأتيه عن يمينه فتقول الصلوة وراءك والله مازال دائبًا عمره كله وانما استراح الآن حين وضع فى قبره قال فيأتيه عن يساره فيقول الصيام مثل ذلك فيأتيه

له اى طائفة - ٢ه اى نعيا -

عن قبل رأسه فيقال له مثل ذلك فلا يأتيه العذاب من ناحية
فيلتمس هل يجد اليه مساغا الاوجد ولى الله قد احرزته الطاعة
قال فيخرج عنه العذاب عند ما يرى ويقول الصبر لسائر الاعمال اما
انه لم يمنعنى ان اباشره انا بنفسى الا انى نظرت ما عندكم فلو عجزتم
كنت انا صاحبه فاما اذا اجزأتم عنه فانا ذخر له عند الصراط وعند
الميزان قال ويبعث الله اليه ملكين ابصارهما كالبرق الخاطف
واصواتهما كالرعد القاصف وانيابهما كالصياصى[له] وانفاسهما
كاللهب يطأن فى اشعارهما بين منكبى كل احد منهما مسيرة كذا
وكذا قد نزعت منهما الرأفة والرحمة الا بالمؤمنين يقال لهما منكر
ونكير فى يد كل احد منهما مطرقة لو اجتمع عليها الثقلان لم يقلوها
فيقولان له اجلس فيستوى جالسا فى قبره فتسقط اكفانه فى حقويه
فيقولان له من ربك وما دينك وما نبيك فيقول ربى الله وحده
لا شريك له والاسلام دينى ومحمد صلى الله عليه وسلم نبيى وهو
خاتم النبيين فيقولان له صدقت فيدفعان القبر فيوسعانه من
بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن يساره ومن قبل رجليه ثم
يقولان له انظر فوقك فينظر فاذا هو مفتوح الى الجنة فيقولان
له هذا منزلك يا ولى الله لما اطعت الله قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم فو الذى نفس محمد بيده انه لتصل الى
قلبه عند ذلك فرحة لا ترتد ابدا فيقال له انظر تحتك فينظر تحته فاذا
هو مفتوح الى النار فيقولان يا ولى الله نجوت من هذا فقال رسول
الله صلى الله عليه وسلم والذى نفسى بيده انه لتصل الى قلبه

عند

له قرون البقر ١٢

عند ذلك فرحة لا ترتد ابداً و یفتح له سبعاً و سبعین باباً الی الجنة یأتیه من ریحها و بردها حتی یبعثه الله من قبره قال و یقول الله تعالیٰ لملك الموت انطلق الی عدوی فأتنی به فانی قد بسطت له فی رزقه و سربلته بنعمتی فابی الا معصیتی فأتنی به لانتقم منه الیوم فینطلق الیه ملك الموت فی اکره صورة مارأها احد من الناس قط له ثلثة عشر عینا و معه سفود[1] من نار کثیر الشوك و معه خمسمأئة من الملئکة معهم نحاس و جمر من جمر جهنم و معهم سیاط من النار توأجج فیضربه ملك الموت بذلك السفود ضربة یغیب اصل کل شوکة من ذلك السفود فی اصل کل شعرة و عرق من عروقه قال ثم یلویه لیاً شدیداً فینتزع روحه من اظفار قدمیه فیلقیها مافی عقبیه فیسکر عدو الله عند ذلك سکرة و تضرب الملئکة وجهه و دبره بتلك السیاط ثم تجذبه[2] جذبة نتزع روحه من عقبیه فیلقیها فی رکبتیه فیسکر عدو الله سکرة و تضرب الملئکة وجهه و دبره بتلك السیاط ثم کذلك الی حقویه ثم کذلك الی صدره ثم کذلك الی حلقه ثم تبسط الملئکة ذلك النحاس و جمر جهنم تحت ذقنه ثم یقول ملك الموت اخرجی ایتها النفس اللعینة الملعونة الی سموم و حمیم و ظل من یحموم لا بارد و لا کریم فاذا قبض ملك الموت روحه قالت الروح للجسد جزاك الله عنی شراً فقد کنت سریعاً بی الی معصیة الله تعالیٰ بطیئاً بی عن طاعة الله فقد هلکت و اهلکت و یقول الجسد للروح مثل ذلك و تلعنه بقاع الارض التی کان یعصی الله علیها و تنطلق جنود ابلیس الیه یبشرونه بانهم قد اوردوا عبداً من

[1] ای الحدیدة المعوجة - [2] تجبذه جبذه -

بنی آدم النار فاذا وضع فی قبرہ ضیق اللہ علیہ قبرہ حتی تختلف
اضلاعہ لتدخل الیمنی فی الیسری والیسری فی الیمنی ویبعث اللہ
الیہ حیات دھما[1] فتاخذ بارنبتہ وابہام قدمیہ فتنفوضہ حتی تلتقی
فی وسطہ قال ویبعث اللہ الیہ الملکین فیقولان لہ من ربک وما دینک
ومن نبیک فیقول لا ادری فیقال لہ لادریت ولا تلیت فیضربانہ
ضربۃ یتطایر الشرار فی قبرہ ثم یعود فیقولان لہ انظر فوقک فینظر
فاذا باب مفتوح الی الجنۃ فیقولان لہ یاعدو اللہ لو کنت اطعت اللہ
کان ھذا منزلک فوالذی نفسی بیدہ انہ لتصل الی قلبہ عند ذلک
حسرۃ لا ترتد ابداً ویفتح لہ باب الی النار فیقال یاعدو اللہ ھذا منزلک
لما عصیت اللہ ویفتح لہ سبع وسبعون باباً الی النار یأتیہا حرّھا و
سمومھا حتی یبعثہ اللہ من قبرہ یوم القیمۃ الی النار واخرج ابن ماجہ
والبیھقی عن ابی ھریرۃ رض عن النبی صلے اللہ علیہ وسلم قال تحضرہ
الملئکۃ فاذا کان الرجل صالحا قال اخرجی ایتھا النفس الطیبۃ التی کانت
فی الجسد الطیب اخرجی حمیدۃ وابشری بروح وریحان ورب راض غیر
غضبان فلا یزال یقال لھا ذلک حتی تخرج ثم یعرج بھا الی السماء فیفتح
لھا فیقال مَنْ ھذا فیقولون فلان بن فلان فیقال مرحباً بالنفس الطیبۃ
کانت فی الجسد الطیب ادخلی حمیدۃ وابشری بروح وریحان ورب
راض غیر غضبان فلا تزال یقال لھا ذلک حتی تنتھی الی السماء
السابعۃ واذا کان الرجل السوء قال اخرجی ایتھا النفس الخبیثۃ التی
کانت فی الجسد الخبیث اخرجی ذمیمۃ وابشری بحمیم وغساق واخر من
شکلہ ازواج فلا یزال یقال لھا ذلک حتی تخرج ثم یعرج بھا الی السماء

[1] ای سودا

فیستفتح لہا فیقول من ھذا فیقال فلان فیقال لا مرحباً بالنفس الخبیثۃ کانت فی الجسد الخبیث ارجعی ذمیمۃ فانک لا تفتح لک ابواب السماء فترسل من السماء ثم تصیر الی القبر وہمدرین باب شیخ امام سیوطی رحمہ اللہ علیہ میفرماید روی ابن ابی شیبۃ عن ربعی بن حراش قال اتیت فقیل لی قد مات اخوک فجئت سریعا وقد سجی بثوبہ فانا عند رأس اخی استغفر لہ واسترجع اذکشف الثوب عن وجہہ فقال السلام علیکم قلنا وعلیک السلام سبحان اللہ قال سبحان اللہ انی قدمت علی اللہ بعدکم فتلقیت بروح وریحان ورب غیر غضبان وکسانی ثیابا خضرا من سندس واستبرق ووجدت الامرایسر مما تظنون ولا تتکلوا فانی استأذنت ربی ان اخبرکم وابشرکم احملونی الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فانہ عہد الی ان لا یبرح حتی اتیہ ثم طفی مکانہ واخرج ابونعیم عن ربعی قال کنا اربعۃ اخوۃ وکان ربیع اخی اکثرنا صلوۃ واکثرنا صیاما وانہ توفی فبینا نحن حولہ اذکشف الثوب عن وجہہ فقال السلام علیکم فقلنا وعلیک السلام ابعد الموت حیاۃ قال نعم انی لقیت ربی بعدکم فلقیت ربی غیر غضبان فاستقبلنی بروح وریحان واستبرق الا وان ابا القاسم ینتظر الصلوۃ علی فعجلونی ولا تؤاخرونی ثم طفی[1] فنمو الحدیث الی عائشۃ رض فقالت اما انی سمعت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یقول یتکلم رجل من امتی بعد الموت قال ابونعیم حدیث مشہور واخرجہ البیہقی فی الدلائل وقال صحیح لا شک فی صحتہ واخرج جویبر فی تفسیرہ عن ابان بن ابی حیاش قال حضرنا وفات مورق العجلی فلما سجی وقلنا قدقضی

---

[1] نمو معنی رسانیدن برائے اصلاح ۱۲

رأينا نوراً ساطعاً قد سطع من عند رأسه حتى خرق السطح ثم رأينا نوراً قد سطع من قبل رجليه مثل الاول ثم رأينا نوراً قد سطع من وسطه فمكثنا ساعة ثم انه كشف الثوب عن وجهه فقال هل رأيتم شيئاً قلنا له نعم واخبرناه بما رأيناه فقال تلك سورة السجدة قد كنت اقرؤها فى كل ليلة وكان النور الذى رأيتم عند رأسى اربع عشرة اية من اولها والنور الذى رأيتم عند رجلى اربع عشرة اية من اخرها والنور الذى رأيتم فى وسطى اية السجدة بنفسها صعدت تشفع لى وبقيت سورة تبارك تحرسنى ثم قضى واخرجه ابن ابى الدنيا فى كتاب من عاش بعد الموت من طريق اخرعن مورق العجلى قال كان عند نا رجل قد اغمى عليه فخرج نور من رأسه ثم اتى السقف فخرقه فمضى ثم خرج نور من سرته حتى فعل مثل ذلك ثم خرج نور من رجليه حتى فعل مثل ذلك ثم افاق فقلنا له هل علمت ما كان منك قال نعم اما النور الذى خرج من رأسى فاربع عشرة اية من اول الٓمٓ تنزيل واما النور الذى خرج من سرتى فاية السجدة واما النور الذى خرج من رجلى فاخر سورة السجدة فذهبن يشفعن لى وبقيت تبارك عندى تحرسنى وكنت اقرؤهما كل ليلة واخرج عن مغيرة بن خلف ان روبة ابنة السبحان ماتت فغسلوها وكفنوها ثم انها تحركت فنظرت اليهم فقالت ابشروا فانى وجدت الامر ايسر مما كنتم تخوفون ووجدت لا يدخل الجنة قاطع رحم ولا مدمن خمر ولا مشرك واخرج عن خلف بن حوشب قال مات رجل بالمدائن وسجى فحرك الثوب فكشف عنه فقال قوم مخضبة لحاهم فى هذا المسجد يلعنون ابا بكر وعمر ويتبرؤن منهما الذين جاؤنى يقبضون روحى

یلعنونهم و یتبرؤن منهم ثم عاد میّتا کما کان وآخرجه من طریق آخر
عن عبد الملك بن عمیر وعن ابی الخطیب بشیر ولفظه دخلت علی میت
بالمدائن وعلی بطنه لبنة نبینا نحن کذلك اذ وثب وثبة ندرت
اللبنة عن بطنه وهو ینادی بالویل والثبور فلما رأ ذلك اصحابه قصدعوا
عنه فدنوت منه فقلت ما رأیت وما حالك قال صحبت مشیخة من
اهل الکوفة فادخلونی فی رأیهم علی سب ابی بکر وعمر والبرأة منهما
قلت استغفر الله ولا تعد قال وما ینفعنی وقد انطلقوا بی الی مدخلی
من النار فأریته ثم قیل لی انك سترجع الی اصحابك فتحدثهم بما
رأیت ثم تعود الی حالتك الاولی فما ادری انقضت کلمته او عاد میّتا
علی حاله الاولی وآخرج ابن عساکر عن ابن معشر قال مات عندنا رجل
بالمدینة فلما وضع علی مغتسله یغتسل التوی قاعدا ثم اهوی بیدیه
الی عینیه فقال بصر عینی بصر عینی بصر عینی الی عبد الملك بن مروان
والی الحجاج بن یوسف یسحبان امعائهما فی النار ثم عاد مضطجعا کما کان
وآخرجه ابن ابی الدنیا عن زید بن اسلم قال اغمی علی المسور بن مخرمة ثم
افاق فقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله عبد الرحمن
بن عوف فی الرفیق الاعلی عبد الملك والحجاج یجران امعائهما فی النار
وکانت هذه القضیة قبل ولایة عبد الملك والحجاج بدهر فان
المسور توفی بمکة یوم جاء نعی یزید بن معاویة سنة اربع وستین و
ولایة الحجاج بعد السبعین وآخرج ابن ابی الدنیا بسند فیه متهم عن
ابی هریرة قال بینا نحن جلوس حول مریض لنا اذ هدأ وسکن حتی
ما یتحرك منه عرق فسجیناه واغمضناه وارسلنا الی ثیابه وسدره

وسريره فلما ذهبنا لنغسله تحرك فقلنا سبحان الله ماكنا نراك الا قد مت
قال انی قد مت وذهبت بی الی قبری فاذا انسان حسن الوجه طيب
الرائحة قد وضعنی فی لحدی وطواه بالقراطيس اذ جاءت انسانة
سوداء منتنة الريح فقالت هذا صاحب كذا وهذا صاحب كذا
اشياء والله استحی منها كانما اقلعت عنها ساعتئذٍ قال قلت انشدك
الله ان تدعنی وهذه قالت انطلق نخاصمك فانطلقت الی دار فيحا
واسعة فيها مسطبة من فضة وفی ناحية منها مسجد ورجل قائم يصلی
فقرأ سورة النحل فتردد فی مكان منها ففتحت عليه فانفتل عن الصلوٰة
فقال السورة معك قلت نعم قال اما انها سورة النعم قال ورفع
وسادة قريبة منه فاخرج منها صحيفة فنظر فيها فبدرته السوداء فقالت
فعل كذا فعل كذا قال وجلس الحسن الوجه يقول وفعل كذا ايذكر محاسنی
فقال الرجل عبد ظالم لنفسه ولكن الله تجاوز عنه لم يجئ اجل هذا
بعد اجل هذا يوم الاثنين قال فقال لهم انظروا فان مت يوم الاثنين
فارجوا لی ما رأيت وان لم امت يوم الاثنين فانما هو هذيان الوجع
قال فلما كان يوم الاثنين صح حتی بعد العصر ثم اتاه اجله فمات۔
واخرج ابن عساكر من طرق عن قرة بن خالد قال عرج بروح امرأة
من اهلنا اياما سبعة لا يمنعهم من دفنها الا عرق يتحرك فی وريدها
ثم انها تكلمت فقالت ما فعل جعفر بن الزبير وكان جعفر قد مات
فی تلك الايام التی لا تعقل فيها فقلنا مات قالت والله لقد رأيته
فی السماء السابعة والملئكة يتباشرون به احرف فی اكفانه وهم
يقولون قد جاء الحسن قد جاء الحسن۔ واخرج ابن ابی الدنيا عن

صالح

صالح بن حی قال اخبرلی جار لی ان رجلا عرج بروحه فعرض علیه عمله قال فلم ار نی اجد لی استغفرت من ذنب الاغفرلی ولم ار ذنبا لم استغفر منه الاوجدته کما هو قال حتی حبة رمان کنت التقطتها یوما فکتب لی بها حسنة وقمت لیلة اصلی فرفعت صوتی فسمع جار لی فقام فصلی فکتب لی بها حسنة واعطیت یوما مسکینا درهما عند قوم لم اعطه الامن اجلهم ووجدته لالی ولاعلی واخرج ابن عساکر عن ابن الماجشون قال عرج بروح ابی الماجشون فوضعناه علی سریر الغسل وقلنا للناس نروح به فدخل غاسل الیه فرای عرقا یتحرك من اسفل قدمیه فاخرناه فلما کان بعد ثلاث استوی جالسا فقال ایتونی بسویق فاتی به فشربه فقلنا له اخبرنا بما رأیت قال نعم انه عرج بروحی فصعد بی الملك حتی اتی السماء الدنیا فاستفتح ففتح له ثم هکذا فی السموات حتی انتهی الی السماء السابعة فقیل له من معك قال الماجشون فقیل له لم یان له بقی من عمره کذا وکذا ثم یهبط فرأیت النبی صلی الله علیه وسلم ورأیت ابا بکر عن یمینه وعمر عن یساره ورأیت عمر بن عبد العزیز بین یدیه فقلت للذی معی من هذا قال اوما تعرفه قلت انی احببت ان اتثبت قال هذا عمر بن عبد العزیز قلت انه لقریب المقعد من رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انه عمل بالحق فی زمن الجور وانهما عملا بالحق فی زمن الحق واخرج ابن ابی الدنیا والحاکم فی مستدرکه والبیهقی فی دلائل النبوة وابن عساکر من طرق عن ابراهیم ابن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه مرض مرضا فاغمی علیه حتی ظنوا انه قد فاضت نفسه حتی قاموا من عنده وجللوه ثوبا ثم افاق

فقال انه اتانی ملکان فظّان غلیظان فقالا انطلق بنا نخاصمك الی العزیز الامین فذهبا بی فلقیهما ملکان هما ارق منهما وارحم فقالا این تذهبان به قالا نخاصمه الی العزیز الامین قالا دعاه فانه ممن سبقت له السعادة وهو فی بطن امه وعاش بعد ذلك شهرا ثم توفی رضی الله عنه واخرج ابوبکر الشافعی فی الغیلانیات عن سلام بن اسلم قال املت الفضل بن عطیة الی مکة فلما رحلنا من قید انبهنی فی جوف اللیل قلت ما تشاء قال ارید ان اوصی الیك قلت وانت صحیح قال رأیت فی منامی ملکین فقالا انا امرنا بقبض روحك قلت لو اخرتمانی الی ان اقضی نسکی فقالا ان الله قد تقبل منك نسکك ثم قال احدهما للاخر افتح اصبعیك المسبابة والوسطی فخرج من بینهما ثوبان ملأت خضرتهما ما بین السماء والارض فقالا هذا کفنك من الجنة ثم طواه وجعله بین اصبعیه فما وردنا المنزل حتی قبض وقال سعید بن منصور فی سننه حدثنا سفیان عن عطاء ان سلمان اصاب مسکا فاستودعه امرأته فلما حضره الموت قال این الذی کنت استودعتك قالت هو ذا قال فاذ نقیه بالماء ورشه حول فراشی فانه یحضر نی خلق من خلق الله لا یأکلون الطعام ولا یشربون الشراب ویجدون الریح واخرج ابن ابی الدنیا عن ابی مکین قال اذا حضر الرجل الموت یقال للملك شم رأسه قال اجد فی رأسه القران قال شم قلبه قال اجد فی قلبه الصیام قال فی کتاب من عاش بعد الموت عن داؤد بن ابی هند انه مرض مرضا شدیدا فقال نظرت الی رجل قد اقبل ضخم الهامة ضخم المناکب کانه من هؤلاء الذین یقال لهم النبط قال فلما رأیته

ثم قد میه قال احمق قال ابن عیینه قال احفظ نفسه حفظه الله واخرج ابن ابی الدنیا

له المزاملة المعادلة علی البعیر، له و نوف ترکردن مسک ۱۲

استرجعت و قلت تقبضني هل انا كافر قال وسمعت انه يقبض انفس الكفار ملك اسود قال فبينا انا كذلك اذ سمعت و سقف البيت ينقض ثم انفرج حتى رأيت السماء ثم نزل علي رجل عليه ثياب بيض ثم اتبعه اخر فصارا اثنين فصاحا بالاسود فادبر وجعل ينظر الي من بعيد وهما يزجرانه فجلس واحد عند رأسي والاخر عند رجلي فقال صاحب الرأس لصاحب الرجلين المس فلمس بين اصابعي ثم قال له كثير النقل بها الى الصلوٰة ثم قال صاحب الرجلين لصاحب الرأس المس فلمس لهواتي ثم قال رطبة من ذكر الله واخرج الحكيم الترمذي في نوادر الاصول من طريق النضر بن سعيد عن ابي قلابة انه كان له ابن اخ ماجن فاشتد مرضه فلم يعده في مرضه فلما كان في السوق[1] قال ابو قلابة هو ابن اخي وامره الى الله فشهد عنده تلك الليلة فبينما هو كذلك اذ هو باسودين معهما عتلة فهبطا من سقف البيت قال ابو قلابة فاسمع احدهما يقول لصاحبه اذهب الى هذا الرجل هل تجد عنده شيئا من الخير قال فلما دنى من ابن اخي شم رأسه ثم شم بطنه ثم شم قدميه ثم ذهب الى صاحبه فاسمعه يقول شممت رأسه فلم اجد في رأسه شيئا من القران وشممت بطنه فلم اجد صاما يوما وشممت قدميه فلم اجده قام لله ليلة ثم جاء صاحبه فشم رأسه ثم شم كفيه ثم شم بطنه ثم شم قدميه فاسمعه يقول ان هذا العجب هذا كتبه الله من امة محمد صلى الله عليه وسلم ليس فيه من هذه الخصال خصلة ثم ابصره ففتح فمه ثم اخذ بطرف لسانه فعصره ثم سمعه يقول الله اكبر اجد له تكبيرة كبرها بانطاكية مخلصا فنفخ منه ريح المسك فقبض روحه ثم ذهب فاسمعه يقول للاسودين وهما على باب البيت

[1] اي نزع الروح ١٢

ارجعا فلیس لکنا الیہ سبیل فلما اصبح ابو قلابۃ اخبر الناس بما رأیٰ فقیل یا ابا قلابۃ انھا بالناکیۃ فقال لا والذی لا الٰہ الا ھو ما سمعتہا من نغم الملئکۃ الا بانطاکیہ فاسرع الناس الی جنازۃ ابن اخیہ قال الحکیم الترمذی العقل القاس اذا کان نصابہ منہ واخرج ابو القاسم بن مندۃ فی کتاب الاحوال عن ابن مسعود قال اذا اراد اللّٰہ قبض روح المؤمن اوحی الی ملک الموت اقرئہ منی السلام فاذا جاء ملک الموت یقبض روحہ قال ربک یقرئک السلام واخرج المروزی وابو الشیخ فی تفسیرہ وابن ابی الدنیا عن ابن مسعود قال اذا جاء ملک الموت لیقبض روح المؤمن قال ربک یقرئک السلام انتھی مؤلف رسالہ گوید عفا اللّٰہ عنہ اللّٰھم انت السلام ومنک السلام والیک یرجع السلام حینا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام تبارکت ربنا وتعالیت یا ذا الجلال والاکرام بدان اے عزیز رحمک اللّٰہ تعالیٰ فقیر مؤلف رسالہ چند حدیث دریں باب از دو نفر علماء برگزیدہ نامدار حضرات شافعیہ یعنی شیخ ابن حجر مکی وشیخ امام سیوطی رحمہما اللّٰہ تعالیٰ نقل کرد اگرچہ اقوال سادات علماء حنفیہ نیز دریں باب بسیار موجود اند بجہۃ آنکہ اکثر غیر مقلدین احادیث مرویہ احناف را قابل اعتماد نمی دانند بران حکم ضعیف بلکہ موضوع میکنند و احادیث مرویہ...

علماء شافعیہ را معتمد میدانند واگر این احادیث را نیز ضعیف یا موضوع گویند آن کل نیست

ذکر آن برائے اخیار است نہ برائے اغیار روح رحمانی باید کہ قبول اخبار رسول نماید ویؤمنون بالغیب را مصداق باشند روح حیوانی ظاہر بینان کجا قابل این حکایات می تواند شد ~~~ گر نہ بیند بروز شپرہ چشم ~~~ چشمۂ آفتاب راچہ گناہ ~~~ وتراھم ینظرون الیک وھم لا یبصرون را مصداق اند ۔ ربنا اٰمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاھدین ذکر این احادیث اگرچہ بظاہر با موضوع مبحث اصل سوم کہ نداء غائب



است چندان تعلق وارتباط ندارد اما اگر کسے باوصف انصاف بتعمق دران نظر کند موافق مقصود باب خواہد یافت۔

اصل رابع دربیان تقلید شخصی بدان اے عزیز وفقك الله للسعادة وجنبك عن مواضع الضلالة کہ احکام شرع شریف ما دور افتادہ گان را بذریعہ علماء راسخین وصلحاء کاملین رسیدہ اند وآنہا دو طائفہ اند محدثین ومجتہدین کار محدثین رحمہم اللہ تعالیٰ تنقید لفظ حدیث است وکوشش در صحت روایت وجماعت سرآمد ایشان در مقصد خود بفضل الٰہی کامیاب شدہ اند جزاہم اللہ عنا خیر الجزاء وکار مجتہدین استنباط احکام است از آیات قرآنی واحادیث مصطفوی صلی اللہ علیہ وسلم وسرآمد ایشان نیز در مقصد خود بفضل الٰہی کامیاب گشتہ اند ومعلوم ذوی العقول است کہ عمل مایان در عبادات ومعاملات بر احکام است وبسبب بُعد زمان ونامعلومی ناسخ ومنسوخ ومحکم ومأول ومقدم ومؤخر وتطابق نصوص متضاد اہل حق را درین زمان بجز تقلید مجتہدی کہ موصوف باشد باوصاف قرب زمان ووفور علم وکثرت روایت وکمال تقویٰ وجودت ملکۂ استنباط چارہ نیست حضرت سفیان بن عیینہ را قول است الحدیث مضلة الا للفقہاء چنانچہ ابن امیر حاج مالکی در مدخل نوشتہ است وہم اعلم بمعانی الاحادیث باشد چنانچہ ترمذی در ابواب الجنائز آوردہ وابن حجر عسقلانی وخود رئیس این قوم ابن قیم در کتاب اعلام الموقعین می نویسد لا یجوز لاحد ان یأخذ من الکتاب والسنة مالم یجتمع فیہ شروط الاجتہاد الی آخرہ در کفایہ می نویسد العامی اذا سمع حدیثا لیس لہ ان یأخذ بظاہرہ لجواز ان یکون مصروفا عن ظاہرہ او منسوخا بخلاف الفتویٰ وہمچنیں در تقریر شرح تحریر ودران بعد از لفظ منسوخا می نویسد بل علیہ

الرجوع الی الفقہاء سید سمہودی رحمہ اللہ در عقد فرید می نویسد وقد قال محقق
الحنفیۃ الکمال بن الھمام رحمۃ اللہ علیہ نقل الامام الرازی اجمع المحققون
علی منع العوام من تقلید اعیان الصحابۃ بل یقلدون من بعد ھم الذین
یسرّوا ووضعوا ودوّنوا صاحب مسلم الثبوت می نویسد اجمع المحققون علی
منع العوام من تقلید الصحابۃ بل علیھم اتباع الذین یسّروا وبوّبوا وھذّبوا
ونقحوا وفرّقوا وعلّلوا وفصّلوا وعلیہ ابتنی ابن الصلاح منع تقلید غیر
الائمۃ و در شرح منہاج الاصول است قال امام الحرمین فی البرھان
اجمع المحققون علی ان العوام لیس لھم ان یعملوا بمذاھب الصحابۃ
بل علیھم ان یتبعوا مذاھب الائمۃ[1] پس ہر کہ ایں اجماع را می شکند
او را گمراہ باید گفت زیرا کہ صحابہ کرام بسبب مشغولی امور جہاد و ترقی اسلام تدوین
کتب تفاسیر و احادیث را فرصت نیافتہ بودند و انوار رسالت بر قلوب آنہا
آنقدر جلوہ گر بودند کہ ضرورت کتاب نداشتند ہر کسے بروشنائی ہماں نور بر
راہ راست می رفت چونکہ زمان خیر القرون بآخر رسید و اختلافات بسیار
شد ہر کسے خلاف دیگرے نقل از اصحاب و اتباع میکرد طالبان حق را
کمال پریشانی دست داد حق تعالیٰ بفضل خود از امت مرحومہ چہار نفر علمائے
صلحاء اتقیا را برگزید و طاقت استنباط بکمال احتیاط آنہا را اعطا فرمود و خلق را
بسبب تقلید آنہا از تیہ غوایت بجادۂ ہدایت آورد ذٰلک فضل اللہ یوتیہ
من یشاء الحال حکم الٰہی در باب وجوب تقلید بشنو قول تعالیٰ یا ایھا الذین
اٰمنوا اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و مراد از اولی الامر علماء
مجتہدین است و علماء مجتہدین ہمیں چہار بزرگوار معروف و مشہور اند دریں دعوا

[1] من اہل السنۃ والجماعۃ وھم اہل المذاھب الاربعۃ ۱۲ (عقود الجواہر المنیفۃ)

دوشق

دو شق است شق اول اینکہ مراد از اولی الامر علماء مجتہدین است شق دوم آنکہ
علماء مجتہدین ہمیں چہار امام مذاہب اربعہ مشہورہ اند ثبوت شق اول کہ مراد از
اولی الامر علماء مجتہدین است ہم از قرآن بشنو قولہ تعالیٰ ولو ردوہ الی اللہ و
الی الرسول والی اولی الامر منہم لعلمہ الذین یستنبطونہ منہم یعنی
اولی الامر آنانند کہ علم استنباط احکام از نصوص داشتہ باشند و اگر مراد از اولی
الامر حکام وقت داشتہ شوند چنانچہ رائے بعض است پس درین رائے
تفصیل است اگر حاکم صاحب علم و دیانت و استنباط احکام باشد چنانچہ
خلفاء الراشدین المہدیین و عمر بن عبد العزیز بودند پس مسلم است من حیث
الاستنباط لا من حیث الحکومۃ و اگر حاکم جاہل یا فاسق یا کافر بود و خلاف
امر الٰہی حکم دہد اطاعت او واجب نیست لحدیث لا طاعۃ لمخلوق فی معصیۃ الخالق
و کریمہ وان جاہداک علی ان تشرک بی ما لیس لک بہ علم فلا تطعہما پس ہمیں مراد
غیر مسلم است و در حدیث شریف در معنائی اولی الامر تصریح است بآن در سنن
دارمی روایت است اخبرنا یعلی حدثنا عبد الملک عن عطاء قال
اولی الامر اولی العلم والفقہ در تفسیر اتقان امام سیوطی می نویسد عن
ابی طلحۃ عن ابن عباس قال اولی الامر اہل الفقہ والدین اخرج ابن
جریر والمنذر وابن ابی حاتم والحاکم عن ابن عباس وعن مجاہد ہم
اہل الفقہ والدین و ہمچنین است در تفسیر کبیر جلد ثالث صفحہ ۳۷۵ و
در شرح مسلم امام نووی جلد ثانی صفحہ ۱۲۴ و در تفسیر معالم و نیشاپوری پس باوجود
ثبوت قرآنی و اقوال علماء امۃ از محدثین و مفسرین در اطاعت علماء مجتہدین
قول غیر مقلدین کہ بجز خدا و رسول اطاعت دیگرے شرک و بدعت است چہ
مقدار غلط و بے معنی است حالا چند حدیث در تحقیق این مبحث بشنو حدیث اول

عن معاذ بن جبل ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما بعثه الی الیمن قال
کیف تقضی اذا عرض لك قضاء قال اقضی بکتاب الله قال فان لم
تجد فی کتاب الله قال اقضی بسنة رسول الله قال فان لم تجد فی سنة
رسول الله قال اجتهد برأیی ولا آلو قال فضرب رسول الله صلی الله
علیه وسلم علی صدره وقال الحمد لله الذی وفق رسول رسوله بما یرضی
به رسول الله صلی الله علیه وسلم رواه الترمذی وابوداود والدارمی
پس ازین حدیث ثابت شد که مراد از اولی الامر مجتهد است واطاعت او
مرضی رسول الله است صلی الله علیه وسلم حدیث دوم العلم ثلثة آیة محکمة
اوسنة قائمة اوفریضة عادلة رواه ابوداؤد وابن ماجه شیخ عبدالحق محدث
دهلوی در شرح مشکوٰة زیر این حدیث می نویسد فریضه عادله آن است که مثل و
عدیل کتاب وسنت است اشارت است باجماع وقیاس که مستند ومستنبط اند
ازان وباین اعتبار آنرا مساوی ومعادل کتاب وسنت فرمود وتعبیر ازان
بفریضۂ عادله ازان وجه که تنبیه باشد بر آن که عمل بآنها واجب است چنانچه
بکتاب وسنت پس حاصل حدیث آن شد که اصول دین چهار اند کتاب
وسنت واجماع وقیاس حدیث سوم آن عمر بن الخطاب لما ولی شریحا
القضاء قال له انظر فی ما تبین لك فی کتاب الله صریحا فلا تسئل عنه
احدا وما لم یتبین لك فی کتاب الله فاتبع ما فیه سنة محمد صلی الله
علیه وسلم وان لم یتبین لك فی السنة فاجتهد فیه برایك رواه البیهقی
حدیث چهارم کان ابوبکر رضی الله عنه اذا ورد علیه الخصم نظر فی
کتاب الله فان وجد ما فیه یقضی بینهم قضی به وان لم یکن فی الکتاب
وعلم من رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذلك الامر سنة قضی به



فان

فان اعياه خرج فسأل المسلمين الی ان اذا اجتمع رأيهم علی امر قضی به
رواه الدارمی حديث پنجم كان عبد الله بن عباس اذا سئل عن الأمر فكان
فی القرآن اخرج به فان لم يكن فی القرآن وكان عن رسول الله صلی الله
عليه وسلم اخرج به فان لم يكن فعن ابی بكر وعمر فان لم يكن فيه امر برأيه
وفی رواية نظر ما اجتمع عليه الناس اخذ به رواه الدارمی ص ۳۳ و ۳۴
ثبوت شق ثانی وآن اينكه علماء مجتهدين همين چهار بزرگوار معروف ومشهور اند
اجماع امت است از زمانه خير القرون ومتصل خير القرون الی زماننا هذا بر تقليد
واطاعت همين چهار امام وحديث لا يجتمع أمتی علی الضلالة ويد الله علی
الجماعة ومن شذ شذ فی النار دلائل كافی اند بر صحت همين اجماع دليل دوم
برائے وجوب تقليد قوله تعالیٰ يوم ندعو كل اناس بامامهم قاضی بيضاوی
در تحت اين می نويسد ای بمن ائتموا به من نبی او مقدم فی الدين وهمين مضمون
در تفسير مدارك است ودر تفسير معالم است عن سعيد بن جبير عن ابن
عباس قال بامام زمانهم الذی دعاهم الی ضلالة او هدی وعن
سعيد بن المسيب كل قوم يجتمعون الی رئيسهم فی الخير والشر در تفسير
حسينی است يا مقتدائيكه در مذهب او متابعت او نموده باشند چنانچه ندا زنند
يا شافعی يا حنفی انتهی پس بد اختلاف امت هر كه مقتداء او كامل ومكمل
باشد او شفيع خواهد بود مر تابع خود را امام شعرانی در ميزان می فرمايند ولما
مات شيخنا شيخ الاسلام ناصر الدين اللقانی رحمه الله رآه بعض
الصالحين فی المنام فقال له ما فعل الله بك فقال لما اجلسنی
الملكان ليسألان اتاهم الامام مالك فقال امثل هذا يحتاج الی
سوال فی ايمانه بالله ورسوله تنحيا عنه ۔ فتنحيا عنی باز در همين كتاب

میفرماید ان الصوفیۃ والفقہاء کلہم یشفعون فی مقلدیہم ویلاحظون احدہم عند طلوع روحہ وعند سوال منکر ونکیر لہ وعند الحشر والنشر والحساب والصراط ولا یغفلون عنہم فی موقف من المواقف الی آخرہ واذا کان مشائخ الصوفیۃ یلاحظون اتباعہم ومریدیہم فی جمیع الاہوال والشدائد فی الدنیا والآخرۃ فکیف بائمۃ المجتہدین وہم ائمۃ المذاہب الذین ہم اوتاد الارض واوتاد الدین وامناء الشارع علی امتہ فطب نفسا یا اخی وقر عینا بتقلید کل امام ماشئت منہم مطلب اینکہ روز قیامت ہر شخص بنام امام او خواستہ می شود پس ہر کہ امام او عالم مجتہد متورع ومتقی باشد او شفاعت خواہد کرد مقلد وتابع خود را ہمین اوصاف در ہر چہار امام رضوان اللہ علیہم اجمعین بطریق اتم واکمل موجود اند و حق تعالی می فرماید واتبع سبیل من اناب الی وہمیں بزرگواران باتفاق امت مرحومہ منیبین الی اللہ اند ومتابعت شان بر مایان واجب دلیل سوم بر وجوب تقلید قول اللہ تعالی ومن یتبع غیر سبیل المومنین نولہ ماتولی ونصلہ جہنم وساءت مصیرا در تفسیر کبیر جلد ثالث صفحہ ۴۷۲ نوشتہ است ان الشافعی سئل عن آیۃ فی کتاب اللہ تعالی تدل علی ان الاجماع حجۃ فقرء القرآن ثلاث مأۃ مرۃ حتی وجد ہذہ الآیۃ وتقریر الاستدلال ان اتباع غیر سبیل المؤمنین حرام فوجب ان یکون اتباع سبیل المؤمنین واجبا در تفسیر مدارک زیر این آیۃ نوشتہ است وہو دلیل علی ان الاجماع حجۃ لایجوز مخالفتہا کما لایجوز مخالفۃ الکتاب والسنۃ در تفسیر بیضاوی در معنی آیۃ مذکورہ می نویسد والآیۃ تدل علی حرمۃ مخالفۃ الاجماع الی ان قال واذا کان اتباع



غیر سبیل المومنین محرماً کان اتباع سبیلهم واجباً پس هرگاه تقلید را علماء وصلحاء امت واجب نوشته اند ولا مذهبی را سخت گناه نوشته اند پس خلاف جمله علما مصادم ومخالف همین آیة شریفه است زیرا که حق تعالیٰ همین امت را چنان وصف کرده است کنتم خیر امة اخرجت للنّاس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر الآیة وعلماء امة ترک تقلید را منکر دیده ازان نهی فرموده اند پس هر که ترک تقلید را جائز داند وخلاف قول علماء رود منکر آیة شریفه خواهد بود ومعاذ الله من ذلک اگر گویند که در فرق غیر مقلدین چون وهابیه ومرزائیه و نیچریه نیز جماعت مومنین است اتباع آنها کافی است گوئیم که علماء این فرق غیر مقلدین از چهار اصول شرع دو اصل را بزعم خود گرفتند ودو را ترک کردند واز سواد اعظم اسلام خارج شدند واز جماعه اهل السنة والجماعة دور افتادند پس اتباع آنها در نجات از دوزخ کافی نیست ورنه هر صاحب هوا چون رافضیه وخارجیه ومعتزله وجبریه وقدریه همین دعوا دارند که ما تابع علماء مذهب خود هستیم پس هرچه جواب غیر مقلدین برائے آنها است همان جواب مقلدین است برائے غیر مقلدین ۔ دلیل چهارم بر وجوب تقلید قوله تعالیٰ فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی بپرسید اهل ذکر ودانش را اگر ندانید احکام را درین آیة سه امر غور طلب است اوّل سوال کردن دوّم سوال از اهل الذکر نه از هر کس وناکس سوّم این سوال وقت جهالت ونادانستن است پس هر کرا از قرآن وحدیث مسئله واقعه دستیاب نشود پس او را لازم است که از مجتهد مذهب خود سوال کند پس هر که سوال کرد وبر قول او عمل کرد مقلد ثابت شد واگر سوال نکند یا بقول مجتهد عمل نکند وانکار کند غیر مقلد گشت باقی این امر تنقیح طلب است که اهل ذکر کیست آیا امام مذهب است یا هر نیم خوانده درین باب حدیثے مروی است

اخرج ابن مردویہ عن انس قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان الرجل یصلی ویصوم ویحج ویغزو وانہ المنافق قیل یا رسول اللہ بماذا دخل علیہ النفاق قال لطعنہ علی امامہ وامامہ اہل الذکر پس معلوم شد کہ مراد از اہل الذکر ہمان اولوالامر است کہ در دلیل اول مذکور شدہ است و اولوالامر بقول صحیح علماء راسخین وامامان مذاہب اربعہ اند کہ درشان آنہا کریمہ ومایذکر الا اولوالالباب دانما یتذکر اولوالالباب و فاعتبروا یا اولی الابصار صادق آید نہ آنانکہ چند سطور از فارسی و اُردو خواندہ باشند واز کوچۂ زہد وتقوی وعلماء ربانیین نگذشتہ باشند وتفسیر قرآن واحادیث شریفہ برائے خود کنند و حدیث من قال فی القرآن بغیر علم فلیتبوء مقعدہ من النار رواہ الترمذی وحدیث اذا لم یبق عالما اتخذ الناس رؤسا جہالا فسئلوا فافتوا بغیر علم فضلوا واضلوا متفق علیہ را مصداق باشند فی المشکوٰۃ عن جابر رضی اللہ عنہ قال خرجنا فی سفر فاصاب منا[1] حجر فشجہ فی راسہ قال لاصحابہ ہل تجدون لی رخصۃ فی التیمم قالوا ما نجد لک رخصۃ وانت تقدر علی الماء فاغتسل فمات فلما قدمنا الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم اخبرناہ بذلک قال قتلوہ قتلہم اللہ الا سألوا اذا لم یعلموا فانما شفاء العی السؤال الحدیث ہرگاہ صحابہ کرام رضوان اللہ علیہم اجمعین بسبب فتوی برائے خود بغیر سوال از مجتہدین صحابہ این قدر معاتب حضور انور شدند کہ مورد قتلہم اللہ گشتند پس وائے برحال نیم خواندگان این زمان کہ اقوال علماء راسخین را گذاشتہ برائے خود تفسیر قرآن وحدیث میکنند وایمان عوام الناس را غارت می کنند پس این قوم را رہزنان دین باید گفت نجانا اللہ سبحانہ من سوء عقیدتہم۔ عن ابن سیرین قال ان ہذا العلم دین فانظروا عمن تاخذون دینکم رواہ مسلم

فشجہ

[1] ای فاصاب واحدا منا حجر ۱۲

والدارمی

والدارمی صحابی جلیل القدر حضرت ابوموسیٰ اشعری در حضور حضرت عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہما فتویٰ نمی داد و می فرمود لاتسألونی مادام ھذا الحبر فیکم مشکوٰۃ۔ زیراکہ ابن مسعود افقہ و اعلم بود از ابوموسیٰ رضی اللہ عنہما حضرت امام شافعی باوجود جلالت قدر خود در حضور مزار مبارک حضرت امام ابوحنیفہ رضی اللہ عنہما ترک قنوت فجر و رفع یدین در نماز میکرد کسی دریافت این معنی ازو شان نمود فرمود ادبا مع ھذا الامام اکثر من ان نظھر خلافہ بحضرتہ الخ مرقاۃ شرح مشکوٰۃ وغیرہ این است عظمت و شوکت حضرت امام اعظم رح اما چہ باید کرد شافعی واری مردی باید کہ آن عظمت را بداند کہ او را در قبر زندہ دانستہ در حضورش خلاف مذہبش عمل نفرمود آری تفقہ فی الدین آن نیک مردان را بتمامہ حاصل بود و مصداق حدیث شریف من یرد اللہ بہ خیرا یفقھہ فی الدین رواہ البخاری بودند پس احکام شرع شریف را از فقیہ کامل و مجتہد مذہب باید پرسید نہ از اہل حدیث و اہل تفسیر کہ بموجب کل میسر لما خلق لہ ہر کسے را بہر کارے ساختند اہل حدیث را برائے تصحیح احادیث و تنقید رواۃ ساختند و اہل تفسیر را برائے بیان معانی قرآن کریم ساختند و ہر دو قوم جزاہم اللہ عنا خیرا در وظیفہ مقررہ خود بکمال جد و جہد کوشیدند و بمقصد و مطلوب خود رسیدند و فقہا را برائے استخراج احکام از نصوص قرآن و حدیث ساختند و این بزرگواران پایہ استخراج احکام شریعت را بہ نقطہ آخر رسانیدند و راہ را برما دور افتادگان آسان کردند بہ وفور علم و تقویٰ خدا داد خود تناقض نصوص را تطابق کردند محکم را از ماول شناختند موخر را از مقدم و ناسخ را از منسوخ امتیاز فرمودند ازین وجہ کافہ امت مرحومہ شرقا و غربا جنوبا و شمالاً تقلید این بزرگواران را بجان پسندیدند و غاشیہ برداری این مقتدایان را سعادت خود دانستند علما و فضلا و صلحا و اتقیا و اولیا و اقطاب و اوتاد و جملہ طالبان راہ

حق

حق جلشانہ وعاشقان رسول اکرم صلے اللہ علیہ وسلم خود را باین شہسواران
میدانِ شریعت بکلی سپردند چون مفردات اقوال محدثین ومفسرین ومجتہدین
بہم معجون شدند نام این معجون شریعت محمدی گشت پس بر ما کم علمان درافتادگان
اقتدا بآن امامانِ دین واجب است و راہ نجات ہمین است یا بموجب
ہوائے نفسانی خود تفسیر قرآن شریف بہ رائے خود وتقریر احادیث مصطفوی
بزعم فاسد کاسد خود کردن راہ نجات است لا واللہ راہِ نجات پیروی مقتدایان
دین است اولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده نص قرآن
است وبس ـ سوال اگر غیر مقلد گوید قبول کردیم کہ مراد از اولوا الامر کہ ما مامور با
طاعت آنان مے باشیم علماء مجتہدین اند واہل الذکر ہم ہمیں بزرگان اند وتقلید اینہا
بر ما واجب اما تقلید یکی از اینہا بشخصہ دون الآخر او الجمیع از کجا معلوم شد
بلکہ اگر عمل ما خارج ازین چہار امام نباشد در تقلید کافی است گوئیم کہ تقلید دو
یا سہ یا ہر چہار امام ممکن نیست باین وجہ کہ اختلاف حضرات مجتہدین در فروع
احکام بسیار است یک فعل را یکی واجب میگوید دیگر ہمان فعل را حرام میگوید
مثلاً اخراج دم ناقض وضو است نزد امام اعظم رحمہ اللہ و ناقض نیست نزد
امام اعظم وعلی ہذا القیاس اختلافات است با امام مالک وامام احمد بن حنبل
رحمۃ اللہ علیہما پس اگر عمل بقول امام اعظمؒ کند مخالف دیگران شد واگر
عمل بقول دیگر امامان کند مخالف امام اعظم شد پس تقلید ہر چہار در مسائلِ اختلافیہ
غیر ممکن وہمین حال است در تقلید سہ امام ودو امام پس نماند در صورت تقلید
مگر تقلید یک امام ازین ہر چہار وہمین است تقلید شخصی واگر گویند کہ در
بعض مسائل تقلید یکی ودر بعض تقلید دیگرے ودر بعض تقلید سوم ودر بعض
تقلید چہارم می کنیم بہر حال از دائرۂ تقلید بیرون نیستیم گوئیم کہ این تلاعب

" امام شافعیؒ و مس ذکر و مس مرأۃ ناقض است نزد امام شافعیؒ ناقض نیست نزد "

است

است در دین وآن ممنوع وحرام است درحدیث شریف است مثل
المنافق کمثل الشاة العائرة بین الغنمین تعیر الی ہذہ مرة والی ہذہ مرة
رواہ مسلم حدیث دوم ان شر الناس ذوالوجہین الذی یاتی ہؤلاء بوجہ
وہؤلاء بوجہ رواہ البخاری وصادق می آید برا و قولہ تعالیٰ انما النسئ زیادة
فی الکفر یضل بہ الذین کفروا یحلونہ عاما ویحرمونہ عاما یک چیز را یک
سال حلال می گویند ہمان چیز را در سال دیگر حرام میگویند مثلاً فی زماننا
ہذا علماء خلافتیہ قبل ازین دو سال پوشیدن جامہ ہائے ولایتی را حرام
می گفتند وکرسی نشینی ومبری حکام وقت را حرام می گفتند وغیرہ وغیرہ حالا
آن جملہ را حلال میگویند وبعمل می آرند وہجرت بملک افغانیہ فرض میدانستند
وبان ہزارہا خلق اللہ را بے خان ومان کردند بعد شش ماہ تقریباً آن حرام
شد وعلی ہذا القیاس پس این اگر تلاعب در دین نیست دیگر چیست الحاصل چند
عبارت علماء راسخین در وجوب تقلید شخصی بشنو شیخ ابن الہمام در تحریر الاصول
وشیخ ابن الحاجب در مختصر الاصول وصاحب درمختار در کتاب درمختار بالفاظ
صاحب بحر رائق مینویسند فوجب علی مقلد ابی حنیفة العمل بہ ولا یجوز لہ العمل
بقول غیرہ کما نقل الشیخ قاسم فی تصحیحہ عن جمیع الاصولیین انہ
لا یصح الرجوع عن التقلید بعد العمل بالاتفاق ودر مسلم الثبوت از عبد البر
مالکی منقول است ان تتبع رخص المذاہب غیر جائز بالاجماع در
مجمع البحار می نویسد لکن منعہ الاصولیون للمصلحة وحکی عن بعض
الائمة ان من اختار من کل مذہب ما ہواہ ہون یفسق امام شعرانی در میزان
می نویسد سمعت سیدی علیا الخواص رحمة اللہ علیہ یقول امر علماء
الشریعة بالتزام مذہب معین تقریباً للطریق . شاہ ولی اللہ محدث

[illegible] ان الرجوع عن التقلید بعد العمل ممنوع بالاتفاق ۱۲

دہلوی

دہلوی در انصاف می نویسد بعد المأتین ظہر فیہم التمذہب للمجتہدین باعیانہم وقلّ من کان لا یعتمد علی مذہب مجتہد بعینہ - وکان ھذا ھو الواجب فی ذلک الزمان انتھی - راقم گوید چونکہ دران زمان واجب بود درایں زمان بطریق اولیٰ واجب است ملا علی قاری در رسالہ تشییع الفقہاء نوشتہ است بل وجب علیہ ان یعین مذہبا من ھذہ المذاھب در تفسیر احمدی نوشتہ است اذا التزم مذہبا یجب علیہ ان یدوم علی ذلک ولا ینتقل عنہ الی مذہب آخر شیخ ابن الہمام در فتح القدیر می نویسد فبھذا اظہر ان الصواب ما ذھب الیہ ابو حنیفۃ وان العمل علی المقلد واجب والاقتداء بغیرہ لا یجوز لہم در عالمگیری می نویسد حنفیؒ ارتحل الی مذہب الشافعی یعزر کذا فی جواھر الاخلاطی حمویؒ در شرح اشباہ می نویسد وفی الفتح قالوا ان المنتقل من مذہب الی مذہب بالاجتہاد والبرھان آثم فیستوجب التعزیر فبلا اجتہاد وبرھان اولی قہستانی در نقایہ شرح ہدایہ در کتاب القضاء می نویسد قال ابو بکر الرازی لو قضی بخلاف مذہبہ مع العلم لم یجز فی قولہم جمیعا در شرح مسلم الثبوت صـ۶۲۳ـ می نویسد غیر المجتہد المطلق ولو کان عالما یلزمہ التقلید لمجتہد ما امام شعرانی در صفحہ ۱۲ میزان می نویسد فان قلت فھل یجب علی المحجوب عن الاطلاع علی العین الاولی للشریعۃ التقلید بمذہب معین فالجواب یجب علیہ ذلک لئلا یضلّ نفسہ ویضلّ غیرہ در ردّ المحتار جلد چہارم صـ۲۰۳ـ می نویسد لیس للعامی ان یتحول من مذہب ویستوی فیہ الحنفی والشافعی - مولف گوید عامی درین عبارتؒ بمقابلہ مجتہد است چنانچہ از عبارتہائے فوق ظاہر است ملا علی قاری در شرح عین العلم می نویسد فلو التزم احد مذہبا کابی حنیفۃ والشافعی فلا یقلد

غیرہ فی مسئلة من المسائل شاہ ولی اللہ در عقد الجید می نویسد اذا لم یجتمع
آلات الاجتہاد لا یجوز له العمل علی الحدیث بخلاف مذهبه لانه لا یدری
انه منسوخ ماول او محکم علی ظاهره ومال الی هذ القول ابن حاجب فی
مختصره وتابعوه - ایضاً شاہ ولی اللہ دہلوی در رسالہ فیوض الحرمین مینویسد
عرفنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المذهب الحنفی
طریقة انیقة وهی اوفق الطرق بالسنّة المعروفة التی جمعت ونقحت فی
زمان البخاری واصحابه حضرت داتا گنج بخش لاہوری در کتاب کشف المحجوب
مے نویسد کہ حضرت یحییٰ معاذ رازی رحمة اللہ علیہ در خواب زیارت حضرت رسول
مقبول صلے اللہ علیہ وسلم کرد عرض کرد کہ این اطلبك یا رسول اللہ صلے
اللہ علیہ وسلم قال عند علم ابی حنیفة صاحب تحریر در کتاب خود می نویسد
لا یرجع عما قلّد فیه ای عمل به اتفاقا مولٰنا عبد السلام در شرح جوہرہ
می نویسد انعقد الاجماع علی ان من قلد فی الفروع ومسائل الاجتہاد واحداً
من هؤلاء بری عن عهدة التکلیف به فیما قلد فیه حضرت امام ربانی مجدد
الف ثانی رحمة اللہ علیہ در رسالہ مبدء ومعاد میفرماید آخر الامر اللہ تعالے
ببرکت رعایت مذہب کہ نقل از مذہب الحاد است حقیقت مذہب حنفی در
ترک قرأت ماموم ظاہر ساخت الی آخرہ حضرت شاہ عبد العزیز دہلوی در
تفسیر خود تحت آیة ولا تجعلوا للہ اندادا می نویسد کسانے کہ اطاعت آنہا
بحکم خدا فرض است شش گروہ اند ازان جملہ مجتہدان شریعت ومشائخان طریقت
حضرت امام غزالی رحمة اللہ علیہ در کتاب کیمیائی سعادت در بحث آداب
الامر می نویسد مخالفت مذہب خود کردن نزد ہیچکس روا نباشد حضرت شیخ
عبد الحق دہلوی در شرح سفر السعادت می نویسد خانۂ دین این چہار اند ہر کہ



راہی ازین راہ ہا ودری ازین درہا گرفت واختیار نمود براہ دیگر رفتن ودری دیگر گرفتن عبث ولہو باشد وکارخانۂ عمل را از ضبط وربط بیرون افگندن است واز راہ مصلحت بیرون افتادن است انتہی باز دیگر جامی نویسد قرار داد علماء ومصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین مذہب است و ضبط وربط کار دین ودنیا ہم درا یصورت بود از اول مخیر است کہ ہر کدام راہ کہ اختیار کند صورتے دارد لیکن بعد از اختیار یکے بجانب دیگر رفتن ہے توہم سوءظن وتفرق وتشتت در اعمال واقوال خواہد بود قرار داد متاخرین علما برین است وہو المختار وفیہ الخیر امام قہستانی در شرح مختصر وقایہ قبیل کتاب الاشربہ می نویسد و اعلم ان من جعل الحق متعددا کالمعتزلۃ اثبت للعامی الاختیار فی الاخذ من کل مذہب ما یہواہ و من جعل الحق واحدا کالعلماء الزم للعامی اماما کما فی الکشف فلو اخذ من کل مذہب مباحہ صار فاسقا کما فی شرح الطحاوی للفقیہ سعید ابن منصود سوال اگر کسے گوید سلمنا کہ تلفیق مذاہب تلاعب فی الدین است وہر کہ ہر مذہبے ازین مذاہب چہارگانہ المتفق علی وجوب العمل بہ اختیار کرد باز اورا جائز نیست کہ نقل بہ دیگر مذہب کند اما حنفیان را مثلاً التزام مذہب امام ابو حنیفہ نمودن وآنرا احق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح بلا مرجح است و ہمچنیں شافعیان را مذہب امام شافعی احق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح بلا مرجح است. گوئیم جواب شافعیان از شافعیان پرس وجواب حنفیان این ست کہ ما مذہب خود را احق بالاتباع میدانیم وبر خود التزام ہمیں مذہب معین کردہ ایم واین ترجیح بلامرجح نیست بلکہ ترجیح را مرجحے ہست الحال وجوہ ترجیح بشنو اول اینکہ حضرت امام اعظم ابو حنیفہ نعمان

بن

بن ثابت رحمۃ اللہ علیہ اعلم واقدم وافقہ واورع اامامان مذاہب است حضرت امام شعرانی رحمہ اللہ تعالیٰ اگرچہ شافعی المذہب است[۱] از روئے انصاف اوصاف حضرت امام اعظم را چنین می نویسد فلا ینبغی لاحد الاعتراض علیہ ای علی ابی حنیفۃ) لکونہ من اجل الائمۃ واقدمھم تدوینا للمذہب واقربھم سندا الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ومشاھد الفعل اکابر التابعین وکان متقیدا بالکتاب والسنۃ ومتبرئا من الرائ مؤلف گوید چون امام شعرانی شخصی کہ از علماء ربانیین شمردہ می شود اورا متبرئا من الرائی می نویسد وبعض اہل حدیث اورا واصحاب اورا اصحاب الرائے لقب می دہند عفا اللہ عنہم وسامحہم ما اجرأہم علی تنقیص اکابر الدین۔ حضرت شیخ ابن حجر مکی شافعی رحمہ اللہ تعالیٰ کتابے علیحدہ در مناقب حضرت امام ابوحنیفہ تصنیف کردہ است مسمیٰ بہ خیرات الحسان فی مناقب النعمان مشہور ومعروف است حضرت شیخ السید ابن عابدین حنفی در رد المحتار می نویسد وحسبک من مناقبہ اشتہار مذہبہ ماقال قولا الا اخذ بہ امام من الائمۃ الاعلام وقد جعل اللہ الحکام اتباعہ من زمنہ الی ہذہ الایام وقد اتبعہ علی مذہبہ کثیر من الاولیاء الکرام الخ۔ ای فی عامۃ بلاد الاسلام بل کثیر من الاقالیم والبلاد لا یعرف الامذہبہ کبلاد الروم والہند والسند وماوراء النہر وسمرقند۔ و قولہ من زمنہ الی ہذہ الایام فالدولۃ العباسیۃ وان کان مذہبہم مذہب جدہم فاکثر قضاتہا ومشائخ اسلامہا حنفیۃ یظہر ذلک لمن تصفح کتب التواریخ وکان مدۃ ملکہم خمسمائۃ سنۃ تقریبا واما الملوک السلجوقیون وبعدہم الخوارزمیون فکلہم حنفیون وقضاۃ ممالکہم

[۱] والفضل ما شہدت بہ الاعداء۔ قال الشعرانی فی کتابہ المسمی بلطائف المنن یقول الفقیر الی اللہ تعالیٰ عبد الوہاب بن احمد بن علی الشعرانی۔ الشافعی عفا اللہ عنہ۔۔۔

غالبا حنفیۃ الخ علامہ محمد طاہر حنفی در مجمع البحار می نویسید ویدل علیہ ما
یسر اللہ لہ من الذکر المنتشر فی الآفاق فلولم یکن للہ تعالیٰ سرٌ فیہ لما جمع
شطر الاسلام علی تقلیدہ ۔ ملا علی قاری ہروی در رسالہ رد قفال می نویسید
واتباع ابی حنیفۃ قدیما وحدیثا فی الازدیاد فی جمیع البلاد سیما فی بلاد
الروم وماوراء النہر وولایۃ الھند والسند واکثر اھل خراسان و
عراق مع وجود کثیرین منھم فی بلاد العرب بالاتفاق واظن انھم یکون
ثلثی المسلمین بل اکثر عند المھندسین بالاتفاق مع ان السلاطین فی
کل زمان ومکان ثابتون علی مذھب النعمان فی کل عصر ودھر حضرت
امام ربانی قطب دورانی شیخ احمد فاروقی مجدد ألف ثانی رضی اللہ عنہ در
مکتوبات شریف خود میفرماید مثل روح اللہ مثل امام اعظم کوفی است کہ ببرکت
ورع وتقویٰ و دولت متابعت سنت درجۂ علیا در اجتہاد و استنباط یافتہ
است کہ دیگران در فہم آن عاجزاند ومجتہدات او را بواسطہ دقت معانی
مخالف کتاب وسنت دانند واورا اصحاب الرائے پندارند کل ذلک لعدم
الوصول الی حقیقۃ علمہ ودرایتہ وعدم الاطلاع علی فہمہ وفراستہ ،
مگر امام شافعی علیہ الرحمۃ از فقاہت او علیہ الرضوان شمہ یافت کہ گفت الفقہاء
کلھم عیال ابی حنیفۃ فی الفقہ بواسطہ ہمیں مناسبت کہ بروح اللہ دارد
تواند بود آنچہ حضرت خواجہ محمد پارسا رحمہ اللہ در فصول ستہ نوشتہ است
کہ حضرت عیسیٰ بعد از نزول بمذہب امام ابوحنیفہ حکم وعمل خواہد کرد ۔ الغرض
علما وصلحاء اکثر امت مقلدین مذہب حنفی اند غیر مقلدین بہ نسبت چنین فرد
کامل عالم وعامل آنچہ یاوہ گوئی ہا میکنند و مقلدین مذاہب را حکم کفر میدہند
بلکہ میگویند کہ از خواندن کتب فقہ مرد کافر میشود در کتب این قوم چون الجرح



علی ابیحنیفۃ ؛ وبوئے غسلین وغیرہ بتصریح نوشتہ است معلوم نیست کہ این کم نصیبان راچہ باعث است بر دشمنی چنین امام معظم ومکرّم ودر حقیقت دشمنی او دشمنی اکثر امۃ آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم راقم مؤلف گوید عفا اللہ عنہ در این اصل رابع اکثر روایات مرقومہ منقول است از کتاب المجید فی وجوب التقلید تصنیف مولانا محبوب احمد نقشبندی مجددی امرت سری وقت نبذی از کتاب مسند کبیر امام ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ جمع کردہ شیخ عالم محمد بن محمود الخوارزمی رضی اللہ عنہ ذکر می شود شیخ موصوف در دیباچہ کتاب مذکور در مناقب حضرت امام ابوحنیفہ رحمۃ اللہ علیہ چنین می نویسد الباب الاول فی ذکر شئی من فضائلہ التی تفرد بہا اجماعا فنقول وباللہ التوفیق مناقبہ وفضائلہ کالحصی لاتعد ولاتحصی ولایمکن ان یستقصی لکن من فضائلہ خاصۃ التی تفرد بہا ولم یشارکہ اجماعا من بعدہ فیہا فحصرہا فی عشرۃ انواع الاول فی الاخبار والآثار المرویۃ فی مدحہ دون من بعدہ الثانی فی انہ ولد فی زمن الصحابۃ والقرن الذی شہد لہ رسول اللہ علیہ وسلم بالخیر دون من بعدہ الثالث فی انہ ادرک عن اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دون من بعدہ الرابع فی تبرکہ فی عہد التابعین الخامس فی روایۃ الکبار عنہ من التابعین و علماء المسلمین السادس فی انہ تلمذ واستفاد عن اربعۃ الاف من التابعین وغیرہم السابع فی انہ اتفق لہ من الاصحاب العظماء المجتہدین مالم یتفق لاحد من بعدہ الثامن فی انہ اول من استنبط حکم الاحکام واسس قواعد الاجتہاد التاسع فی انہ لم یقبل العطایا عن خلفاء البرایا بل افضل من کسبہ الحلال علی جماعات الفقہاء العاشر فی وفاتہ و

شہادتہ بسبب تورعہ عن الدنیا وجاھہا اما الاول فقد اخبرنی
الصدر الکبیر شرف الدین احمد بن موید بن موفق بن احمد المکی خوارزم
قال اخبرنی جدی الصدر العلامہ ابو المؤید الموفق بن احمد المکی قال انا
الشیخ الزاھد محمد بن اسحاق السراجی الخوارزمی انا ابو حفص عمر بن احمد
الکرابیسی انا الامام ابو الفضل محمد بن حسن الناصحی ثنا ابو محمد الحسن بن
محمد ثنا ابو سہل عبد الحمید بن محمد الطوافی ثنا ابی ثنا ابو القاسم یونس بن
طاہر البصری حدثنا ابو یوسف احمد بن محمد الواعظ فی رباط ابراہیم
بن ادھم ثنا ابو عبید اللہ محمد بن نصیر الوراق قال انا ابو عبید اللہ
المامون بن احمد بن خالد نا ابو علی بن احمد بن علی الحنفی ثنا فضل بن
موسی الشیبانی عن محمد بن عمر عن ابی سلمہ عن ابی ھریرۃ رضی اللہ
تعالےٰ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکون فی امتی
رجل یقال لہ ابو حنیفۃ ھو سراج اُمتی یوم القیٰمۃ وبہ سند الخوارزمی
عن محمد بن عمرو بن علقمہ بن وقاص اللیثی عن ابی سلمۃ عن ابی ھریرۃ
رضی اللہ عنہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال ان فی امتی
رجل وفی حدیث البصری یکون فی امتی رجل اسمہ النعمان وکنیتہ
ابو حنیفۃ ھو سراج امتی ھو سراج امتی ھو سراج امتی وبسندہ عن
ابان بن ابی عیاش عن انس ابن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم سیأتی من بعدی رجل یقال لہ النعمان بن ثابت ویکنی
ابا حنیفۃ لیحیین دین اللہ وسنتی علی یدیہ وبسندہ عن نافع عن
ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یظھر
من بعدی رجل یعرف بابی حنیفۃ یحیی اللہ سنتی علی یدیہ۔ وبسندہ



عن عبد الله بن مغفل قال سمعت امير المؤمنين على بن ابى طالب رضى الله عنه يقول الا انبئكم برجل من كوفان من بلدتكم هذه او من كوفكم هذه يكنى بابى حنيفة قد ملئ قلبه علما وحكما وسيهلك به قوم فى آخر الزمان الغالب عليهم التنابز يقال لهم البنانية كما هلكت الرفضة بابى بكر و عمر رضى الله عنهما - انتهى مختصرا - مؤلف گويد عفا الله عنه اگر بعض اصحاب حديث اعتراض كند و گويد كه رواة اين احاديث مجهول الحال هستند گوئيم جهل كسى از خلف سبب قدح بر سلف نمى تواند شد واگر گويند كه اين احاديث در صحاح ستہ نيامده اند گوئيم احاديث آنحضرت صلى الله عليه وسلم محدود در صحاح ستہ نيستند قطع نظر از اين احاديث حديث ترمذى در منقبت حضرت امام اعظم رضى الله عنه كافى است و آن اين است عن ابى هريرة رض قال كنا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم حين انزلت سورة الجمعة فتلاها فلما بلغ واخرين منهم لما يلحقوا بهم قال له رجل يا رسول الله من هؤلاء الذين لم يلحقوا بنا فلم يكلمه قال و سلمان الفارسى فينا قال فوضع رسول الله صلى الله عليه وسلم يده على سلمان فقال والذى نفسى بيده لو كان الايمان بالثريا لتناوله رجال من هؤلاء الحديث يعنى من اهل فارس و در روايت ديگر لو كان العلم بالثريا لتناوله رجال من اهل فارس و معلوم است كه نسب امام اعظم فارسى است و اين هم معلوم كه چون امام اعظم كسى در فارسيان صاحب علم و اجتهاد نگذشته است ازان وجه شيخ عبد الحق در لمعات مينويسد ولقد ظهر ببسطة العلم والاجتهاد فى التابعين مالم يظهر فى غيرهم و تابعيت حضرت امام در نوع ثالث

بثبوت خواہد رسيد۔ واما النوع الثانى من المناقب انه رضہ ولد فى زمن الصحابة وبسنده الى ابى النعيم يقول ولد ابوحنيفة سنة ثمانين من الهجرة وبسنده الى حماد ابن ابى حنيفة يقول ولد ابى سنة ثمانين وهكذا اخرجه الحافظ ابوالقاسم طلحه بن محمد بن جعفر فى مسنده وقال توفى فى ايامه عبد الله بن جعفر بن ابى طالب وابو امامة الباهلى وواثلة بن الاسقع وعمرو بن حريث وعبد الله بن ابى اوفى وجماعة من الصحابة يقول اضعف عباد الله محمد العربى الخوارزمى فثبت بهذا انه ولد فى زمن الصحابة وهو من اهل القرن الذى شهد لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ايضًا وقد اجمعوا ان ولادته كانت فى القرن الاول ونشاءته فى القرن الثانى واجتهد وافتى فى القرن الثانى وصدرا من الثالث واما النوع الثالث من المناقب انه روى عن اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فان العلماء اتفقوا على ذلك وان اختلفوا فى عددهم فمنهم من قال انهم ستة وامراة ومنهم من قال انهم خمسة وامراة ومنهم من قال سبعة وامراة فبسنده الخوارزمى رضہ الى ابى يوسف القاضى انا ابوحنيفة رضى الله عنه قال سمعت انس بن مالك يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طلب العلم فريضة على كل مسلم وبذلك الاسناد الى ابى داؤد الطيالسى عن ابى حنيفة رضہ قال ولدت سنة ثمانين وقدم عبد الله بن انيس صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم الكوفة سنة اربع وتسعين ورايته وسمعت منه وانا ابن اربع عشرة سنة سمعته يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول حبك الشئ يعمى ويصم وبسنده الى ابى يوسف القاضى ثنا ابوحنيفة قال ولدت

ص الله عليه وسلم با خيريّة در صحبتِ بالعدالة قال احمد بالخير، اختلفوا فيهم من جعل ابا حنيفة من القرن الثانى بوالى ذالك بعضهم لكن اتفقوا انه من القرن الثالث الذين

١٨ ٩ ١٢ ١٣ ٣ م م ٣ ك ٤ ٤

سنة ثمانین وحججت مع ابی سنة ست وتسعین وانا ابن ستة عشرسنة فلما
دخلت المسجد الحرام رأیت حلقة عظیمة فقلت لابی حلقة من هذه فقال
حلقة عبد الله بن الحارث ابن جزء الزبیدی صاحب النبی صلی الله علیه
وسلم فتقدمت فسمعته یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
من تفقه فی دین الله کفاه الله همه ورزقه من حیث لا یحتسب وبسنده
عن یحیی بن قاسم عن ابی حنیفة قال سمعت عبد الله بن ابی اوفی یقول سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من بنی لله مسجدا ولو کمفحص قطاه بنی
الله تعالی له بیتا فی الجنة وبسنده الی ابی سعید الجندی عن ابحنیفة
قال سمعت واثلة بن الاسقع یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول لا تظهر شماتة لاخیک فیعافیه الله ویبتلیک وبسنده عن یحیی
بن معین ان اباحنیفة صاحب الرائ سمع عائشة بنت عجرد تقول قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر جند الله فی الارض الجراد لا آکله ولا
احرمه فهؤلاء الخمسة من الصحابة وامراءة من الصحابیات واما من قال
بانهم سبعة من الصحابة فالحق بهؤلاء الخمسة معقل بن یسار المزنی وفیه
کلام لان معقل مات فی خلافة معاویة رض ومات معاویة رض سنة ستین
وجابر بن عبد الله الانصاری وظن انه سمع منه ولم یکن سمع منه لانه
معنعن. واما انس بن مالک وغیره من هؤلاء فلا مانع من ذلک وقد
اشتهرت الروایات فی ذلک فان انس بن مالک رضی الله عنه
مات سنة احدی وتسعین او ثنتین وتسعین او ثلاث وتسعین
فیکون عمر ابی حنیفة یوم مات اکثر من عشر سنین بالاتفاق. واما النوع
الرابع من مناقبه فانه قد ثبت بسنده[١] المتصل الی یحیی بن معین قال

[١] ای بسند الخوارزمی ١٢

سمعت علی بن مسهر یقول خرج الاعمش الی الحج فشیعه اهل الکوفة وانا فیهم فلما اتی القادسیة راوه مغموما فقالوا فی ذلک فقال علی بن مسهر شیعنا قالوا نعم قال ادعوه لی فدعونی وکان یعرفنی بمجالسة ابی حنیفة ؒ فقال ارجع الی المصر وسل اباحنیفة ان یکتب لی المناسک فرجعت برسالته فاملاُعلی ثم اتیت بها الاعمش وبسنده قال ثنا ابو یوسف قال لقینی الاعمش فقال صاحب هذا الذی یخالف عبد الله بن مسعود قال قلت له فیما یخالفه قال قال عبد الله بیع الامة طلاقها وصاحبک یقول لیس بیع الامة طلاقها فقلت له انت حدثتنا عن النبی صلی الله علیه وسلم انه لم یجعل بیع الامة طلاقها فقال الاعمش واین حدثتک ذلک قال قلت له انت حدثتنا عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة بنت الصدیق ان النبی صلی الله علیه وسلم خیر بریرة فقال ابو یوسف رحمه الله فلو کان بیع الامة طلاقها لما کان للتخییر معنی لان عائشة ام المومنین رضی الله تعالیٰ اشترتها فلو کان بیعها طلاقها لما خیرها النبی صلی الله علیه وسلم فقال الاعمش یا یعقوب هذا فی هذا قال نعم۔ قال محمد وفی روایة ان الاعمش قال ان اباحنیفة یحسن المعرفة بمواضع الفقه الدقیقة وغور غوامض العلوم الخفیة رآها ابوحنیفة فی ظلمة اماکنها من فسح ضوء سراج قلبه حیث قال علیه الصلوة والسلام هو سراج امتی ۔ انتهی مختصرا۔ واما النوع الخامس من فضائله روایة الکبار عنه فبسند الخوارزمی الی الاستاذ ابی محمد عبد الله بن محمد بن یعقوب البخاری الحارثی فی کتاب الکشف له قال لو لم یستدل علی فضل ابیحنیفة الا بروایة الکبار عنه کعمرو بن دینار فانه من شیوخ

ابی حنیفة وکبار العلماء وقد روی عنه ونظراءه واشباهه کعبد الله بن المبارك ویزید بن هارون قال محمد بن اسماعیل یعنی البخاری روی عنه عباد بن العوام وهشیم ووکیع وهمام بن خالد وابو معاویة الضریر وقد روی عنه عبد العزیز بن ابی رواد وعبد المجید بن عبد العزیز ابن رواد وسفیان بن عیینه وفضیل بن عیاض وداؤد الطائی وابن جریج وعبد الله بن یزید المقری روی عنه تسع مأة حدیث وسفیان الثوری وابن ابی لیلی وابن شبرمه روی عنه حدیثا واحدا ومسعر بن کدام واسمعیل بن ابی خالد وشریك بن عبد الله وحمزة بن حبیب المقری روی عنه الکثیر وعاصم بن ابی النجود امام القراء وشیخ ابی حنیفة کان یسأله ویاخذ بقوله ویقول جزاك الله یا ابا حنیفة وکان یقول اتیتنا صغیرا واتیناك کبیرا۔ انتهی مختصرا۔ واما النوع السادس من مناقبه انه تلمذ عند اربعة الاف من شیوخ ائمة التابعین فبسند الخوارزمی الی ابی حفص عمر بن الامام ابی بکر رح انه قال وقعت منازعة بین اصحاب الامام الاعظم ابی حنیفة رح واصحاب الامام المعظم الشافعی فنفضل کل طائفة صاحبها فقال ابو عبد الله بن ابی حفص الکبیر وهو امام ائمة الحدیث لاصحاب الشافعی عدوا امشائخ الشافعی کم هم فعدهم فقالوا انهم بلغوا ثمانین شیخا فقال لهم فعدوا امشائخ ابی حنیفة رح فعدهم فقالوا انهم بلغوا اربعة الاف وبسنده الی الربیع بن یونس یقول دخل ابو حنیفة رضی الله عنه علی امیر المؤمنین ابی جعفر المنصور وعنده عیسی بن موسی فقال للمنصور یا امیر المومنین هذا عالم الدنیا الیوم فقال له المنصور یا نعمان ممن اخذت العلم فقال عن اصحاب عمر

بن الخطاب رضی الله عنهم عنه وعن اصحاب علی بن ابیطالب رضی الله عنهم عنه وعن اصحاب عبد الله بن مسعود عن عبد الله وعن اصحاب عبد الله بن عباس عن عبد الله بن عباس وما كان فی وقت ابن عباس علی وجه الارض اعلم منه فقال له المنصور لقد استوثقت لنفسك - و اما النوع السابع من مناقبه انه اتفق له من الاصحاب ما لم يتفق لاحد من بعده فبسنده الی قاضی القضاة ابوبكر عتيق بن داؤد اليمانی رحمه الله فی ترجيح مذهب ابیحنيفه رحمة الله عليه علی سائر المذاهب فی كلام طويل فصيح الی ان قال هو امام الائمة وسراج الامة منهم لدسبعه السابق الی تدوين علم الشريعة ثم ايده الله تعالی بالتوفيق والعصمة فجمع له من الاصحاب والائمة عصمة منه تعالی لهذه الامة ما لم يجتمع فی عصر من الاعصار فی الاطراف والاقطار منهم ذو الفقه والدراية ابو يوسف يعقوب بن ابراهيم الانصاری ومنهم العالم الربانی محمد بن الحسن الشيبانی ومنهم ذو الذكاء الباهر زفر بن هذيل التميمی العنبری ومنهم الفاضل النزيه الحسن بن زياد اللؤلؤی ومنهم الفقيه البصير وكيع بن الجراح ومنهم الفقيه الكامل عبد الله بن المبارك ومنهم ازهد الامة داؤد بن نصير الطائی ومنهم حفص بن غياث النخعی ومنهم الامام بن زكريا بن ابی زائده ومنهم الامام حماد بن ابی حنيفة ومنهم يوسف بن خالد السمتی وعافيه بن يزيد الاودی وحبان ومندل ابنا علی وعلی بن مسهر و القاسم بن معن واسد بن عمرو البجلی ونوح ابن ابی مريم وغيرهم قال الخوارزمی فكان رحمه الله تعالی اذا وقعت واقعة شاورهم و ناظرهم وحاورهم وسالهم فيسمع ما عندهم من الاخبار والآثار

ويقول ما عنده ويناظرهم شهرا او اكثر حتى يستقر احد الاقوال فيثبته ابو يوسف رحمه الله تعالى حتى اثبت الاصول على هذا المنهاج شورى لانه تفرد بذلك كغيره من الائمة - والدليل على ذلك ما اخبر فى فلان عن فلان (وساق المسند) قال كنا عند وكيع ابن الجراح يوما فقال رجل اخطاء ابو حنيفة فقال وكيع وكيف يقدر ابو حنيفة ان يخطى ومعه مثل ابى يوسف وزفر ومحمد فى قياسهم و اجتهادهم ومثل يحيى بن زكريا ابن ابى زائده وحفص بن غياث وحبان ومندل ابنا على فى حفظهم للحديث ومعرفتهم به والقاسم بن معن يعنى ابن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود فى معرفته باللغة والعربية وداؤد بن نصير الطائى وفضيل بن عياض فى زهدهما وورعهما من كان اصحابه هؤلاء وجلسائه لم يكن ليخطى لانه ان اخطاء ردوه الى الحق ثم قال وكيع والذى يقول مثل هذا كالانعام بل هم اضل فمن زعم ان الحق فيمن خالف اباحنيفة اقول له ما قال الفرزدق فى لجرير اولئك اباثى فجئنى بمثلهم اذا جمعتنا يا جرير المجامع - واما النوع الثامن من فضائله التى لم يشاركه فيها من بعده فانه اول من دون علم الشريعة و رتبه ابوابا ثم تابعه مالك بن انس رحمه الله تعالى فى ترتيب الموطاء لم يسبق اباحنيفة احد لان الصحابة رضوان الله عليهم والتابعين لهم باحسان لم يضعوا فى علم الشريعة ابوابا مبوبة ولا كتبا مرتبة وانما كانوا يعتمدون على قوة حفظهم فلما راى ابو حنيفة العلم منتشرا خاف عليه من الخلفاء السوء ان يضيعوه على ما قال عليه الصلوة والسلام ان الله لا يقبض العلم انتزاعا ينتزعه وانما يقبضه بموت العلماء فيبقى رؤساء



جهال فيفتون بغير علم فيضلون و يضلون فلذلك دوّنه ابوحنيفة فجعله ابوابا وكتبا فبدء بالطهارة ثم بالصلوة ثم بالصوم ثم سائر العبادات ثم المعاملات وهو اول من وضع كتاب الشروط وقد قيل بلغت مسائل ابی حنيفة خمسمائة ألف مسألة وكتبه وكتب اصحابه تدل على ذلك مع تضمن مذاهبه من المسائل الغامضة المشتملة على دقائق النحو والحساب ما يتعب فی استخراجها العلماء بالعربية والجبر والمقابلة وفنون الحساب - وهو اول من استنبط حكم الاحكام وأسس قواعد الاجتهاد على سبيل الاحكام والدليل عليه ما قال الامام الشافعی رحمه الله تعالى الناس عيال على ابی حنيفة فی الفقه وبسنده الى يحيى بن معين يقول سمعت يحيى بن سعيد القطان يقول لا نكذب على الله تعالى ما سمعنا احسن من رأی ابی حنيفة وقد اخذنا باكثر اقواله - انتهى مختصرا - واما النوع التاسع فی مناقبه انه رحمه الله تعالى كان يتعيش بكسب الحلال ويفضل على جماعة المشائخ ولم يقبل الجوائز والعطايا والدليل على ذلك ما اخبرنی فلان عن فلان (وساق السند) الى مسعر بن كدام قال كان ابوحنيفة كلما اشترى شيئا لعياله انفق على شيوخ العلماء مثله واذا اكتسى ثوبا فعل ذلك وبسنده الى شقيق بن ابراهيم البلخی قال كنت مع ابی حنيفة فی طريق يعود مريضا فرآه رجل من بعيد فاختباء منه واخذ فی طريق آخر فلما علم ان اباحنيفة بصره خجل و وقف فقال له ابوحنيفة لم عدلت عن الطريق فقال لك علی عشرة الآف درهم وقد طال الوقت وامتد ولم اقدر ان ادى فقال له ابوحنيفة سبحان الله بلغ الامر كل هذا وقد وهبته منك كله

لـه انظاهر لك ١٢

واجعلنی

واجعلنی فی حل مما دخل فی قلبك حين رايتنی قال شقيق فعرفت انه زاهد حقيقی۔ واما النوع العاشر من مناقبه التی لم يشاركه فيها احد من بعده انه مات مظلوما ومحبوسا ومسموما والدليل علی ذلك ما انبانی فلان عن فلان (وساق السند) عن عبد الوهاب قال بعث المنصور الی ابی حنيفة و سفيان الثوری وشريك بن عبد الله فادخلوا عليه فقال لهم لم ادعكم الا لخير وكتب قبل ذلك ثلاثة عهود فقال لسفيان هذا عهدك علی قضاء البصرة فخذه والحق بها وقال لشريك هذا عهدك علی قضاء الكوفة فخذه والحق بها وقال لابی حنيفة هذا عهدك علی مدينتی هذه ثم قال لحاجبه وجه معهم او كما قال فمن ابی فاضربه مأة سوط فاما شريك فاخذ عهده ومضی واما سفيان فاخذ عهده وتركه فی المنزل وهرب الی اليمن واما ابو حنيفة فلم يقبل العهد فضرب مأة سوط وحبس فمات بالحبس وقد اتفق العلماء علی انه ضرب علی القضاء فلم يقبل ومات فی الحبس ثم اختلفوا فقال بعضهم مات من الضرب وقال بعضهم سقی السم وذكر بعضهم اشياء آخر والله اعلم بالحقيقة فان قيل قد ذكر ابو بكر احمد بن علی بن ثابت الخطيب فی تاريخ بغداد من المطاعن فی ابی حنيفة ما يعارض ما ذكرت من مناقبه فالجواب عنه من وجوه خمسة اربعة من حيث الاجمال والخامس من حيث التفصيل۔ قال مؤلف الرسالة عفا الله عنه۔ قد اطنب المصنف اعنی الخوارزمی واجاب فاحسن واجاد لكننی تركت نقله لان هذه العجالة لا تحتمل ذكره ومن اراد الاطلاع عليه فعليه بالمسند الكبير له الا انی احببت ذكر بعض استنباطاته رحمه الله تعالی من الجواب

الخامس قال فمنها ماشنع هو وغيره على ابى حنيفة رضى الله عنه انه لايعمل بالخبر وانما يعمل بالرأى وهذا قول من لايعرف شيئاً من الفقه ومن شمّ رائحته وانصف اعترف ان اباحنيفة رح اعمل لناس بالاخبار واتباع الاثار والدليل على بطلان ما قال من وجه ثلاثة احدها ان اباحنيفة رحمه الله يرى المراسيل حجة ويقدمها على القياس خلافا للشافعى رحمه الله والثانى ان انواع القياس اربعة احدها القياس المؤثر وهو الذى يكون بين الاصل والفرع معنى مشترك مؤثر والثانى القياس لمناسب وهوان يكون بين الاصل والفرع معنى مناسب. والثالث قياس الشبه وهوان يكون بين الاصل والفرع مشابهة صورة الاحكام الشرعية والرابع قياس الطرد وهوان يكون بين الاصل والفرع معنى مطرد. وابوحنيفة واصحابه رحمهم الله قالوا ان قياس الشبه والاخالة باطل و اختلف اصحابه فى قياس الطرد فانكره بعضهم وقال ابوزيد الكبير بان قياس المؤثر حجة والباقى ليس بحجة وقال الشافعى رحمه الله بان الانواع الاربعة من القياس حجة ويستعمل قياس الشبه كثيرا ومن ذلك قولهم الخل مائع لاتبنى القنطرة على جنسها فلايزيل النجاسة كالدهن وان لم يكن ذلك موثرا فجمع الشافعى بين الخل والدهن لمشابهتهما فى الصورة وابوحنيفة رح جمع بين الخل والماء فى المعنى المؤثر فى ازالة النجاسة من الترقيق بالمجاورة والشيوع بالدلك والتقاطر والزوال بالعصر ولذلك امثلة كثيرة ثم العجب ان اباحنيفة رح لايستعمل الانوعا او نوعين من القياس والشافعى رح يستعمل الانواع الاربعة ويراها حجة ويقول الخطيب وامثاله بان ابا حنيفة كان يستعمل القياس دون الاخبار وهذا

لعله ای المناسبة ۱۲

لغلبة الهوى وقلة الوقوف على الفقه فمن عرف مأخذ ابی حنيفة رح و
اصحابه عرف بطلان ماقاله وبيان ذلك من حيث التفصيل ان اباحنيفة
قال القهقهة فی الصلوٰة ناقضة لحديث الاعمى الذى وقع فى البركة
فضحك بعض القوم قهقهة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الامن قهقه منكم فليعد الوضوء والصلوٰة وهذا الحديث وان كان
ضعيفا فقد قال به ابو حنيفة وترك قياس القهقهة فى الصلوٰة على غير
الصلوٰة خلافا للشافعى رح فانه اخذ بالقياس وقال ابو حنيفة بجواز الوضوء
بنبيذ التمر لحديث ابن مسعود ليلة الجن وان كان ضعيفا فقد اخذ
به ابو حنيفة وترك به قياس النبيذ على سائر الاشربة خلافا للشافعى رح
فانه اخذ بالقياس فعلم ان اباحنيفة رح يقدم الاحاديث الضعيفة
على القياس ولكن راى الخطيب وامثاله انه ترك ابو حنيفة العمل ببعض
الاحاديث التى اخذها الشافعى رح وظن انه تركها بالقياس ولم يعلموا
انه انما تركها لاحاديث اصح منها فمنها قوله عليه السلام اذا بلغ الماء
قلتين لم يحمل خبثا تركه ابو حنيفة لانه ليس فى الصحيحين ولان القلة اسم
مشترك واسناده مضطرب واخذ بالحديث الذى اتفق عليه الشيخان
البخارى ومسلم وهو قوله عليه السلام لايبولن احدكم فى الماء الدائم ثم
يتوضأ منه ولفظ مسلم ثم يغتسل منه ومنها حديث ام هانى انها
كرهت ان يتوضأ بالماء الذى يبل فيه شئ تركه ابو حنيفة لان
ام هانى روت عن النبى صلى الله عليه وسلم حديثا يخالف هذا الحديث
الصحيح الذى اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ام عطية قالت
توفيت احدى بنات رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اغسلنها

بسدر اجعلی فی الاخیرۃ کافوراً فلهذا الحدیث الصحیح قال ابو حنیفۃ رح
بان اسم الماء المطلق اذا زال باختلاط شئ طاهر کالسدر والکافور و
الاشنان والصابون والزعفران یجوز الوضوء به خلافا للشافعی ومنها
احادیث وردت فی عدم جواز الوضوء بفضل وضوء المراۃ لیس شئ منها
فی الصحاح ترکوا العمل بهذا الحدیث الصحیح الذی ذکره الترمذی فی جامعہ
وهو حدیث میمونۃ قالت اجتنبت انا ورسول الله صلی الله علیه وسلم
فاغتسلت فی جفنۃ ففضلت فضلۃ فجاء رسول الله صلی الله علیه وسلم
لیغتسل منها قلت انی اغتسلت منها قال ان الماء لیس علیها جنابۃ ولا
ینجسه شئ فاغتسل منه قال ابو عیسی الترمذی رحمه الله هذا حدیث
حسن صحیح فلهذا قال ابو حنیفۃ رحمه الله یجوز الوضوء بذلك خلافا لبعض
اصحاب الحدیث - ومنها الاحادیث العامۃ التی وردت فی نجاسۃ الماء
بموت الحیوان ترکها ابو حنیفۃ فی موت ما لیس له دم سائل کالبق والذباب
والزنابیر والعقارب للحدیث الخاص الذی اخرجه البخاری فی صحیحه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا وقع الذباب فی اناء احدکم
فلیغمسه کله ثم لیطرحه فان فی احد جناحیه شفاء وفی الاخر داء ومنها
العمومات التی وردت فی المیتۃ ترکها ابو حنیفۃ رح فی جواز دباغ جلدها
خاصۃ للحدیث الصحیح الذی اتفق الشیخان علی اخراجه وهو حدیث ابن
عباس قال مر رسول الله صلی الله علیه وسلم بشاۃ میتۃ فقال الا
استنفعتم بها فقالوا یا رسول الله انها میتۃ فقال انما حرم اکلها
فلهذا قال یطهر جلدها بالدباغ خلافا للجماعۃ - ومنها هذه
العمومات الواردۃ فی المیتۃ ایضاً ترکها ابو حنیفۃ رحمه الله بهذا الحدیث

الصحیح



الصحيح وهو قوله انما حرم اكلها فقال رحمه الله ان شعر الميتة وعظمها
وقرنها وصوفها طاهر خلافا للشافعى رحمه الله ومنها احاديث وردت فى عدم
وجوب غسل المنى وجواز القرص والفرك ظنوا ان ابا حنيفة تركها حيث
قال بنجاسة المنى ولم يتركها بل عمل بها فقال يجزى الفرك فى اليابس و
يجب غسل الرطب للحديث الصحيح الذى اتفق الشيخان على اخراجه
وهو حديث عطاء بن يسار قال اخبرتنى عائشة رضى الله عنها انها كانت
تغسل المنى عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيخرج ويصلى وانا انظر
الى البقع فى ثوبه من اثر الغسل فلهذا قال انه نجس خلافا للشافعى رح ومنها
حديث ابن عمر رقيت يوما على بيت حفصة فرأيت رسول الله صلى الله
عليه وسلم على حاجة مستقبل القبلة مستدبر الشام فظنوا ان ابا حنيفة
ترك العمل به بل قال ابو حنيفة رحمه الله يحتمل انه كان قاعدا ليقضى حاجته
فلما ابتدء فى قضائها استدبر القبلة جمعا بينه وبين الحديث الصحيح الذى
اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ابى ايوب ان النبى صلى الله
عليه وسلم قال لا تستقبلوا القبلة بغائط ولا بول ولكن شرقوا او غربوا
فلهذا الحديث قال رحمه الله تعالى لا يجوز استقبال القبلة فى قضاء الحاجة
فى الصحارى والبنيان خلافا للشافعى رحمه الله وبعض اصحاب الحديث
ومنها الاحاديث التى وردت ان النبى صلى الله عليه وسلم توضأ ثلاثا
ثلاثا فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث لم ير تكرار المسح مستحبا وابو حنيفة
رحمه الله قال الوضوء هو الغسل فيستحب فيه التكرار واما المسح فليس بوضوء
ولا يستحب فيه التكرار للحديث الذى رواه الترمذى فى حديث على
رضى الله عنه انه حكى وضوء رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكر فيه انه



مسح براسه مرۃ ثم قال هذا حديث حسن صحيح ومنها الاحاديث التى وردت فى تعجيل المغرب وكراهة تاخيرها وظنوا ان اباحنيفة لم يعمل بها حيث قال للمغرب وقتان كسائر الصلوات وابو حنيفة يقول يكره تاخيرها لهذه الاحاديث ولا يدل كراهة التاخير على انه ليس له وقت جواز الاداء كتاخير العصر الى وقت اصفرار الشمس فيجوز المغرب لو اداه قبل غيبوبة الشفق للحديث الصحيح الذى اتفق الشيخان على اخراجه عن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال اذا قدم العشاء فابدؤا به قبل ان تصلوا صلوة المغرب ولا تعجلوا عن عشائكم فلهذا قال بالجواز خلافا للشافعى رحمه الله تعالى ومنها الاحاديث التى وردت فى اداء الصلوة لمواقيتها وفى اول الوقت فظنوا ان اباحنيفة لم يعمل بها حيث قال بان الاسفار افضل وانما جمع ابو حنيفة بينهما لاحتمالها وبين الحديث الصريح الذى رواه الترمذى عن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال اصبحوا بالصبح فانه اعظم للاجر قال الترمذى هذا حديث حسن صحيح فلهذا قال يستحب الاسفار جمعا بينه وبين الحديث الآخر الصحيح افضل الاعمال اداء الصلوة لوقتها فان آخر الوقت ايضا وقتها واما قول اول الوقت رضوان الله وآخره عفو الله فهو من الموضوعات اشار اليه ابن الجوزى فى كتاب التحقيق ولم يصرح بكونه موضوعا وقد صرح به غيره ومنها الاحاديث التى وردت ان صلوة الوسطى صلاة الفجر فظنوا ان اباحنيفة لم يعمل بها حيث قال الوسطى صلوة العصر وانما قال ابو حنيفة بموجب الحديث الصحيح الذى اخرجه الشيخان عن على رضى الله تعالى عنه عن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال يوم الاحزاب ملأ الله قلوبهم وقبورهم نارا كما شغلونا عن صلوة الوسطى صلوة العصر حتى غابت الشمس

ك اى اسفروا ١٢



فلهذا قال الوسطی صلاة العصر خلافا للشافعی فانه قال الفجر ومنها الاحادیث
التی وردت فی الجهر بالتسمیة ظنوا ان اباحنیفة خالفها بالقیاس وانما لم یعمل
بها لانها لم تصح عن رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذلک فاما عن
بعض الصحابة فقد صح منه شئ ولم یصح الباقی والعجب کل العجب من علی
بن عمر الدارقطنی حیث صنف کتابا فی الجهر بالتسمیة تعصبا وادرج فیه
احادیث موضوعة فانکر علیه ذلک المحدثون ورووا عن قوس واحد فلما
قدم مصر قال له بعض المالکیة اناشدک الله الذی لا اله الا هو هل
صح عن رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث فی الجهر بالتسمیة فقال
لا فلهذا لم یعمل بها ابوحنیفة وانما عمل بالحدیث الصحیح الذی اخرجه
الشیخان عن انس بن مالک قال صلیت خلف رسول الله صلی الله علیه
وسلم وخلف ابی بکر وعمر وعثمان وکانوا لایجهرون ببسم الله الرحمن الرحیم
وفی لفظ فکانوا لایستفتحون القراءة ببسم الله الرحمن الرحیم فلهذا قال
رحمه الله لایجهر خلافا للشافعی ومنها الاحادیث التی وردت فی الفاتحة
نحو قوله علیه السلام لاصلوة الا بفاتحة الکتاب وقوله کل صلوة لم یقرء فیها
بفاتحة الکتاب فهی خداج غیر تمام ظنوا ان اباحنیفة لم یعمل بها حیث
قال بان الصلوة بدون قراءة فاتحة الکتاب صحیحة اذا قرء غیرها و
لم یعلموا انه انما عمل بها ابوحنیفة وانما جمع بین الکل ابوحنیفة لانه قال
الصلوة بغیر فاتحة الکتاب خداج ناقصة غیر تامة فان کان ترکها عمداً
فهو عاص وصلوته ناقصة غیر تامة وان کان ترکها ناسیا یجبر بسجود
السهو وقال لاصلوة کاملة فاضلة الا بفاتحة الکتاب لکن لایبطلة بترک
الفاتحة للحدیث الصحیح الذی تلقته الامة بالقبول واتفق الشیخان علی

اخراجہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم علم المسئ للصلوٰۃ فرائضہا کلہا فقال کبر ثم اقرء ماتیسر معک من القرآن والعمل بہ واجب لانہ موافق لکتاب اللہ تعالیٰ حیث قال فاقرؤا ماتیسر من القرآن فلہذا قال لاتبطل الصلوٰۃ بترکہا خلافا للشافعی رحمہ اللہ تعالیٰ ومنہا تشہد ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہ ظنوا ان اباحنیفۃ ترکہ برأیہ ولم یعلموا ان اباحنیفۃ انما اخذ بتشہد ابن مسعود رضی اللہ عنہ فانہ اصح مانقل قال ابوعیسیٰ الترمذی اصح حدیث روی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی التشہد حدیث ابن مسعود ثم قال الترمذی وعلیہ اکثر اہل العلم من الصحابۃ والتابعین ومنہا [16] قولہ علیہ السلام اذا شک احدکم فی صلاتہ فلیبن علی الیقین ظنوا ان اباحنیفۃ ترکہ برأیہ ولم یعلموا ان اباحنیفۃ عمل بہ فیما اذا لم یکن لہ غالب ظن واذا کان لہ غالب ظن یتحری الصواب عملا بالحدیث الصحیح الذی اخرجہ الشیخان فی صحیحہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا شک احدکم فی صلاتہ فلیتحر الصواب خلافا للشافعی رحمہ اللہ ومنہا [14] الاحادیث التی وردت فی القنوت فی صلوٰۃ الفجر ظنوا ان اباحنیفہ ترکہا برأیہ ولم یعلموا ان اباحنیفۃ علم انہا منسوخۃ والدلیل علیہ ما اخرجہ الشیخان فی الصحیحین عن انس بن مالک قال قنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الفجر شہرا یدعوا علی احیاء من العرب ثم ترکہ ومنہا [15] العمومات الواردۃ فی صلاۃ الجنازۃ ظنوا ان اباحنیفۃ رحمہ اللہ خالفہا برأیہ حیث کرہ صلوٰۃ الجنازۃ فی الاوقات المکروہۃ الثلاثۃ وانما خصصہا ابوحنیفۃ بالحدیث الصحیح الخاص الذی اخرجہ مسلم فی صحیحہ عن عقبۃ بن عامر ثلاث ساعات کان ینہانا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم



ان نصلی فیہن وان نقبر فیہن موتانا۔ ومنہا قولہ علیہ السلام عفوت
من امتی عن صدقۃ الخیل والرقیق ظنوا ان اباحنیفۃ لم یعمل بہ بل عمل
برأیہ وانما اخذ ابوحنیفۃ بالحدیث الصحیح الذی اخرجہ الشیخان البخاری
ومسلم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذکر الخیل فقال ورجل ربطہا
تعففا ثم لم یمنع حق اللہ تعالیٰ فی رقابہا ولا ظہورہا فہی لذلک ستر فلذا
قال فی الخیل زکوٰۃ خلافا للشافعی رح ومنہا قولہ علیہ السلام افطر الحاجم و
المحجوم ظنوا ان اباحنیفۃ ترک العمل بہ برایہ ولم یعلموا ان اباحنیفۃ علم
معناہ وتاویلہ فعمل بمعناہ والحجامۃ لا تفطر للحدیث الصحیح الذی اخرجہ
الترمذی عن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم احتجم وھو صائم
قال الترمذی ھذا حدیث صحیح ومنہا الحدیث الذی اوردہ مسلم ان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افرد الحج ظنوا ان اباحنیفۃ ترکہ برایہ
حیث قال القرآن افضل وانما رجح ابوحنیفۃ الحدیث الصحیح الذی
اخرجہ الشیخان فی الصحیحین عن انس قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یقول لبیک بحجۃ وعمرۃ ومنہا قولہ علیہ السلام لا ینکح المحرم و
لا ینکح ولا یخطب الفرج مسلم باخراجہ ظنوا ان اباحنیفۃ ترک العمل بہ
بالقیاس وانما عمل ابوحنیفۃ رح بالحدیث الذی اتفقا علی صحتہ واخرجاہ
فی صحیحیہما من حدیث ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم تزوج
میمونۃ وھو محرم ومنہا قولہ علیہ السلام الشفعۃ فیما لم یقسم ظنوا ان
اباحنیفۃ ترکہ بالقیاس وانما اخذ ابوحنیفۃ بالحدیث الصحیح الذی اتفق
الشیخان علی اخراجہ وھو قولہ علیہ الصلوٰۃ والسلام الجار احق بسقبہ
ومنہا العمومات الواردۃ فی الحث علی نوافل العبادات ظنوا ان اباحنیفۃ ترکہا

بالقياس حيث قال الاشتغال بالنكاح افضل وانما اخذ ابوحنيفة بالحديث الصحيح ولكن اصوم وافطر واتزوج النساء فمن رغب عن سنتى فليس منى ٢٥ ومنها العمومات الواردة فى اشتراط الولى فى النكاح نحو قوله عليه السلام لانكاح الابولى ظنوا ان اباحنيفة ترك العمل بها بالقياس حيث قال بانه يصح النكاح بغير ولى فى البالغة وانما عمل ابوحنيفة بالحديث الصحيح الخاص الذى اخرجه الترمذى فى جامعه ان النبى صلى الله عليه وسلم قال الايم احق بنفسها من وليها والبكر تستاذن فى نفسها واذنها صماتها وبالحديث الصحيح الذى رواه البخارى ان خنساء زوجها ابوها وهى كارهة وكانت ثيبة فرد النبى صلى الله عليه وسلم نكاحها فلهذا قال ابوحنيفة الايم احق بنفسها من وليها والبكر تستاذن خلافا للشافعى رحمه الله ٢٦ ومنها العمومات الدالة على اشتراط التسمية[ا] فى النكاح ظنوا ان اباحنيفة ترك العمل بها بالقياس وانما عمل ابوحنيفة بالحديث الصحيح الذى رواه الترمذى فى جامعه ان امراة اتت عبد الله بن مسعود وقد تزوجها رجل ومات عنها ولم يفرض لها صداقا ولم يدخل بها فقال عبد الله ارى لها مثل صداق نسائها ولها الميراث وعليها العدة فشهد معقل بن سنان الاشجعى ان النبى صلى الله عليه وسلم قضى فى تزويج بنت واشق الاشجعية مثل ما قضى به عبد الله قال الترمذى هذا حديث صحيح فلهذا قال ابوحنيفة رحمه الله يصح النكاح خلافا للشافعى رحمه الله ٢٧ ومنها العمومات الواردة فى اباحة الطلاق ظنوا ان اباحنيفة رحمة الله عليه تركها بالقياس حيث قال بحرمة ارسال الثلاث وانما اعتمد ابوحنيفه رح بالحديث الصحيح

[ا] اى تسمية المهر فى النكاح ١٢

الذى

اتفق الشیخان علی اخراجه وهو حدیث ابن عمر انه طلق امرأته فی
حال الحیض فسأل عمر النبی صلی الله علیه وسلم عن ذلک فقال مره
فلیراجعها ثم یمسکها حتی تطهر ثم تحیض ثم تطهر ثم تحیض ثم تطهر ثم
ان شاء امسکها بعد وان شاء طلقها قبل ان یمس فتلک العدة التی
امر الله تعالی ان یطلق لها النساء ومنها ماجری بان القصاص فی کسر
السن خلافا للشافعی رحمه الله ظنوا ان ابا حنیفة رحمه الله قال بالقیاس
وانما اعتمد ابو حنیفة بالحدیث الصحیح الذی اخرجه البخاری فی صحیحه
وهو حدیث انس ان الربیع بنت النضر عمته لطمت جاریة فکسرت
سنها فعرضوا علیهم الارش فابوا فعرضوا علیهم العفو فابوا فاتوا النبی
صلی الله علیه وسلم فامرهم بالقصاص الحدیث بطوله. ومنها العمومات
الواردة بقتل المشرکین ظنوا ان ابا حنیفة ما عمل بها بل بالقیاس حیث
قال لا یقتل المرأة ولا الشیخ الفانی ولا الرهبان ولا العمیان خلافا
للشافعی رحمه الله وانما اعتمد ابو حنیفة بالحدیث الصحیح الذی رواه
الترمذی فی جامعه ان امرأة وجدت مقتولة فی بعض مغازی رسول
الله صلی الله علیه وسلم فانکر رسول الله صلی الله علیه وسلم قتل
النساء والصبیان قال الترمذی هذا حدیث صحیح ومنها العمومات
الواردة فی اباحة صید الکلب ظنوا ان ابا حنیفة لم یعمل بها بل
بالقیاس حیث قال بانه لا یوکل صید الکلب اذا اکل منه خلافا
للشافعی رحمه الله فی احد قولیه وانما اعتمد ابو حنیفة رحمه الله بالحدیث
الصحیح الذی اخرجه الشیخان ان عدی بن حاتم سأل رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقال اذا ارسلت کلبک المعلم فقتل فکل واذا

اکل فلا تأکل فانما امسک علی نفسہ ومنھا الرد علی ذوی السہام
الا علی الزوج والزوجۃ وعند الشافعی رحمہ اللہ یوضع فی بیت المال
ظنوا ان ابا حنیفۃ رحمہ اللہ قال ذلک بالقیاس وانما اعتمد ابو حنیفۃ رح
بالحدیث الصحیح الذی اخرجہ البخاری ومسلم وھو حدیث ابی ھریرۃ
رضی اللہ تعالیٰ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قضی فی جنین
امرأۃ من بنی لحیان سقط میتا بغرۃ عبد او امۃ ثم توفیت المرأۃ التی
قضی لھا بالغرۃ فقضی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بان میراثھا بنیھا
وزوجھا وان العقل علی عصبتھا واحادیث آخر اخرجہ مسلم فی
صحیحہ فعلم بھذا کلہ ان الذی قالہ الخطیب وغیرہ ان اباحنیفۃ کان
یعمل بالقیاس والرائی دون الاخبار بھتٌ وافتراءٌ وھو واصحابہ برآء وانما
یعملون بالقیاس عند عدم الحدیث وکذلک جمیع المجتھدین رضوان اللہ
علیھم اجمعین - انتھی ما قالہ الخوارزمی رحمہ اللہ - مؤلف گوید عفا اللہ عنہ
اگرچہ دریں اصل رابع سخن بطول کشید اما برائے برادران احناف از
فوائد خالی نیست کہ اکثر کم علمان اہل الحدیث غیر مقلدین ہمیں وظیفہ ورد زبان
دارند کہ امام ابو حنیفہؒ قیاس ورائے خود را بر حدیث مقدم میکند معاذ اللہ
من ذلک کہ امام ابو حنیفہ رح قیاس خود را بر قول صحابی ہم مقدم نمیکند چنانچہ
مشہور است کہ خلیفہ منصور بطرف امام اعظم رحمہ اللہ نوشت کہ من شنیدہ ام
کہ تو قیاس خود بر حدیث مقدم میکنی امام در جواب نوشت لیس الامر کما
بلغک یا امیر المومنین انما اعمل اولاً بکتاب اللہ ثم بسنۃ رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ثم اقضیۃ ابی بکر وعمر وعثمان وعلی ثم اقضیۃ بقیۃ
الصحابۃ رضی اللہ عنھم ثم اقیس بعد ذلک - وباین سخن محض از تعصب

وتحسد



وتحدید بنسبت امام اعظم رضی الله عنه نزد جهلا حجت میگیرند وبعض مواضع است که
نکر آنها بغور مأخذ حضرت امام نمیرسد وبدقایق استنباطات خداداد او رحمة الله تعالیٰ
نمیتوانند رسید زیراکه انتهاء عروج این جماعة تا صحاح سته است وزمانه اصحاب صحاح
سته بعد از زمانه حضرت امام اعظم است رحمة الله تعالیٰ بقدر صد سال بزیاده وکم پس
اگر کدام حدیثی در زمانه اصحاب صحاح ضعیف باشد از ان لازم نمی آید که همان
حدیث در زمانه امام اعظم هم ضعیف باشد بجهة احتمال آنکه طریان ضعف در آن
حدیث از سبب رواة متاخرین باشد چنانچه همین مضمون از فرموده حضرت
شیخ عبد الحق محدث دهلوی در کتاب فتح المنان سابق ذکر یافت وشیخ عبد الحق
اول کسی است ع بعد خیر القرون خلط وملط در آرائے عالم بعموم پیدا شد وزمانه
رنگ دیگر گرفت اگر رنگ دیگر نمیگرفت تخصیص خیر القرون از زبان مبارک
رسول امین مأمون برای چه بود؛

خاتمه در اول رساله تحریر یافته که وهابیان دو فرقه اند وهابی حقیقی که خود را
اهلحدیث میگویند ومقلدین مذاهب را مشرکین وکفار ومباح المال والدم میدانند
چون نجدیان وبعض افراد وهابیان هند وبنام حضرت امام ابو حنیفه رحمة الله
علیه سخت توهین وطعن ولعن در کتب خود می نویسند چون ابو القاسم بنارسی
نومسلم که کتابی مسمی به الجرح علی ابی حنیفه تألیف کرده است در آن مینویسد که او
یعنی ابو حنیفه قرآن وحدیث نخوانده بود واو علم تاریخ وتفسیر مطلقاً نمیدانست
واو مانند شیخ چلی خیالات داشت واز او یک حجام بهتر است وفقه او فقه
بی علمی است واو در علم حدیث بالکل نادان بود که یک حدیث هم یاد نرسید
واو ضعیف وتمامی استادان وشاگردان او ضعیف واو مرجیه وجهمیه زندیق
بود ومرجیه از اسلام خارج اند لهذا حنفیان هم از اسلام خارج اند واو بنیاد شرک

ع که پایهٔ علم حدیث در هند بنا نهاد ومحدثین مقلدین هند جمله شاگردان شیخ مذکور اند وحق هم همین است که



قائم کرد لہذا او مشرک شد و طریقہ او خلاف صریح قرآن است واو نہ مجتہد بود و نہ در او شروط اجتہاد موجود بودند واو قرن الشیطان است واو باغی است واز او ہیچکس در مسلمانان زیادہ رذیل ومنحوس نگذشتہ ۔ اباطیل وہابیہ نقل از الجرح علی ابی حنیفہ طبع سعید المطابع بنارس ۱۳۳۰ء وچون عبد الجلیل سامردی کہ کتابی بنام بوئ غسلین در ۱۳۱۹ء طبع کردہ ودران ہم داد گستاخی دادہ است وباز دیگر مقتدایان متقدمین آنہا چون ابن تیمیہ وابن قیم وابن عبد الوہاب ومقتدایان متأخرین اینہا چون قاضی شوکانی یمنی ومولوی اسمٰعیل دہلوی وصدیق حسن خان بھوپالی وغیرہم ایں جملہ بہ نسبت فقہ امام ابو حنیفہ چیزہا نوشتہ کہ ذکر آنہا نہایت تطویل طلب است خیر آنہا دانند عقائد واعمال شان دانند بحکم آیۂ کریمہ افرأیت من اتخذ الہہ ہواہ واضلہ اللہ علی علم وختم علی سمعہ وقلبہ وجعل علی بصرہٖ غشاوۃ فمن یہدیہ من بعد اللہ کیست کہ گمراہ او تعالیٰ راہ براہ راست آرد اما سوال در اینجا از فرقۂ ثانیہ وہابیہ کہ خود ہا را در لباس حنفیت پوشانیدہ عوام وکم علما نرا از راہ می برند این است للہ ایمانا راست بگویند کہ آیا شمایان عقائد واعمال طائفہ اولے را نیک ومستحسن میدانید یا قبیح وناجائز اگر نیک ومستحسن دانند پس بحکم حدیث المرء مع من احب ایشان نیز جزو لا ینفک آنہا می باشید ودعوئ حنفیت شمایان بنفاق است پس آیات منافقین کفار کہ در اول رسالہ تحریر یافتہ است بر شمایان ہو بہو راست وصادق می آیند واگر عقائد واعمال واقوال آنہا را قبیح وناروا میدانید پس قسم بہ ذات پروردگار شمایانرا دادہ می شود راست بگویند کہ کدام فردی از افراد شمایان کدام کتابی یا کدام رسالہ کدام تحریری در تردید آنہا نوشتہ است یا نہ اگر نوشتہ است نامش چیست ومصنفش کیست واگر نہ نوشتہ است غیرت اسلامی وحمیت ایمانی

شمایان چہ مقدار است۔ از جماعۃ اولیٰ کہ مقلدین را خطاب ہائے شرک و کفر وغیرہ میدہند سوال است کہ شمایان در اعمال وعقائد پیروی مقتدایان خود چون قاضی شوکانی و مولوی اسمٰعیل دہلوی و صدیق حسن خان بھوپالی می کنید یا نہ اگر میکنید شمایان ہم مقلدین ثابت گشتید فرق ما و شما اینست کہ مایان مقلدین امام ابوحنیفہ و شمایان مقلدین شوکانی وغیرہ و نسبتی کہ از شرک کفر و بدعت بجماعۃ مقلدین مذاہب میکنید بر شمایان ہم راست می آید و اگر پیروی آنہا نمیکنید پس چنانچہ الجرح علی ابحنیفہ وغیرہ مینویسید کدام جرحی ہم بر آنہا نوشتہ اید یا نہ اگر نوشتہ اید کدام است و اگر نہ باعث چیست و اگر گویند کہ مایان پیروی احادیث رسول اکرم صلے اللہ علیہ وسلم میکنیم پس در اینجا سوال اینست کہ آیا شمایان را صحبت خیر البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام حاصل شدہ است و بگوش خود از حضور اقدس او صلے اللہ علیہ وسلم احادیث شنیدہ اید یا نہ اگر شق اول است ثابت کنید صحبت خود را و اگر شق ثانی است پس شمایان را احادیث مبارکہ کہ رسانید اگر گویند کہ احادیث مایان را مصنفین کتب احادیث چوں صحاح ستہ وغیرہم رسانیدند پس سوال اینست کہ اصحاب صحاح وغیرہم از راویانی کہ نقل احادیث میکنند معتمدین و موثقین بودند یا نہ اگر موثقین نبودند بر قول و روایت آنہا عمل کردن خطا است و اگر موثقین بودند بکدام دلیل اگر گویند بدلیل آنکہ بزرگان دین چون امام بخاری و امام مسلم و ابوعیسی ترمذی و یحیی بن معین و حاکم و ابن جوزی و امام سیوطی وغیرہم آنہا را معتمدین و موثقین نوشتہ اند گویم الحمد للہ چشم ما روشن دل ماشاد کہ این عین تقلید شخصی است کہ معنای تقلید قبول کردن قول شخصی است بلا طلب دلیل اما افسوس کہ برائے شمایان آفتی دیگر پیدا کردہ و تراشیدۂ خود شمایان پیش می آید کہ تقلید شخصی کفر و شرک و بدعت است

آنرا علاج چیست درینوقت ختم رساله بر ذکر احادیث ثلثة میکنم بگوش
هوش بشنو حدیث اول حدیث افتراق الامة است در صحیح ترمذی بروایت
عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیاتین علی
امتی ما اتی علی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل حتی ان کان منهم من
اتی امه علانیة لکان فی امتی من یصنع ذلک وان بنی اسرائیل تفرقت
علی ثنتین وسبعین ملة تفرق امتی علی ثلاث وسبعین ملة کلهم
فی النار الا ملة واحدة قالوا من هی یا رسول الله قال ما انا علیه واصحابی
وفی روایة احمد وابی داؤد عن معاویة ثنتان وسبعون فی النار وواحدة
فی الجنة وهی الجماعة وانه سیخرج فی امتی اقوام تتجاری بهم تلک الاهواء کما
تتجاری الکلب بصاحبه لا یبقی منه عرق ولا مفصل الا دخله این حدیث
شریف جنگ هفتاد و دو ملت را صلح نهاد رسول مقبول آیه کریمه وما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی زینت بخش کلام مبارک اوست فرموده است که
امت من چون بنی اسرائیل بر هفتاد و سه ملة متفرق خواهند شد از آن جمله
هفتاد و دو فرقه بآتش دوزخ بروند مگر یکے اصحاب عرض کردند که اے
پیغامبر خدا آن کدام فرقه خواهد بود که ناجیه باشد فرمود آنکه بروند بر آن راهی
که من واصحاب من بر آن راهیم. سوال آیا این هفتاد و دو فرقه در امت
دعوتند یا در امت اجابت گوئیم که در امت اجابت است که در حدیث
لفظ امتی مکرر آمده است وملل زائغه که اهل قبله نیستند آنها را امة آنحضرت
گفته نمی شود. وعلماء علم کلام هفتاد و دو فرقه را در اهل قبله شمرده اند و ثابت
کرده اند که فرقه ناجیه همین فرقه اهل السنة والجماعة است که مقلدین مذاهب
اربعه اند در اینجا سوالے بس عظیم وسخت پیچیده در میان امت وآن

این ست کہ جملہ طوائف ہفتاد و سہ فرقہ کلمہ گو ہستند و ہر کدامی از اینہا ہمین حدیث
شریف را قبول دارند سوال اینست کہ ہر یکی ازین ہفتاد و سہ فرقہ دعوی این
میکند کہ فرقۂ ناجیہ منم و ما انا علیہ و اصحابی در حق من راست است حالا
کدام کس باشد کہ در میان این طوائف حکم و امین شدہ فیصلہ حق کند و اگر
کسے فیصلہ ہم کند کدام فرقۂ باشد کہ خلاف مقصود خود آن فیصلہ را قبول کند
پس مایان اہل السنۃ والجماعۃ علاجی دیگر ندانستہ ہمان رسول مقبول را صلے اللہ
علیہ وسلم ابین قبول کردیم کہ او را مامون از زیغ و باطل یافتیم بالتجاوزاری
عرض کردیم آنکہ اے رسول خدا صلی اللہ علیک وسلم ہم تو فیصلہ این مہم
بفرما دیدیم کہ بفضل خدا ہم درین حدیث فیصلہ پیدا شد و آن جملہ وہی
الجماعۃ است بروایہ ابوداؤد واحمد و لفظ جماعۃ در نام اہل السنۃ والجماعۃ موجود
است و مراد از جماعہ کثرت افراد امت است و کثرت افراد اہل السنۃ بہ نسبت و
مقابلہ ہر فرقہ ازین فرق ہفتاد و دو بدیہی است اگر کسے را باور نشود آدم شماری
عالم را کہ بحکم حکام وقت فیصل میشود پیش نظر نہد تا حق شود و باطل باطل
گردد بلکہ افراد اہل السنۃ والجماعۃ کہ پابند و مقلدین مذاہب اربعہ اند اگر بمقابلہ
جملہ ہفتاد و دو فرقہ گرفتہ شوند تاہم بفضل الہٰی زیادہ ہستند اگر کسی گوید کہ مراد از
جماعۃ در حدیث کسانے اند کہ بر راہ صواب باشند گو تعداد افراد او کم باشد چنانچہ
بعض محرومین را ہمین گمان است گوئیم کہ فیصلہ این قصہ باز ہم رسول مقبول
صلے اللہ علیہ وسلم در حدیث دیگر فرمودہ است کہ مراد از لفظ جماعۃ کثرت افراد
است و آن این است عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم ان اللہ لا یجمع امتی او قال امۃ محمد علی ضلالۃ
وید اللہ علی الجماعۃ ومن شذ شذ فی النار رواہ الترمذی وعن

ابی بصرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سألت ربی ان لا تجتمع امتی
علی ضلالة فاعطانیها رواہ الطبرانی وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من فارق الجماعة فمات مات میتة جاھلیة رواہ البخاری
باز ہم اگر کسے گوید در این احادیث شریفہ اگرچہ لفظ اجتماع امۃ و لفظ جماعہ آمدہ
است اما باز ہم تصریح بکثرت افراد نیست گوئیم وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتبعوا السواد الاعظم فانہ من
شذ شذ فی النار رواہ ابن ماجہ وعن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان الشیطان ذئب الانسان کذئب الغنم یأخذ
الشاة القاصیة والناحیة وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعامة رواہ احمد
وعن ابی ھریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من فارق الجماعة
شبرا فقد خلع ربقة الاسلام عن عنقہ رواہ احمد وابوداؤد و مشکوٰة شریف
لفظ سواد اعظم وعامہ تصریح است بکثرت افراد و کثرت افراد در مقابلہ جمیع
فرق اہل قبلہ مر اہل السنة والجماعة و مقلدین مذاہب اربعہ را است پس
ثابت شد کہ فرقہ ناجیہ ہم فرقہ اہل السنة والجماعت است حدیث دوم
مروی است از حضرت عبد اللہ بن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ان الاسلام بدأ غریبا وسیعود غریبا کما بدأ فطوبی للغرباء
ترمذی فی باب ماجاء ان الاسلام بدأ غریبا ص ۳۷ غریب در اصطلاح عرب
مسافر و تنہا را گویند یعنی دین اسلام در ابتداء ضعیف بود و از ضعف ترقی
بقوت کرد تا کہ رسید بحد کمال قوت بعد ازان روبنزول کرد تا کہ رسید درین
زمان بحد کمال ضعف وہنوز تنزل او یوما فیوما در زیادت است و این صفت
نیست در تمامی اہل قبلہ مگر اہل السنة والجماعة را زیرا کہ معلوم و مشاہد ہر ذی فہم

است کہ تمامی فرق زائغہ چون شیعہ وخارجیہ وہابیہ ونیچریہ مرزائیہ وغیرہم دراین
زمان یوماً فیوماً در ترقی است اگر کسے را شک آید آدم شماری دہ سال سابق را با
آدم شماری حال مقابلہ کند وبیند کہ فرق زائغہ چہ مقدار سال بسال زیادہ میکنند
واین زیادہ از کجامی آید از افراد اہل السنۃ والجماعۃ کم میشوند وسبب اخراج عوام از
تقلید وخولش درفرق زائغہ معلوم است کہ دران طرق پابندی اکثر محارم
شرعیہ نیست وہر کس مطلق العنان مجتہد وقت خود است ہرچہ خواہد آن کند و
نفوس امارہ این زمانہ از تقلید وپابندی شرع شریف ابا میکنند ازان وجہ ربقہ
تقلید از گردن ہائے خود انداختہ لامذہبی اختیار میکنند ومطابق خواہشات نفوس
خود بلا لومۃ لائم داد نفس پروری دادہ عمر خود را در مقتضیات نفوس بآخر میرسانند
پس ازین حدیث شریف معلوم شد کہ اسلام حقیقی ہمین جماعت اہل السنۃ و
الجماعۃ مقلدین مذاہب اربعہ است بلکہ اسلام نام ہمین جماعت مقرر شد کہ از
غربت بترقی رسید وباز از ترقی رو بغربت نہاد فالحمد للہ علیٰ ذلک وانا للہ و
انا الیہ راجعون : اگر کسے گوید کہ در حدیث شریف لفظ اسلام است واسلام
درمقابلہ کفر مستعمل میشود پس معنائی حدیث چنان باشد کہ اقتدار وحکومت اسلام از
ضعف بقوت رسید واز قوت باز رجوع بضعف خواہد نمود گوئیم آن حاکمان
ذوی الاقتدار اسلامیہ کہ بودند آیا وہابیہ غیر مقلدین بودند آیا شیعہ ونیچری بودند آیا
مرزائی ونجدی بودند آنہا ہم آخر مسلمانان مقلدین یکے از مذاہب اربعہ بودند پس
ضعف آنہا درمقابلہ کفار باز ہم ضعف جماعۃ مقلدین شد۔ حدیث سوم عن انس
رضی اللہ عنہ قال جاء رجل الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال
یارسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم متی قیام الساعۃ فقام النبی صلی اللہ علیہ وسلم
الی الصلوٰۃ فلما قضیٰ صلوٰتہ قال این السائل عن قیام الساعۃ فقال الرجل

انا یارسول اللہ قال ما اعددت لہا قال یارسول اللہ ما اعددت لہا کثیر صلوٰۃ
ولا صوم الا انی احب اللہ ورسولہ فقال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم المرء
مع من احب وانت مع من احببت فما رایت فرح المسلمین بعد الاسلام فرحہم
بہا ھذا حدیث صحیح ترمذی صـــ ۳۴۳ مقصود از حدیث شریف آنکہ ہرکہ در
دنیا کسی را محبوب دارد در عقبی ہمراہ او و در صف او و در درجۂ او خواہد بود پس کسانی
کہ دعوی حنفیت میکنند و با نجدیان محبت قلبی دارند و افعال شنیعۂ آنہا را
مستحسن میدانند و بقتل مسلمین اہل حرمین و ہتک حرمات اللہ و تخریب شعائر اللہ
بر او لقب غازی و موحد کامل و عظمۃ السلطان می نہند و تولائی آنہا
میکنند پس بحکم ہمیں حدیث شریف و حکم کریمۂ و من یتولہم منکم فانہ منہم
این کلمہ گویان حنفی نما در روز قیامت در صف آنہا و در درجہ آنہا خواہند بود
پس بہ دعوی حنفیت آنہا کسی فریفتہ نشود کہ اینہا عقیدۃً عین آنہا اند
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ ھدیتنا وھب لنا من لدنک رحمۃ انک انت
الوھاب اللّٰھم ارزقنا حبک وحب من یحبک وحب عمل صالح یقربنا الی
حبک وحب عبد صالح یدلنا الی حبک وارزقنا اطاعتک واطاعۃ
رسولک واطاعۃ عبادک الصالحین فقد قلت وقولک حق ومن یطع اللہ
والرسول فاولئک مع الذین انعم اللہ علیہم من النبیین والصدیقین والشہداء
والصالحین وحسن اولئک رفیقا ذلک الفضل من اللہ وکفی باللہ علیما۔ ولیکن ھذا
آخر ما اردنا تحریرہ فی ھذا المقام وصلی اللہ علی سیدنا محمد وآل واصحابہ وبارک وسلم
وکان الفراغ من تحریر الرسالۃ ضحوۃ الاثنین الثامن عشر من شہر جمادی الاولی
المنسلکۃ فی شہور سنۃ ست واربعین بعد الالف وثلاثمائۃ وانا الفقیر الی اللہ
محمد حسن الجددی الفاروقی اللّٰھم اختم لنا ولمن نظر فیہا بعین الانصاف بالخیر والسعادۃ یا ذالجود والمغفرۃ

تالیف ۱۳۴۶ تمت بالخیر ۱۹۲۸

تقریظ حضرت علامۃ العصر رأس العلماء مولنا عبدالباقی صاحب قاضی بلاد سندھ و بلوچستان و سجادہ نشین درگاہ عالیحضرت مفتی دیار السندھ استاذ الآفاق علامہ مولنا محمد عبدالغفور الہمایونی علیہ الرحمۃ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ وحدہ والصلوٰۃ والسلام علی من لا نبی بعدہ وعلی الہ واصحابہ الذین ہم المرضیون عندہ۔ اما بعد فانی قد طالعت الرسالۃ المسماۃ بالاصول الاربعہ فی تردید الوہابیہ التی صنفہا الحبر القمقام والبحر الطمطام حافظ آیات القرآن ناشر احادیث رسول الرحمن۔ المقتدی فی مذہب الامام النعمان۔ حضرۃ سیدی ومولائی الحاج محمد حسن جان لا زالت شموس افاضتہ ساطعۃ۔ وبدور افادتہ لامعۃ۔ فوجدتہا بحمد اللہ حاویۃ علی تحقیقات انیقۃ۔ وشاملۃ علی تدقیقات رشیقۃ ما سمعتہا الآذان ولا رأتہا الاعین ولا خطرت علی قلب بشر۔ مشیدۃ بالدلائل الساطعۃ ومؤیدۃ بالحجج القاطعۃ نافعۃ نفعا جما۔ وفاتحۃ قلوبا غلفا واعینا عمیا واذانا صما۔ ولا ریب فی انہا ماء زمزم یشربونہ لنیل الشفاء من کان قلوبہم غلفا۔ وتنکشف افئدتہم بہا انکشافا یقربہم الی اللہ زلفی۔ وماء الحیات یحیی بہ صدور الموتی۔ وکحل الجواہر یبصر بہ عیون اہل العمی۔ فللہ در مؤلفہا حیث اتی بدلائل شافیۃ وتحقیقات کافیۃ۔ فیا لیت شعری ہذ الکتاب ینطق علیکم بالحق والصواب۔ ولعمری ان ہذا ہو القول الفیصل فی الباب وفصل الخطاب۔ فمن اعرض بعد ہذا التحقیق وکان من مرض القلب علیلا۔ فاقرء فی شانہ قولہ تعالی من کان فی ہذہ اعمی فہو فی الآخرۃ اعمی واضل سبیلا۔ واخر دعونا ان الحمد للہ رب العلمین وسلام علی جمیع عباد اللہ الصالحین خصوصا علی سیدنا وشفیعنا خاتم النبیین وعلی الہ واصحابہ اجمعین۔

انا الفقیر عبد الباقی الہمایونی
عفا اللہ عنہ

تقریظ حضرت علامة الدهر رئیس العلماء مولٰنا محمد حسن صاحب سجاده نشین درگاه گیپار شریف و مفتی بلوچستان

بسم الله الرحمن الرحیم ٭ نحمده ونصلی علی رسوله الکریم وعلی جمیع من سلک صراط المستقیم. اما بعد بر ضمائر ارباب بصائر مخفی نماند که درین زمان فساد وطغیان کہ شیطان وقرن الشیطان دراغوا بنی نوع انسان از سرتاپا مشتغل و منہمک اند از ہیچ گوشه نداء احیی یا بلال مسموع نمی گردد و ہیچ کسے از اصحاب فضل و کمال در احیاء معتقدات اہل السنة واماتہ بدعات عقائد خبیثہ مستحدثہ مشغول نمی نماید حالانکه ارباب مذاہب باطلہ ہمچون روافض و مرزائیہ و وہابیہ دراغواء خلق الله بکمال جوش وخروش معین ابلیس پر تلبیس اند و درین تگاپوئی روزانه به تیز رفتاری تمام روز افزون ترقی میدارند خصوصًا فرقہ شاذہ وہابیہ که خود را در لباس متقیانه ملبوس نموده با جبہ و دستار رہبر دار و ریش مشروع وعصائے دراز در پردہ اشاعت توحید واتباع سنت و تبلیغ اسلام در دین حضرت سید المرسلین عیارانه رہزنیہا می کنند و ہر کس می داند که توحید ایشان مصنوعی توحید نجدی است نه اصلی توحید اسلامی و سنت ایشان سنت ابن عبد الوہاب و ابن تیمیہ است نه سنت نبویہ علی صاحبہا الصلوٰة والتحیة و کسانیکه در علم تاریخ ید طولی می دارند بوجه احسن میدانند که اکثر اہل مذاہب باطلہ عقائد فاسدہ خود را به بہانہ تائید و حمایت توحید الٰہی فروغ ورواج داده اند چنانکه طائفہ معتزلہ که قرآن پاک کلام الٰہی را حادث می دانند و از قدیم دانستنش انکار میکنند و میگویند که در صورت اعتقاد قدم کلام الٰہی تعدد قدماء لازم می آید و آن منافی توحید است کما یستفاد من کتاب المامون العباسی خلیفة بغداد الی نائبه اسحاق بن ابراہیم الخزاعی المذکور فی تاریخ الخلفاء فی ترجمة المامون و نمی دانند که ممنوع و منافی توحید تعدد ذوات قدیمہ است نه تعدد صفات قدیمہ کما حققه فی شرح العقائد النسفیة بما لا یتصور المزید علیه و ہمچون حکماء فلاسفہ مثل افلاطون و جالینوس وارسطاطالیس وغیرہم که توحید ذات پاک باری تعالٰی را بحدے که رسانیده بودند که میگفتند الواحد الحقیقی لا یصدر منه الا الواحد لہذا از باعث تضییق و تفریط در توحید از افعال لما یرید بودن او تعالٰی و از خالق کل شئی بودنش انکار نموده در وادی ضلالت

سرنگون افتادند وخالقیت او تعالیٰ شانہ را فقط در خلق عقل اول محدود ومحصور کردند ہمچنین وہابیان نیز در توحید اسلامی تضییق وتفریط وتحریف نمودہ تعظیم غیر اللہ را اگرچہ در حد اجازت شرعیہ محمدود بودہ باشد منافی توحید ومرادف شرک وکفر دانستند کما صرحوا بہ فی کتبہم المؤلفۃ فی ذکر التوحید النجدی۔ صد ہزار شکر باریتعالیٰ بجا آوردہ می شود کہ در این زمان سعادت اقتران ذات ملکی صفات حجۃ الخلف بقیۃ السلف رأس المشائخ الکرام ورئیس العلماء العظام مولانا ومقتدانا حضرت خواجہ محمد حسن جان صاحب فاروقی مجددی سجادہ نشین درگاہ ٹنڈہ سائینداد زیدت برکاتہ وفیوضاتہ در تردید اقوال وہابیان کتابی مسمی بہ (الاصول الاربعہ فی تردید الوہابیہ) تالیف نمودہ مسلمانان عالم را از شرائن طائفہ مفسدہ نجات بخشیدہ است فبادروا ایہا الطلاب الی مطالعتہ ہذا الکتاب فانہ عدیم النظیر فی ہذا الباب مشتمل علی الحق والصواب۔ وانا الفقیر محمد حسن الکتباری عفا عنہ الباری

حیث من علی کافۃ المسلمین بما یفید حفظ عقائدہم واذعانہم حین ماشرع المنتہبون من ارباب المذاہب الباطلۃ بنہب متاع ایمانہم وشفی من علیل العقائد السیئۃ من کان علی شفا۔ واوضح من مراسم الدین ما قد تغیر وعفا۔ ولیس ہذا سنۃ مستحدثۃ استاثرہا المؤلف الحبر النحریر۔ بل احقاق الحق وابطال الباطل سنۃ قدیمۃ فی بیت ہذا الشیخ الکبیر مستمرۃ فیہم عن الاکابر الی الاصاغر یرویہا الاخلاف عن اسلاف العشائر کیف لا ہو من نسل من ہو الفاروق بین الحق والباطل صاحب الدرۃ والاحتساب۔ الذی وضع اللہ الحق علی لسانہ وجعل رأیہ موافقا للوحی والکتاب ومن اولاد من ہو الامام الربانی والمجدد للالف الثانی رحمۃ اللہ علیہ الذی صنف کتابہ المسمی بتحقیق النبوۃ حین رأی لبعض متغلبۃ زمانہ عذب کثیرا من علماء الاسلام بتشدیدات وتعذیبات لا یناسب ذکرہا الرسوخہم فی متابعۃ الشرائع واذعان الرسل وبلغ الامر الی ان ہجر التصریح باسم خاتم الانبیاء علیہ الصلوۃ والسلام فی مجلسہ ومنع ذبح البقرۃ وہو من اجل شعائر الاسلام فی الہند وخرب المساجد ومقابر اہل الاسلام وعظم معابد الکفار ورسوماتہم وعباداتہم وصنف کتابہ فی التردید علی الروافض حین رأی فتنتہم قد فشت فی الہند واکنافہا فالخلف الصالح من اتم بسمات آبائہ اتصف بصفات کبرائہ لیکون اتصافہ بتلک الصفات علی صحۃ انتمائہ برہانا کبیرا۔ ومن لم یتصف فکانہ لم یات بما یکون علی ما ادعاہ سلطانا

نصیرا۔ فیا فائض الجود و یا غایۃ کل مقصود افض علینا من برکات ھذا
المشیخ المؤلف واجزہ عنا وعن جمیع المسلمین ما یوازی عناءہ و یجازی عنائہ
من جمیل الثناء والصالح الدعاء و آخر دعوانا ان الحمد للہ رب العلمین والصلوۃ
والسلام علی سید المرسلین وعلی آلہ وصحبہ اجمعین۔ کتبہ الفقیر محمد قاسم
المتوطن فی بلدۃ گڑھی یاسین ضلع سکھر سندھ؛

تقریظ جناب قدوۃ السالکین علامہ مخدوم بصر الدین صاحب سیوستانی؛

بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ اللہ تعالیٰ درمولٰنا المؤلف الشیخ الکامل۔ والعالم العامل
المشتہر فی المشارق والمغارب۔ صاحب المقامات العلیۃ والمناقب۔ حیث بغا ربعۃ

بسم اللہ الرحمن الرحیم؎

نحمدہٗ ونصلی علی رسولہ الکریم وعلی آلہ واصحابہ اجمعین۔ اما بعد پس چونکہ دستور مقرر شدہ کہ قبل از
شروع کتاب مختصر حالات مصنف برائے ازدیاد بصیرت ناظرین ذکر کردہ می شوند۔ بنا برآن
نبذے از حالات بابرکات حضرت مؤلف ایں کتاب درج کردہ می آید واللہ الموفق والمعین؛
مخفی نماند کہ حضرت سیدنا المؤلف امام الوقت شیخ الاسلام خواجہ محمد حسن جان صاحب قبلہ
سجادہ نشین درگاہ ٹنڈہ سائینداد مدظلہ العالی خلف اکبر و قائم مقام حضرت شیخ قطب الوقت
غوث الزمان سراج الاولیاء خواجہ عبدالرحمن صاحب فاروقی مجددی معصومی میباشد۔ درخاندان عالی
سلسلہ فیوض و برکات و علوم ظاہری و باطنی اباً عن جد مسلسل و متوارث جاری است۔ بتاریخ
۲ شوال ۱۲۷۸ھ حضرت مولانا المؤلف در دارالرشاد قندھار رونق افروز عالم وجود گشتند و در
ایام طفلی تحصیل بہ کمالات از خدمت والد بزرگوار خود مشغول شدہ علوم درسیہ و کتب ابتدائیہ را
از آنحضرت درس می گرفتند و بنظر کیمیا اثر حضرت ایشان باعلیٰ مدارج کمال رسیدند تا کہ در ایام
انقلاب دولت افغانیہ و تسلط حکومت انگریزیہ آن دیار حضرت سراج الاولیاء بمعہ تمامی اہل و عیال
در ۱۲۹۷ھ بہ ارادہ توطن و سکونت بطرف عربستان ہجرت فرمودند و ہمدران زمان حضرت
مؤلف قبلہ باوجود صغر سن در غزوات اسلامیہ در صف مجاہدین و مبارزین اسلام داخل شدہ
شامل زمرۂ والمجاھدون فی سبیل اللہ باموالھم وانفسھم می شدند و چون گذر حضرت
ایشان بر ملک سندھ افتاد حسب استدعاء مخلصین صادقین آن دیار چندی در قریۂ ٹکھڑ از
توابع حیدرآباد سندھ توقف افتاد۔ و در آن ایام بعض علوم عقلیہ و نقلیہ از حضرت علامہ الحاج
الحافظ مولوی لعل محمد صاحب المتعلوی اخذ فرمودند و چون بمعہ جمیع قبایل و عشائر در ۱۳۰۰ھ



ببلادِ حرمین شریفین رسیدند در آن بلاد متبرکه پنج سال اقامتگزین شدند و از مشاهیر علماء
کرام آن دیار چون حضرت شیخ زینی احمد دحلان و حضرت شیخ رحمة الله مهاجر هندی تحصیل
علوم خصوصاً استفاده و استفاضهٔ علم حدیث و اجازت روایت صحاح سته حاصل نمودند
و باوجودیکه خدمت ذوی الحقوق و سرپرستی جمله عائله و قافله و رفقاء سفر که مشتمل بر عجائز
و اطفال و زائد از شصت نفر بودند مفوض بذات سامی صفات حضرت مؤلف قبله بود
تاهم مع بجاآوری حق الخدمت در ادائے سعی و طواف و حج و عمره و زیارت مشاهد و مآثر
متبرکه و درس علوم و کسب کمالات و حصول سعادات شب و روز کوشان می بودند و هم در
آن ایام باوجود این همه اشغال و علائق محض بلطفِ الٰهی و حسن سعی و عالی همتی خویش
بدولت حفظ کلام الله شریف مشرف شدند. بعد از مدت پنجسال حسب الامر حضرت

والد سراج الاولیا قدس سره باز بملک سنده معاودت فرمودند و در قریهٔ بهر تقریباً ده
سال سکونت پذیر شدند و چون حضرت سراج الاولیا در سنه ۱۳۱۵ھ بجوار رحمت الٰهی پیوستند
حضرت مؤلف قبله باتفاق اعزه و علماء و مریدین و مخلصین مسند آرائی طریقهٔ آباء و اجداد
شدند و در قریهٔ ٹنڈه سائیندداد خانقاه و مکانات و مسجد تعمیر فرموده سکونت اختیار نمودند
و در سنه ۱۳۲۲ھ باز داعیهٔ سفر حرمین شریفین (که همیشه مرکوز خاطر عاطر می باشد) تازه شد
و با جماعت مخلصین و محبین سفر میمنت اثر بخیر و خوبی تمام نموده مراجعت فرمودند باز
در سنه ۱۳۴۲ھ معاودت حج و زیارت نمودند نوبت چهارم برائے زیارت انبیاء و اولیاء
براه عراق و بغداد شریف سفر حج اختیار فرمودند و در آن دیار جمیع مشاهد و مزارات
متبرکه را زیارت نموده بعد از حج و زیارت روضه مطهره براهِ شام و بیت المقدس
معاودت فرمودند و از زیارت انبیاء کرام علیهم السلام مشرف و فیضیاب شدند حالات
عجیبه و غریبه که درین اسفار مشاهده شد جمله در سفرنامهائے خود مفصلاً مرقوم فرموده اند
و الحال بر خانقاه شریف که مأوی الغربا و مرجع الفقراء و الصلحاء است در ٹنڈه
سائینداد ڈاکخانه ٹنڈه محمد خان ضلع حیدرآباد سنده به ارشاد و هدایت بندگان خدا
مشغول اند و اوقات شریفه بوظائف عبادات و خیرات و مبرات معمور و معروف خصوصاً
در خدمت خلق الله و همدردی بنی نوع انسان و حمایت مذهب اهل سنت و جماعت و
قمع و قلع مذاهب باطله و ضلالات شائعه که به هر طرف عالمگیر شده اند وجود شریف
حضرت ایشان درینچنین زمانه قحط الرجال از مغتنمات عزیزه و نعماء عظیمه است
متع الله المسلمین بطول بقائه و افاض علینا من فیوضه و برکاته آمین. و حضرت
ایشان باوجود کثرت مطالعه و وسعت معلومات و تبحر در علوم دینیه و قدرت بر تالیف

وتصنیف بکمال سلاست و نفاست بسبب قلت فرصت و عدم فراغت چند رساله ہائے مختصر و چند کتب معدودہ تصنیف کردہ اند کہ اسمائے بعضے از آنہا مرقوم می شوند۔ انیس المریدین کتابے است مشتمل بر اسرار و فوائد عجیبہ در ذکر مقامات و خوارق عادات حضرت قبلہ بزرگوار خود کہ نافع و مفید خاص و عام است۔ الانساب الانجاب در نسب حضرات مجددیہ کہ اسماء تمامی حضرت مجددیہ را تا این زمانہ درآن درج فرمودہ اند رسالہ تہلیلیہ در معنی کلمہ طیبہ و بیان عقائد مذہب اہل السنت والجماعت و این ہر سہ تالیفات خود را بسعی خویش طبع فرمودہ مفت تقسیم نمودہ اند و آنچہ طبع نشدہ اند بسیار اند منہا شفاء الامراض عربی در وظائف و اعمال و تعویذات مجربہ منہا رسالہ

رد قادیانی منہا رسالہ عالم برزخ در بیان روح عربی منہا رسالہ تحقیق الجمعۃ فی القری عربی منہا اشارہ الی البشارہ در تردید اقوال معترض بر مکتوبات شریف منہا سفرنامہ ہا و شرح چہل کاف و اجازت نامہ احادیث مسلسل از شیخ محمد ابی نصر شامی عربی منہا شرح حکم شیخ عطاء اللہ الاسکندرانی منہا ترجمۂ عہود و مواثیق شیخ عبد الوہاب شعرانی فارسی و منہا الاصول الاربعۃ فی تردید الوہابیہ منہا رسالۃ فی احکام الطاعون عربی منہا سر در المحزون فی اللطائف عربی منہا رسالۃ فی ذکر اولیاء الزمان الذین تشرف المؤلف بملاقاتہم منہا رسالۃ فی عجائب مصنوعات اللہ تعالیٰ فارسی وغیرہا۔ وآخر دعوٰنا ان الحمد للہ رب العٰلمین والصلوٰۃ علی سید المرسلین وآلہ وصحبہ اجمعین



الكتب المطبوعة فى مكتبة اشيق كتاب اوى

١- علماء المسلمين و وهابيون : صفحه ١٦٣ ، ١٩٧٢

٢- المنحة الوهبية فى رد الوهابية : صفحه ١٦٠ ، ١٩٧٣

٣- المنتخبات : صفحه ٢٤٠ ، ١٩٧٣

٤- المتنبئ القاديانى : صفحه ٨٠ ، ١٩٧٣

٥- مفتاح الفلاح : صفحه ٨٨ ، ١٩٧٣

٦- خلاصة التحقيق : صفحه ١١٢ ، ١٩٧٤

٧- خلاصة الكلام (الجزء الثانى) : صفحه ١١٢ ، ١٩٧٤

٨- اثبات النبوة مع هدية المهديين : صفحه ٤٥ و ١٠٦ ، ١٩٧٤

٩- حجة الله على العالمين (الجلد الثانى) : صفحه ١١٢ ، ١٩٧٤

١٠- الانوار المحمدية (الجلد الاول) : صفحه ٤٠٠ ، ١٩٧٤

١١- كتاب الصلوة : صفحه ٣٢ ، ١٩٧٥

١٢- المستند المعتمد : صفحه ١٦٠ ، ١٩٧٥

١٣- التوسل بالنبى وجهلة الوهابيين : صفحه ٢٠٤ ، ١٩٧٥

١٤- الصواعق الالهية مع فتنة الوهابية : صفحه ٦٤ و ١٣ ، ١٩٧٥

١٥- البصائر لمنكرى التوسل بأهل المقابر : صفحه ٢٦٤ ، ١٩٧٥

١٦- نخبة اللآلى شرح قصيدة الامالى : صفحه ١٩٢ ، ١٩٧٥

١٧- القول الفصل شرح الفقه الاكبر : صفحه ٢٠٧ ، ١٩٧٥

١٨- جزء عمّ من القرآن الكريم : صفحه ٢١ ، ١٩٧٥

١٩- صرف عربى و عوامل : صفحه ٨٠ ، ١٩٧٥

٢٠- سيف الجبار : صفحه ٤٨ ، ١٩٧٥

٢١- در المعارف (بلسان الفارسى) : صفحه ١٦٠ ، ١٩٧٤

٢٢- الاصول الاربعة فى ترديد الوهابية : صفحه ١٢٨ ، ١٩٧٥



(El-Üsûl-ül-erbe'a fî-terdîd-il-vehhâbiyye) kitabı farsçadır. İçinde arabca parçalar da vardır. Türkçe, Osmanlıca yazı hiç yokdur. Bu kitâb, vehhâbî denilen kimselerin inanışlarından misâller vererek, bunların yalnış olduğunu vesîkalarla isbât etmektedir.

IŞIK KİTABEVİ



Price 10 TL.